



المقالة الفصيحة في الوصية والنصيحة

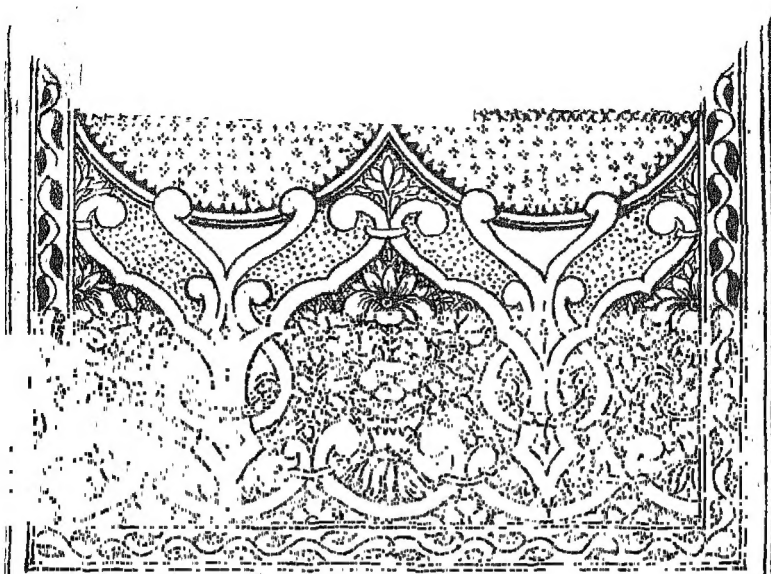
تأليف

السيد الكريم ذي القدر العظيم والرحم الصميم الواجب له التكرير والتعظيم
مولانا الملك المفخر السيد محمد صديق حسن خان بهادري
نواب بهوپال المعظم رحمه الله في مدته
وبأمر في علمه وعدته
أمين ترومين

طبع في المطبع المسمى عام الكائن في بلدة كبر آباد

بإدارة المنشئ محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان

١٢٩٨ هـ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلقنا وسمانا على لسان ابينا ابراهيم الخليل عليه السلام
مسلمين واخرجنا من ارحام المومنات واصحاب هل البيت المومنين و
الصلوة والسلام على سيدنا محمد المامون الامين الذي بشرنا بان العاقبة
للمتقين وعلى آله وصحبه وعترته وحزبه الطيبين الطاهرين الاكرمين
بعد هذين چند وصايا وفضا يا ست که بضرورت اسلاميه دينيه و دعائيت
حاجت دنيويه درين بطاچه بقبضه تحرير عبارت و سلسله تقرير اشارت در آيد
برنگارش و باعث برگزارش آن نصيحت اخلاف و اولاد اولاد و بالذات و خير گامی
اجاب و اصحاب ثانيا و بالعرض ست و درمين فجاویش برات دئم خودم از باز پرس
روز رستخیز مطوی مت چه تبلیغ این چنین مقاصد یکی از ابواب امر بمعرف و نهی

عن النكرو اسباب نصیحت مامور باست هر سعادت مندر شادت پیوند از
 یاران و فرزندان که بعض آن بیاویزد و سپاره از آن قیام ورزد امیدست
 که در هر دو سر روی رستگاری بنید و گمان نتوان کرد که این ایلاع ابلع
 ست چیر که جمعی از سلف است و شاخ ملت این کار کرده اند و هیچ یکی از انباران
 انکار ننموده و خودش از رب العالمین و صادق مصدوق این ثابت است تا یگیر
 مخلوق چه رسد قال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب لایة و درین
 باب نصوص کتاب بسیارست چنانکه بیاورد و قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم الدین النصیحة قلنا لمن قال لله و لکتابه و لرسوله و لائمة
 المسلمین و عامتهم رواه مسلم عن ابی رقیة تمیم بن اوس الداهری
 رضی الله عنه و در حدیث جریر بن عبد الله آمده قال بایت رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم علی اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و النصیحة لکل مسلم متفق
 علیه و یویدیه ما رواه انس عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا یومن احدکم حتی ینجب
 لایه ما یحب لنفسه و این نیز متفق علیه شیعین است و قال تعالی انما
 المؤمنون اخوة و قال اخبار اعرن نوح علیه السلام و النصیحة لکم
 و قال حکایة عن هود علیه السلام و انا لکم ناصح امین و این نامه نافذست
 بالمقالة الفصیحة فی الوصیة و النصیحة
 و شتملست بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه اعاذنا الله تعالی عن
 النار الخاطمة

مقدمه

در اثبات وصیت و حکم آن

قال تعالی ووصی بها ابراهیم بنیبه و یعقوب ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون ضمیر بها درین کریمه راجع بسوختی ضعیفیه و یعقوب معطوف است بر ابراهیم زیرا که ولادتش بعد از موت وی علیه السلام بوده پس در وصی اہم داخل نبود بلکه چنانکہ ابراهیم بنا بر خود را کہ ہشت یا چہار دہ کس بودند و منهم اسمعیل علیہ السلام وصیت فرمود ہچنان یعقوب بنا بر خود را کہ دواز دہ نفر بودند وصیت کرد با التزام اسلام و گفت نمیرید کہ آنکہ شاہ سلمان باشی یعنی اسلام را چندان کمتر شوی کہ مرگ شاہ ہجران بود و مویداوست حدیث جابر رضی اللہ عنہ کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلعم پیش از مرگ وی بسہ روز کہ میفرمود لا یحوتن احدکم الا و هو یحسن الظن بر بہ سوا لا الشیخان و معلوم است کہ ملل کفر ہمہ سو ظن است بخالق چنانکہ اسلام تمام حسن ظن است با و تعالی و قال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیۃ الا یتہ کتابت درینجا در معنی فرض و اثبات است و مراد بجنور موت جنور اسباب و امارات و ظہور علامات مرگ از علل و امراض مخوفہ و استقام وادوار مرہبہ است چنانکہ قائلی گفتہ

موی سفید از اجل آر د پیام پشت خم از مرگ رساند سلام

و مراد بخیر فالست قلیل باشد یا کثیر و اطلاق خیر در قرآن کریم بر مال در غیر یک

موضع آمده منها قوله تعالى وانه لحب الخير لشد يد وصيت وايضا
 در اصل عبارت است از امر کردن بچيزی و عهد بستن بدان در حیات و بعد از مات
 و مراد اینجا امر بامر بعد الموت است و اثم تبديل وصيت بغير کردن بسندل باشد و صی
 متخاص است از ان گرا که ايصاء او با مری ناجائز باشد قال تعالى فمن بدل له بعد
 ما سمعه فانما اشبهه على الذين يبذلون و قال تعالى والذين يتوفون
 منكم و يذرون ازواجاً و صبیة لکن ازواجهم الایة و درین آیه هر چند مدت
 حول منوخ است بعدت چار ماه و ده روز لکن افاده اثبات ايصاء میکند و قال
 تعالى یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین الایة و این آیه تفصیل
 اجمالی است که در آیه دیگر آمده و هو قوله سبحانه للرجال نصیب مما ترک
 الوالدان والاقرابون الی آخر الایة و درین کریمه احکام موارث و فرائض مذکور
 است و انصاء هر واحد مستور و لفظ من بعد وصیة یوصی بها او دین باشد
 صبیح چار جای آمده و قال تعالى ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
 وایاکم ان اتقوا الله مردمن قبل یهود و نصاری اصحاب کتب قدیمه اند و مراد
 به ایاکم اهل قرآن گو یا امر تقوی شریعت قدیمه است که حق تعالی جمیع ائمه سالف
 و جموع سابقه را بر السن رسل و افواہ انبیاء علیهم السلام بدان وصیت فرمود
 آیات در بیان تقوی در کتاب عزیز بسیار آمده قال تعالى یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله حق تقاته و قال فاتقوا الله ما استطعتم و این آیه سیمین مراد
 آیه اولی است و قال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا لا سدا و قال
 و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و قال

وان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم نوبى
گفته الايات فى الامر بالتقوى كثيرة معلومة انتهى در پنج مقبول من
شرائع الرسول گفته آيات داله بر فضيلت تقوى زياده بريك صدور پنجاه آيه
ست از آن جمله در زياده بر چهل آيه امر بتقوى ست و پنج شى در خصال خير اكثر الذكر
و الثناء از تقوى نيست و در احاديث شريفه نيز بسيار تفصيل خير در تقوى آمده و
بنص قرآن كريم گرامى تر مردم متقى تر ايشان ست نزد خداى تعالى و او سبحانه محب
ولى و مولى و ناصر اهل تقوى ست و متقى را حاقبت حسنى و حسن مآب هميا و از براى او
بهشت موعود و روز جزا گويار و زرع و سى او ست قال تعالى ان خير الزا
التقوى و قال و لبا س التقوى ذلك خير و اين تقوى سبب اجر و شرط
مشو ب و موجب دفع كيد و باعث امداد از غيب و جالب مغفرت و رحمت الهى
سبب تكفير سيئات و فتح بركات و موجب تفرقه بيا ن حق و باطل و سبب خروج از
مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حيث لا يحتسب ست او تعالى مؤمنان را
امر بتعاون بر بر و تقوى فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان نهي فرموده و اولين
و آخرين را بتقوى وصيت كرده الى آخرها قال و هو كلام حسن جيد ينبغي
التعويل عليه و در حديث ابى هريره آمده قال قيل يا رسول الله من اكرم
الناس قال اتقاهم لله الحديث متفق عليه و در حديث ابو سعيد خدرى ست
مرفوعا ان الدنيا حاوة خضرة و ان الله مستخلفكم فيها فينظر كيف
تعملون فاتقوا الدنيا و اتقوا النساء فان اول فتنة كانت فى بنى اسرائيل
كانت فى النساء رواه مسلم و عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى صلعم

كان يقول اللهم اني اسالك الهدى والتقى والعفاف والغنى رواه مسلم وعن ابي رافع
 عدي بن حاتم الطائي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حلف على
 يمين ثم راى غيرها اتقى الله منها فليأت التقوى اخرجه مسلم ايضا ودر حديث ابى تا
 صدى بن عجلان باهلى آمده كه وى آنحضرت صلعم را شنيد كه در حجة الوداع ميفرمود اتقوا الله
 وصلوا خمسكم وصوموا شهركم وادوا زكاة اموالكم واطيعوا امرؤكم تدخلوا الجنة
 ريكمر واه الترمذى فى اخر كتاب الصلوة وقال هذا حديث حسن صحيح وازنيجار قتي
 باشى كه شاع عليه السلام را به تمام در امر تقوى تا كجاست سخن ودين باب در است و باز كه در حديث
 كلام بران خروج از خانه دعاست تا جرم رجوع آيات وصيت ميرود قال تعالى او كنتم شهودا
 اذ وصاكم الله بهذ الامر فكبتوا والزنا من حبت ست بر تحريم ازواج ثانياه از انعام وقال تعالى
 ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون اشارت بامور متقدمة درين آيت كه عدم شرك بخدا و احسان
 باوالدين عدم قتل اولاد خوف اطلاق وعدم قربان فواحش ظاهره و باطنه و عدم قتل نفس محرمه است مگر حق
 گويا حفظ اين امور داخل در تقوى ست و بدان صيت واقع شده وقال تعالى ذلکم وصاکم به لعلکم
 تدکرون اشارت ست بامور متقدمة در آيه كه عدم قربان بال تعليم باشد مگر بخصيات حسن تا
 آنكه بجواني و هوشمندی رسد و ايمارست بسوى ايفاء كليل و ميزان بقسط و بعدل در قول
 اگر چه صاحب قرابت بود و بسوى ايفاء بعد آلى وقال تعالى ذلکم وصاکم به لعلکم
 تتقون اشارت اليه اين اشاره صراط مستقيم و عدم اتباع سبل است كه موجب ايل از راه راست
 اسلام گردد و سبل عام است از ملل و نحل كفريه و طرق مبتدعه مستحذره در اسلام وقال
 تعالى ووصيناك الانسان بالدينه حسنا وان جاهدك للشرك بى ما ليس لك
 به علم فلا تقطعوا و اين احسان موصى به شامل عطاء مال و نيل خير و دين

قول وخفض جناح وعدم مخالفت ابوبین در امور مشروع و مباح است و قال سبحانه
 حکایت عن عیسی علیه السلام اوصانی بالصلاة والزکوة ما دمت حیا
 معلوم شد که ناز و روزه تا آخر حیات بنحله و صایای او تعالی است و قال تعالی
 ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هنا علی و هن و فصل ما دعا مبین
 ان اشکر لی و لو الدینک الی المصیر الی قوله و صا جهم فی الدین معروف
 و امر باحصان بابا در و پدر در غیر موضع از قرآن کریم آمده که بنحله و صیت و در اینجا
 شکر ابوبین را قرین شکر خود ساخته و این کمال تنبیه بر نادیده شکر این هر دو است و نص است
 بر عظم حقوق ایشان و قال تعالی فلا یتطیعون توصیة ولا الی اهلهم
 یرجعون و این نیز صحیح و واحد خواهد بود و مفسرین گفته اند ای که یتطیع بعضهم
 ان یوصی الی بعض بماله و ما علیه او لا یتطیع ان یوصیه بالتقبة و
 الاقلاع عن المحاصی بل یموتون فی اسواقهم و مواضعهم و درین کریم
 اشارت بر ترک وصیت و عدم حصول فرصت آن بسبب نزدیکی و قال
 تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما
 و صینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموالدین و لا تنفر قوافیه
 و این وصیت تجوید خدا و دین اسلام و اصول شرع بود که در آن احدی از رسل
 مخالف نیست و همه کتب سماوی بر آن متفق بوده اند و این هر چهار پیغمبر از انبیاء
 اولی الغرم اند که ایشان را باین وصیت ارشاد کرد و قال تعالی ووصینا الانسان
 بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعت کرها و حملها و فصل ما تلحقون
 شهرا الایة حسن و احسان بیک معنی است و هر امر که بدان خدا و رسول توصیت

فرمانند معلوم است که بنایت مستقیم بر ایشان باشد و قال تعالی ثمرکان من
الذین امنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمة اولئک اصحاب
المیمنة منسرين گفته اند یعنی اوصی بعضهم بعضا بالصبر علی طاعة
الله و عن معاصیه و علی ما اصابهم من البلاء و المصائب و المحن و الشدائد
و بالرحمة علی عباد الله و قال تعالی و العصران الانسان لغی خسر الا الذین
امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و این آخر وصایا
قرآنی است و جامع جمیع مزایای فرقانی چه مراد بحق ایمان و توحید و قیام بشر الخ
اسلام است که کتاب عزیز و سنت مطهره بر آن مشتمل بوده و مراد به صبر شکستباری
از معاصی خدا و بر فراموشی او و بر بلا یا آفات است که از وجه اختیار حق بخلق در نگیر
حال حق پستان میشود و از نیجا معلوم توان کرد که اختیار حق را از لزوم صبر
ناگزیر است و لهذا بر صبر و عده اجر به حساب کرده اند قال تعالی انما یوفی
الصابرین اجرهم بغير حساب و آمده که ان الله مع الصابرین و کلام شریف
بالا تر از آن باشد که صورت قادر با صابر عاجز همراه بود این است بعض آیات و جمیع
آن بر تالی قرآن مخفی نیست و اما احادیث مصطفویه علی ضاجها الصلوة و التحیة
در امر بوعیت و حکم آن پس بسیار است و در آن حث است بر ایثار و نهی از خیف
و جور اندران و بیان فضیلت تبخیر و تنفید اوست در حال حیات و صحت و حوار
و ثبات نفس باشارة النص او دلالة النص چنانکه در حدیث ابن عمر است رضی الله
عنه ان رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم یبیت لیلین و لاه
شیء یرید ان یوصی فیہ الا و وصیته مکتوبة عند راسه رواه الجماعة

و درین حدیث حجت است از برای کسیکه عمل میکند بر خط معروف و جمع
وصیت و وصایاست و اطلاقش بر فعل موصی و بر موصی به از مال و جز آن از عهد
و نحو آن می آید و درین هنگام بمعنی مصدر باشد که این است و بمعنی مفعول بود
که اسم است و وصیت در شرع عبارتست از عهد خاص که مضاف باشد بسوی
ما بعد الموت و بر چیزی که بدان زجر از منیات و حث بر مهورات واقع شود
نیز اطلاق می یابد و تا درین خبر نافیه است بمعنی لیس و خبرش ما بعد الاست
و در روایت شافعی از سفیان بن یمان لفظ آمده ما حق امره یومن بالوصیة
الحديث ای یومن بانها حق و ابن عبد البر و طحاوی روایتی بر لفظ

لا یحل لامرء مسلم له مال نموده و شافعی گفته معنی تطیيع بعضهم
ما الحزم ولا احتیاط للمسلم الا ان یکون وصیته عیبه بالقبیلة و
قال الخطابی و قید مسلم درین جمله خارج بخارج غالب بود و درین کریمه
هم فی الجملة صورت جواز دارد و ابن المنذر در آن حکایت التمسک

نزد ابی عوانه و بهیچیک شب و نزد مسلم و نسائی شب بجای دو شب آمده
حافظ ابن حجر عسقلانی گوید ذکر دو شب و سه شب بنا بر رفع حرج است بسبب تراحم
اشغال انسان که محتاج بیاد و بی اوست تا درین مقدار نسیحت ذکر شتی محتاج الیه
بیاید و اختلاف روایات دال بر آنست که این تقریب است نه تحدید معنی آنکه
بر وی زمان قلیل هم نگذرد مگر آنکه وصیتش نوشته موجود باشد و درین عبارت
اشارتست بسوی اغتفار ز من یسیر و گویا سه شب غایت تاخیر و نهایت
اممال است و لهذا ابن عمر گفته لم ایت لیلة منذ سمعت رسول الله صلعم

يقول ذلك الا و صیتی عندی و از نیجا عروج پاپیه ابن عمر در اتبع
می توان دریافت که در اتشال امر نبوی تا کجا رسیده طبعی گفته در تخصیص و شب
و سه شب بزرگ تسامح است در اراده مبالغه ای که یبغی ان یبیت نر منما ما و
قد ساکنه فی اللیلین والثلاث فلا یبغی له ان یتجا و نر ذلک گویم
شارع و اهل علم ارشاد بدو شب و سه شب میکنند و امروز که زمانه بهدوش قیات
کبری و همضان ساعت عظمی است مردم تا آنجا تاخیر میکنند که صبح مرگ در میرسد
و فوت بوضیعت نمی رسد و این هذامن ذلک جمعی را از هم عصران که قدری
از معاصی خدا و بر مردن خود دران بیماری یقین نکرده از ایضا و محرم مانده
حال حق پستان بشوئز موت دست برد این و آن شده بحسب فرائض پوشیده
ناگزیر است و لهذا بر طبری صرف شد بلکه آنچه در یکی عمر کمال صون فراموش
الصبا برون آمده در زمان سیر گردید و فاش شد

دل بسی خون بکف آورد و ای پخته	اسد اسد که تلف کرد که اندوخته بود
-------------------------------	-----------------------------------

اهل علم گفته اند که در وصیت نوشتن جمیع اشیا محقره و آنچه عادت بحسب
ازان و وفایان زبان قریب جاری است مندوب نیست و باین حدیث
همراه قوله تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الایة استدلال
کرده اند بر وجوب وصیت و باین قائل است جماعتی از سلف منهم عطاء و الزهیری
و ابو حنبله و طلحه بن مصرف فی آخرین و بهیچ حکایتش از شافعی در قول قدیم
کرده و به قال اتحق و داود و ابو عوانه الاسفرائینی و ابن جریر در فتح الباری

گفته و دیگران هم باین رفته اند و مذہب جمهور زندق و عدم و جوب است و
این را ابن عبد البر بہت بسوی اجماع کرده و این مجازفت است چہ در اجماع
کلام است چنانکہ در طریقہ شنی و تقلید مذکور است و در ارشاد الفحول و حصول المال
مستور است و جواب جمهور را از آیہ کریمہ آنست کہ فسوخ است کما فی البخاری عن
ابن عباس و جوابش از طرف قائلین و جوب آنست کہ فسوخ وصیت از برای
والدین و اقارب است کہ وارث میت اند نہ نفس ایصار و ہر کہ وارث نیست
در حق او مقتضی نسخ نہ در آیہ موجود است و نہ در تفسیر ابن عباس جواب جمهور
از حدیث مذکور آنست کہ لفظ باحق امر را از برای خرم و احتیاط است بنا بر آنکہ
گاہ باشد کہ مرگ ناگاہ میرسد و فرصت وصیت نیندہد و مؤمن را لائق نیست
کہ از یاد موت و غفلت باشد قال الشافعی و گفته اند کہ لفظ حق در لغت بمعنی
شی ثابت است و اطلاقش در شریع بر چیزی آید کہ بدان حکم ثابت گردد و آن
عام تر است از آنکہ واجب باشد یا مندوب و اطلاق حق بر مباح قبلت می آید
قالہ القرطبی و نیز تفویض امر بسوی ارادہ نوصی دال بر عدم و جوب است
ولکن در روایت مقدمہ بلفظ لا یجمل الامر مسلم اشکال باقی است و گفته اند
یجمل کہ راوی ذکر روایت بالمعنی کردہ باشد و از نفی اصل عدم وصیت ثبوت
جواز وصیت بمعنی اعم مراد داشته و زیرا آن واجب و مندوب و مباح ہمہ داخل
است و آنکہ قائل و جوب اند قول اکثر آنها آنست کہ فی الجملہ واجب است
طاؤس و قتادہ و جابر بن زید و دیگران گفته اند کہ وجوب از برای قرابتی است
کہ خاصہ وارث میشوند و ابو ثور گفته کہ وجوب وصیت در آیہ و حدیث مختص

کبسی است که بروی کدام حق شرعی است و می ترسد که آن حق از صاحب حق
 ضائع گردد اگر بدان حق وصیت نمی کند همچو ولایت و دین و نحوها و تقیید
 بقوله و له شئی بریدان یوصی فیه دلالت دارد بر آن در فتح الباری گفته
 حاصلش راجع بسوی قول جمهور است که وصیت واجب بعینها نیست و آنچه
 واجب بعینه است خروج است از حقوق واجب للغیر خواه بنحیض باشد یا وصیت
 و محل وجوب وصیت دمی است که عاجز باشد از بنحیض و غیر او که ثبوت حق بگواهی
 او می تواند شد از آن می داند و اگر قادر است و غیر وی آنرا میداند پس وجوب
 نیست حافظ این حجر گفته و از مجموع آنچه ذکر یافت معلوم شد که وصیت
 گاه واجب است و گاه مندوب در حق کسی که امید کثرت اجر و ثواب دارد
 و گاه مکروه است و عکس آن و گاه مباح است در حق کسی که هر دو امر در وی
 یکسان باشد و گاه محرم است اگر در آن اضرار بود چنانکه از ابن عباس آمده
 و اضرار در وصیت منجمله کبار است چنانکه باسناد صحیح موقوفانزد سعید
 بن منصور و مرفوعانزد نسائی آمده و رجالش ثقات اند و جمهور استدلال اند
 بر عدم وجوبش بر روایت عائشه صدیقہ متی اوصی و بر روایت ابن ابی اوفی
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نکرد و این در بخاری است و نزد
 احمد است از ابن عباس و له یوص پس اگر وصیت واجب می بود آنحضرت
 صلعم از ترک بنیفرمود و جوابش آنست که مراد نفی وصیت بخلاف است
 نه مطلقا بدلیل آنکه در مرض موت بچند امر وصیت کرد و از انجمله یکی انفاق به پیغمبر
 است یعنی پاره زر که در خانه مانده بود چنانکه هم در حدیث عائشه است نزد

احمد و ابن سعد و ابن خزيمة و در مخازی ابن اسحق آمده از عبید الله بن
 عبد الله بن عباس که گفت لم یوص رسول الله صلعم عند موته الا
 بثلاث و از آن جمله آنست که در خبری که عرب دو دین نباشد و بعثت اسامه نافه
 گردد و در صحیح مسلم است از ابن عباس و صی ثلث و منجلی آن اجازه و فد
 است و از آنست نزد احمد و نسائی و ابن سعد کانت غایة وصیة رسول
 الله صلعم حین حضر الموت الصلوة و ما ملکک ایما نکم و این را
 شاهدست از حدیث علی ز و ابی داؤد و ابن ماجه و از حدیث ام سلمه ز و نسائی
 بسند حیدر احادیث درین باب بسیارست حافظ در فتح الباری شطری صاحب
 از آن آورده و شوکانی در آن رساله مستقلة جمع نموده و در نیل الاوطار گفته
 و لا یخفی ان نفی عائشة للموصیة ~~کلی الموت~~ لا یستلزم نفیها فی جمیع
 الاوقات فاذا قام البرهان الصحیح من یدعی الوصایة فی شی معین
 قبل انتهی و در لفظ حدیث تقدم مکتوبة عند راسه دلیلست بر جواز
 اعتماد بر خط و کتابت اگر چه مقتدرن بشهادت نباشد و محمد بن نصر شافعی این
 را خاص بوصیت ساخته بنا بر ثبوت خبر در آن نه در غیر آن از احکام و جمهور
 گویند مراد آنست که مکتوبه بشروطها و محب طبری گفته در اخبار اشهاد
 بعدست و در جوابش گفته اند که اشراط اشهاد بامر خارجست کتوبه تعالی
 شهادة بلیکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة و این دلیلست
 بر اعتبار اشهاد در وصیت و قرطبی گفته ذکر کتابت مباغنهست در زیادت
 توثیق و در نه وصیت مشهود بها تنفق علیهاست اگر چه مکتوب نباشد و کثرت

که وصیت خسار منجمه کبارست شوکانی فرماید فما احق و وصیته الضمیر را
بالباطال من غیر فرق بین الثلث و ما دونه و ما فوقه

و اما مقلد و وصیت

پس در حدیث متفق علیه بر روایت ابن عباس آمده که گفت لو ان الناس
غضوا من الثلث الى الربع فان رسول الله صلعم قال الثلث والثلث
کثیر و در حدیث سعد بن ابی وقاص که خبر یکصد مرتبه شد بعد لفظ الثلث کثیر او کبیر
این عبارت آمده انک ان تذروا ثلثک اخیاء خیر من ان تذعمو عالة
یتکففون الناس و رواه الجماعة و در حدیث ابی الدرداء است عن النبی صلعم قال
ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیادة فی حسناتکم لیجعلها
لکم زیادة فی اعمالکم و رواه الدارقطني و احمد و رواه البیهقی و ابن ماجه
و البزار عن حدیث ابی هریره و سندش ضعیف است و در حدیث
اول دلیل است بر جواز وصیت بثلث و بر آنکه نقصان از ثلث و عدم زیاده
بر آن اولی است در فتح گفته استقر الاجماع علی منع الوصیة بأثر یل
من الثلث انتهى و در حدیث ابی الدرداء دلالت است بر آنکه قربت در
وصیت شرط است و چون حکم وصیت معلوم شد مقدمه تمهید یافت و لهذا محم

باب در وصایا

نخستین وصیت زیستن و مردن بر اسلام است چه او سبحانه دین اسلام
را از میان جمله ملل و نحل از برای ابراهیم علیه السلام بر چیده و وی علیه السلام
ابنا خود را بمرگ بران وصیت فرموده که تقدم و در حدیث ابی هریره و احمد

وطبرانی در اوسط ذکر محی اعمال روز قیامت مرفوعاً آمده ثم یجئ
 الاسلام فیکول یا رب انت السلام وانا الاسلام فیکول انت علی
 خیر لک الیوم آخذ و بک اعطی و حق تعالی فرموده و من یتبع غیر
 الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین در قاموس
 گفته اسلام انقاد و صبر مسلماً انتهی و این معنی لغوی اوست و تفسیرش
 در حدیث جبریل علیه السلام از جناب نبوت صلعم چنین آمده الاسلام ان
 تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و تقیم الصلوة و توفی
 الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلاً
 الحدیث اخرجه مسلم و در حدیث رفاعه بن رافع زرقی ست مرفوعاً
 اللهم توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزایا و لا مفتقنین
 اخرجه احمد و البخاری فی الادب و النساء و الحاکم و صححه و از ائمه
 ابراهیم خلیل ست در کتاب غزیر بن ابی و جعلنا مسلمین لک و گفت و من
 ذریتنا امة مسلمة لک و الحمد لله که ما از ذریت وی علیه السلام پس را
 ناگزیر باشد از آنکه خود را مسلمان داریم و او تعالی این است را پیش از وجود
 او در تورات و انجیل مسلمان نامیده و اسلام را مات ابراهیم شان و ادوهمیا
 در کریمه هوسما که المسلمین من قبل گفته یعنی فی التوراة و الانجیل و یوسف
 صدیق علیه السلام سوال کرد و گفت توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین
 و او تعالی اسلام را دین نامیده و فرموده ان الدین عند الله الاسلام و از
 برای تمام بریت آنرا برگزیده کما قال سبحانه و رضیت لکم الاسلام دیناً

واتصاف هر آنکسی که در زمین و آسمان است بدان بیان فرموده قال تعالی
 وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه یرجعون ابن
 عباس در تفسیر این آیه گفته من فی السموات الملائكة ومن فی الارض
 من ولد علی الاسلام و کرها من اتی به من سبا یا الامم فی السلاسل
 والاغلال یقادون الی الجنة و هم کارهون اغرجه الطبرانی و مسعودی
 ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان
 من المشرکین درین آیه نفی گردان ابراهیم جمیع ادیان را و اثبات اسلام نمود
 از برای وی علیه السلام و جناب ختمی پناه صلعم را گفت که چنین بگوید و انا اول
 المسلمین و این را از اذکار اشرف طاعات ایمانیان بلکه متعلق افضل
 عبادات اسلامیان گردانید که قالش در هر روز پنج مرتبه تکرارش میکنند و
 کیف که اسلام سبب نجات از احوال فردا و بیض و جوه اولیاست و سبب
 جوه معضین از اسلام سیاه گردد و ایشان بسبب اسلام از حوض سید ولد
 عدنان نرود و اهل عصیان نباشند و از ضراط بگذرند و سبب اشتیاق
 در زیران بنفیند و باسلام امتیاز از مجرمان در آن رستخیز است بهم دهد و من
 نخرج من النار و ادخل الجنة فقد فانی و ما الحیة الدنیا الا متاع
 الغرور و همین اسلام است که سبب آن بنده زیر خاک بجواب ملائکه رب الارباب
 پیردازد و در پاسخ سوال آنان ثابت ماند در حدیث جابر آمده قال قال
 رسول الله صلعم اذا وضع المومن فی قبره اتاه ملکان فانهرا
 فقام یهب کما یهب النائم فیقال من ربک فیقول الله دینی الاسلام

و نبی محمد فینادی منادان صدق عبدی فافر شوه من الجنة
اخرجه ابن ابی عامر فی السنة وابن مردويه والبيهقي من طريق
ابی سفیان عن جابر ودرین باب حدیث است وروح القدس نازل شد
به بشارت از برای سلمان آن حکما قال تعالی قل نزلہ الروح القدس من
سرباك لیثبت الذین آمنوا وهدی و بشری للمسلمین و اوتعالی
بنابر این اسلام از برای بندگان نعمتهای غیر محصاة مهیا کرده چنانکه از کرمیه
والله جعل لکم من بیوتکم سکناً تا آخر هر دو آیه الی قوله کذلک یشتم نعمته
علیکم لعلکم تسلمون آشکارست سید علامه بدر الملة المنیر محمد بن اسماعیل بن
صلاح الایمر قدس سره فرماید و کما استقلت هاتان الایتان علی تعداد نعم
لا ینفی بالتعبیر عنهما لسان بل لو تکلم علیهما علی افرادهما الاحتمال
مجلد یستغرق عدة اوقات و انرمان انته فالحمد لله الذی منّ
علینا بالاسلام و هدا یناله بفضلہ و الانعام و ما کنا لنهتدی لو لولا ان
هدانا الله کلمة صداقة یقولها المسلمون فی داسر السلاسه و باجملة
فضائل و مناقب اسلام بیش از آن است که دین مختصر بکنجد و بعد از آنکه خاتم
رسل و مادی کل مبعوث شده حقیقت مله و نمله درین دین مبین و شرع متین
منحصر گشته و گرفتن دین دیگر هر چه باشد و هر کجا که باشد از هم پاشیده پس در
حفظ این دولت سترگ و مراقبت این نعمت بزرگ چندان می باید کوشید که
هیچ شیئی از اشیاء دنیا همچو زن و فرزند و دولت و حکومت از آن تضرر نزل
نی تواند کرد و هیچ امر از امور مصائب و مضاعب این سپنج سر از آن باز

نمی تواند داشت به

اگر ز کوه فرو غلط آسپاسگی | نه عارف است که از راه سنگ بر خیزد

بلکه اگر یکی را از ماهی گیتی بخشند و تمام عالم در کنارش نهند خواهند که
از دین اسلام برگردانند و بکیش کبر و ترس و محسوس درآیند و نفوذ باید منتهی
فرض باشد که لهذا دنیا و لنا الاخرة را در نظر داشته پشت پا بر آن همه
آسودگی بزنیم و عاجل فانی را بر آجل باقی زمینار تقدیم ندیم تا بتزلزل
باقل قلیلی از ان و قدریسیری از ان چه رسد جمعی کثیر را دیدیم که اقبال چاه
و دولت چند روزه ایشان را از دایره اسلام بدر برده خاسر داین کردند
و معناد دنیا همت را براد دست بایشان بهم نداد و بهیگی دوا دوش ایشان که
در سر این کار بر روی کار آوردند چون گرد باد صحرا بر باد رفت و ازین سو
رانده و از ان سو مانده گردیدند و نفوذ یا الله من سوء المنقلب

دنیا مطلب تا همه دینیت باشد | دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد

دین دور پسین که از صد سیندهم هجرت سه سال باقی است اسباب گمراهی
و ساز و برگ کفر و کافری بسی مهیاست و فرقه ضاله و افراخ ایشان از
آزاد طبعان دهریه کیش ایتامی بس دور و دراز در برمی موم از دین اسلام
بانواع حیل و یکدست که حصر آن جز خداوند تعالی دیگری نمی تواند بوده است
و بهزار ریو و رنگ از ائمه این نام از انام و انتواع حکومت اسلام از جمیع
اقطار ارض میخواهند و سالی نمی گذرد که جرگه از عوام کالانعام که اراده و
مشیت الهی بشمار ایشان رفته خلع رتبه اسلام از رقاب کرده و در دام حدیث

اینان گرفتار شده بهایو میجهنم نمی رود تا آنکه امروز چنانکه در بعض اخبار آمده
از دین اسلام جز اسمی و رسمی باقی نیست و با جمله عمر این وصیت که عبارت
از مردن بر اسلام باشد بسی دراز بوده که از عهد ابراهیم خلیل که آدم ثالث
ابوالانبیاء و مکرم جمیع احمد و نیاست تا بمابین آیندگان کابر اعرن کابرو
اباعن جدر رسیده بلکه ناقل آن از وی علیه الصلوٰۃ خود حضرت رب العالمین
ست و مبلغ آن جبریل علیه السلام و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم پیش
ازین سندی عالی نخواهد بود و تا این وصیت بر جناب ختمی پناه نازل گشته
جمهور مسلمین از خاصه و عامه بر آن عامل و بدان قائل بوده اند و ضعیف باشد
که نیز بگ کارخانه گمراهی ما را ازین وصیت دیرگاهی که از سیزده صد سال
هجرت شیوخ و اکابر ما بران ماستی بوده اند از استقامت بر باید و پاره از
عاجل فانی ما را فریفته از آجل باقی بازوار و بلکه در خور حال ما است که به
فحواشی مقال ابراهیمیه اذ قال له رب یده اسلمو قال اسلمت لرب العالمین
با خلیل علیه السلام هم زبان و کیدل با شیم و آنچه یوسف صدیق علیه السلام آرزو
کرده در پس هر نماز بحضرت خداوندی جلست عظمت گزارش کرده باشیم رب انت
ولی فی الدنیا و الاخره تو فی مسلما و الحقنی بالصالحین شیطان لعین
و دشمن تو را و نفس آماره عدو زبردست است که هر لحظه در تعقب ماست میخواهد
که قدم ما بر جاده واضح اسلام راسخ ماند و از برای این زلزله زلزله قلاقل و مابل
هر دم بر روی کار می آرد پس ثبات قدم درین معرکه بغایت دشوار است و
استقامت بر دین اسلام عقبه کنود الا من رحمه الله تعالی شایه بازی باید که

درین جیس و بیس خود را جمع دارد و فریفته این همه نقش و نگار کفر و کافری
نگردد و بانز حاج اعداء اسلام از جا نرود

همه اندر زمین تو این است | که تو طفلی و خانه رنگین است

اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و امتنا علی صلة رسولک و اذ الیه
بقوم فتنه فتننا غیر مفتون -

وصیت دیگر همان وصیت اول مقاله و ضمیمه است یعنی چنگ زدن
بکتاب و سنت و اعتقاد و عمل و پیوسته تهدید بر هر دو مشغول شدن و هر دو
حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد ترجمه و رقی از هر دو شنیدن
و در عقاید مذہب قدما ایستادگی اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف
تفتیش نکردند اعراض نمودن و تشکیکات معقولیان خام التفات نکردن
و در فروع پیروی علمای محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن و اما
تفریعات فقهیه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حینه
قبول آوردن و الا کالای بد برایش خاوندان آست را هیچ وقت از عرض
مجتهدات بر کتاب و سنت استغناء حاصل نیست و سخن متشکفه فقها که تقلید
عالمی را دست آور ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند شنیدن و بدیشان
التفات نکردن و قربت خدا جستن بدوری اینان انتهی کلامه رح و این وصیت
شامل خیر دنیا و آخرت هر دو است و در زیر هر جمله اش عالمی از فوائد مندرج
و مطلوبی است که تفضیلش خوانان مؤلف مستقل باشند مختصر این است که کتاب
عبارت از قرآن کریم و رفقان عظیم است و از عادات اهل اسلام معلوم است که

طفل برانزد کثودن زبان اول چیزی که می آموزند همین کتاب معلی القاب
 است تا در نخستین و بلکه آشنای توحید گردد و بعضی آنرا حفظ میکنند و بعضی دیگر
 بر قرأت در مصحف بس می نمایند و هر دو خوب است لکن مجرب خواندن اگر چه اجماع
 دارد اما ضرور است که عامه اطفال را ترجمه هندی مثل موضح القرآن باقایی
 یا مجروح الرحمن بیاموزند و فوائد هر دو را گوش زد آنان سازند تا حلاوتی از
 ایمان و اطلاعی بر مضامین فیض آکین قرآن روزی روزگار ایشان گردد
 خاصه را تفاسیر ایل معرفت بعلم حدیث از برای درس و تدریس پسند است
 مثل تفسیر ابن کثیر و فتح القدیر و فتح البیان از مطولات و جلالین و سخوان از
 مختصرات و سنت عبارات از دواوین احادیث است و درین علم شریف قدیم
 و حدیثا کتب بسیار بلکه بشمار فراهم کرده شده چنانکه از حدیث اول کتاب اتحاد
 النبلا پیداست اما آنچه در اتقان و صحت و شهرت و قبول سر بلندست همین
 شش کتاب معروف است که عبارت باشد از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی
 و مجتبیای نسائی و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و نزد بعضی موطای مالک است
 عوض ابن ماجه و نزد صاحب این وصیت رتبه موطا بالاتر از همه باست و شک
 نیست که کتاب موطا کتاب مبارک قدیم است و آنچه در دست از مرفوعات و
 بلاغیات اصح صحیح است در نقل لکن صحیح بخاری مشتمل است بر غالب آن و علی
 کل حال استقر اشهادست بر آنکه هیچ کتاب حدیث بر تبه این کتب سه نمیرسد
 و این کتب کافی و وافی است از برای مجتهد و مقلد و عامل با حدیث و جامع
 جمیع ابواب اسلام و ایمان و اوامر و نواهی است و معند اجمعی از اهل علم و عمل

احادیث احکام را از این اموات ستود و جز آن که بصحت و حسن رسید جدا
 نوشته اند و کار و بار کردار و گفتار را بر امت امیه مرحومه بغایت آسان
 نموده جز اهم الله تعالی عندها و عن جمیع المسلمین خیر او افراد و حسن مولفات
 درین باب دو کتاب است یکی منتقی للشیخ ابن تیمیة رحمہ دیگر بلوغ المرام للحافظ
 ابن حجر العسقلانی و آنچه ماسوای این هر دو است بجامعیت و اتقان اینها نمیرسد
 و آنچه درین هر دو شکل و غریب است فقها و لغت یار و آیه و درایت حل آن در شرح
 این هر دو است و اجل و اکمل شرح کتاب نیل الاوطار للشوکانی و مکمل الختام
 لهذا العبد الفانی است چنانکه اجمع شرح بخاری فتح الباری است اگر چه شرح
 صحاح ستہ لایما آنچه از ان بیان اهل علم معتقد و معتبر است همه حسنات بر حسنات است
 و در مختصات فقه سنت کتاب روضه ندیه شرح در ربیعه گوهر یکدانه است که قیمت
 و قدرش جز کسیکه عاید دفاتر حدیث و عاثر طوایف فرج است دیگری نمی داند
 و قد رای اهل سنت که با اختیار عقائد ایشان صراحت رفته عبارت اند از حلال
 محدثین مثل امام مالک و شافعی و احمد و تلامیذ ایشان که اصحاب صحیح ستند
 و تلامیذ تلامیذ ایشان که از ارباب متحرز و جموع متکثره اصحاب حدیث است
 و عقیده ایشان همان است که ظاهر قرآن و حدیث بر آن دلالت دارد و قائل
 اند با سماء و صفات الهی که در کتاب و سنت آمده و آنچه در آن صریح است بدان
 معتقد اند و تفرقه اشعریه و ماتریدیہ نمی شناسند و آنچه از ان شکل است تصویر
 مرادش بقا مانش میکنند و بتاویل رضائنی دهند و صفات باری تعالی را بر
 ظاهرش جاری می نمایند و از تعطیل و تشبیه و کیف و تنزیه ترشیده اهل

کلام بنیرا نند و در اجراء هر صفت که تشبیه از و قبا در سیکر و دسبیک کلمه اجمالی
 علاجش میکنند و آن کلمه صادقه این ست لیس کحمله شیء و مثل او ست
 و لکن له کفوا احد و نحو او ست و الله المثل الاعلی و درین باب تألیفها
 ست پیشقدم این گروه حق پرده امام احمد بن حنبل رضی الله عنه ست بعد
 اتباع او مثل شیخ الاسلام احمد بن تمیم و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم و ابن
 قدامة مقدسی و علامه صابونی و سفارینی و غیرهم سپس علامه شوکانی و کردا
 او و احسن و اجمع کتب درین باب کتاب الجواز و الصلوات من جمیع الاسامی و الصفا
 ست و اسم او دال بر سبمی ست و این خود از آن فرزند گرامی ست دیگر کتاب
 اعتقاد رجیح و نفعیه الرائد و قطف الثمر ست و اطول اینها کتاب امام سفارینی
 ست و انحصار آن عقیده صابونی و در رد شرک و بدع و اثبات توحید کتاب
 اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان و عقائد حموی و واسطیه و جزآن
 و کتاب رد الاشراک و ترجمه او سبمی بقویة الایمان و کتاب فتح المجید شرح
 کتاب التوحید و کتاب اغاثة اللسان و تجرید التوحید و تطهیر الاعتقاد
 و جزآن ست و در فروع پیروسی علمای محدثین نمودن یکی طریقه ائمه از برای
 حائمه مسلمین ست که خودشان بر عرض مجتهدات بر کتاب و سنت قادر نبوده اند
 و هر که عالم و فراول و عارف مفاهیم و عطف قرآن و حدیث ست و مؤلفات
 ائمه و سلف است در نظر دارد و وی جامع باشد میان حدیث و فقه و محتاج تقلید
 متشکفه فقها نیست و مبالاتی بر دو قبول ایشان ندارد و الحمد لله تعالی که
 هیچ زمانه از صدر اول تا ایندم ازین جنس اهل علم در قطری از اقطار ارض

خالي غيت ونحوه يوجد انشاء الله تعالى شوكان في رح در كتاب البدر الطالع
 مجاسن من بعد القرن السابع نوشته لما شاع على السنة بجماعة من الرعاي
 اختصاص سلف هذه الامة باحرار فضيلة السبق في العلوم دون خلفها
 حتى اشتهر عن جماعة من اهل المذاهب الاربعة تعذر وجود هجتها
 بعد المائة السادسة كما نقل عن البعض او بعد المائة السابعة كما ترجمه
 اخرون وكانت هذه المقالة بكمكان من الجوهالة لا تخفى على من ارادني
 حظ من علم وانزرنصيب من عرفان واحقر حصرة من فهم لا نها قصر
 للتفضل الالهى والفيض الربانى على بعض العباد دون بعض وعلى اهل
 عصر دون عصر وانباء دهر دون دهر بدون برهان ولا قرآن
 على ان هذه المقالة المخدولة والحكاية المرذولة تستلزم خلوهذه
 الاعصار المتأخرة عن قائله بحمد الله ومترجم عن كتابه وسنة رسول
 صلعم ومبين لما شرعه لعبادة وذلك هو ضياء الشريعة بلا مية
 وذهاب الدين بلا شك وهو تعالى قد تكفل بحفظ دينه وليس المراد
 حفظه في بطون الصحف والدفاتر بل ايجاد من يبينه للناس في
 كل وقت وعند كل حاجة حدانى ذلك الى وضع كتاب يشتمل على
 تراجم اكابر العلماء من اهل القرن الثامن ومن بعدهم من بلغنى
 خبرهم الى عصرنا هذا ليعلم صاحب تلك المقالة ان الله تعالى وله
 المنة قد تفضل على الخلف كما تفضل على السلف بل ربما كان في
 اهل العصور المتأخرة من العلماء المحيطين بالمعارف العلمية على اختلاف

انواعها من یقل نظیره من اهل العصور المتقدمه كما سیقف علی
ذلك من امعن النظر فی هذا الكتاب وحل عن عنقه عری التقليد
والا یرتاب انتهی المراد منه واین عبارت نادى ست با علی صوت بجم
ختم اجتهاد دین امت و وجود حامل علوم حق تا آخر دوران شیخ احمد ولی الله
محدث دهلوی و سید محمد بن اسمعیل مبنی و علامه شوکانی و بعض معاصرین ایشان
و غالب تلامذه این بزرگواران در عرب و عجم از همین زمره شار الیها بودند و
هنوز جا گرم دارند و لکن

گرنه بنید بروز ششپره چشم | چشمه آفتاب را چه گناه

و علی کل حال در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن عذری آمده که قال رسول
الله صلیه علیه و آله هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف
الغالیین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و رواه البیهقی فی کتاب
المدخل هر سلا و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه ست عن رسول الله
صلیه علیه و آله ان الله عز وجل یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة
سنة من یجد دلهادینها و رواه ابو داود و عن معاویة قال سمعت النبی
صلیه علیه و آله یقول لا یرال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا
من خالفهم حتی یأتی امر الله و هم علی ذلك متفق علیه و عن معاویة بن
قره عن ابیه قال قال رسول الله صلیه علیه و آله لا یرال طائفة من امتی منصورین
لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة قال ابن المدینی هم اصحاب
الحديث و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح درین حدیث

دلیل است بر آنکه در هر طبقه جمعی حامل این علم خواهد بود و آن جمیع عدل است
 و مراد باین علم علم کتاب و سنت است زیرا که در زمان نبوت غیر این هر دو علم
 دیگر نبود و در حدیث عبدالله بن عمروست که فرمود آنحضرت صلعم العلم ثلاثة
 اية محكمة او سنة قائمة او فريضة عادلة وما كان سوى ذلك
 فهو فضل رواه ابو داود وابن ماجه لأم در قوله العلم ظاهر آنست که از
 برای استغراق است اگر چه بعضی حملش بر عهد کرده اند و مراد بدان علم دین
 داشته و مراد بآیت حکمه قرآنست و سنت قائمه حدیث صحیح و بفریضة عادله
 علم میراث و مراد بفضل زیادت است که ضرورتی اندر آن نیست گویا آنچه حسنه
 کتاب و سنت است هر چه باشد از وادی علم لایبغم و جهل لایضر است -
 وصیت دیگر چنانکه در مقاله وضعیه فرموده آنست که دست در دست شاخ
 این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بعلوم عام مغرور نباید بود
 زیرا که اکثر غلو عام بسبب ستم است و امور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست
 و کرامات فروشان این زمان الا ماشاء الله تعالی ظلمات و نیرنجات را اگر اما
 دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق عادت اشرف بر خواطر
 ست و انکشاف واقعات آئنده و اشرف و کشف با طرق بسیار است از انجمل
 باب ضمیر از علم نجوم و رمل است نه پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر سیو
 بیوت و رمل را از آنچه در کار است ما تجربه کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست
 که احوال کدام دقیقه است از دقائق روز از انجا دهن او منتقل میشد و بطالع
 و همه بیوت و مواضع کوکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفحه تسویه البیوت

مقابل او ساده است و همچنین ما هر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکنند
 که فلان انگشت را بچنان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
 صورت می بندد که ازین شکل که ارم حکم متولد میشود تا آنکه زائجه پیش او حاضر
 میشود و از انجمله باب کمانت است بانواعها و آن بغایت تسعست تارة بهضاً
 جن و تارة بغیر آن و از انجمله باب طلسم است که قوای کواکب در صورتی بند میکنند
 و از ان اشراف حاصل میشود و اعمال جوگ که بعضی ملاحظات جوگیر را خاصیتی
 تام است در اشراف و کشف و من ارا د تحقیق ذلک فلیدر جعالی کتب
 هذه الفنون و همت بستن بر کاری و شکل مهیب بر آمدن و دل بردن کسی
 داشتن و طالب را سحر که درن همه از فنون نیرنج است چند ملاحظه هستند
 که باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن و
 مردود بودن در اینجا هیچ فرق پیدا نمی کند و همچنین وجد و شوق و قلق و هراس
 این حالت در حاضران فشار آن حدت قوت بهیمیه است اندا هر که قوت بهیمیه او
 قوی تر و جدا و زیاده تر آری این اعمال و این احوال بعضی صاحبان میکنند به
 نیتی از نیات نیک و اینقدر آنها را از کرامات میگرداند که لایحقی و بسیاری از
 ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند آنرا حین
 کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم
 و سنن ابوداؤد و ترمذی خوانند و عمل بر طاهر سنت پیش گیر دانستی و اگر حق
 سبحانه و در دل شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب
 عوارف و مشکوة و ریاض الصالحین و اذکار نووی و نحو اینها را از برای

آداب نماز و روزه و ادعیه و عمارت اوقات اختیار نماید بزرگان قشیده
 طریق پیدا کردن یادداشت را بر وجهی نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ مرسته
 ننماید کتاب قول جمیل درین باب بندست خذ ما صفا و دع ما کدر
 و چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت
 نماید اگر درین فرصت غزنی را در یابد که صحبت او متعالج جذب است و
 تاثیرش مردم را در سیکر و باوی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه بلکه رسوخ
 گردد و در خلا و ملا بدان بلکه مشغول باشد در حال لا تلهیهم تجارة ولا بیع
 عن ذکر الله سفر در وطن خلوت در انجمن دل بیار دست بکار همین معنی دارد
 و این تاثیر جز در عصای حدیث و جماعه سنت نتوان یافت درین زمانه بتجلیس
 نیست الا ماشاء الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال علم و عمل داشته باشد اگر
 از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطل است پس همان کمال را از وی حاصل
 باید کرد و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید فبشر عباد الذین یستمعون
 القول فیتبعون احسنه در مقامه و ضمیمه گفته خذ ما صفا و دع ما کدر
 نسبت صوفیه غفیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزند این سخن
 بر بسیاری که ان خواهد بود اما مارا کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت
 و برگشته زید و عمر و قریح نمی باید کرد و انتهی و آنچه در تفصیل این اجمال بهمدین
 متفا که گذشته رجوع بدان می باید کرد و تصوف عبارت از احسان است
 که در حدیث جبریل علیه السلام ذکرش آمده و هو قوله صلح لما قال
 جبریل فاخبرنی عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک

ترا لا فان لم تكن تراة فانه يراك الحديث متفق عليه من حديث
عمر بن الخطاب رضی الله عنه وباب احسان شرح دراز میخواهد
انچه از ان موافق سنت صحیحه است در کتاب قطر الولی للشوکانی روح مذکور است
وانچه در ان فقره جمله و متصوفه غفله از رای و هوای خود افرووده و آفریده اند
ابن تیمیّه روح در کتاب الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان پرده از
روح آن برداشته و حق الهی را از باطل بجلج جدا ساخته و ابن قیم در برج الکلیله
شرح منازل السائرین بشرح و بسط آن پرداخته و شک نیست که بشهادت
استقرار معلوم است که در سلسل صوفیه کرام آنانکه طریقه ایشان موافق سنت
بود و بنا بر کمال علم و عمل از بدعات مبراصل دور افتاده بودند و در تقوی و طهارت
ظاهر و باطن و قلت محبت دنیا متجن آمدند پیچ سلسله بصفا و رستی و موافقت
ظاهر شرع و متابعت سنت مطهره بنقشبندی نمی رسد اگر چه مقصود بهنگامان
همان یک چیز است پس پس کما قیل

عبارة تناسختی و حسنک واحد و کل الی ذلک الجمال یشیر

اما حق آنست که اتباع ظاهر شریعت و ترک رسوم و بدع خلق تا شیری دیگر
دارد که در متلوثان راه و رسم درویشی یا فقه نمی شود و قاضی فاضل صوفی
کامل ثناء را تقدیم پستی در وصایای خویش می نویسد که اکمل المکملین از نوع
بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد رسول الله صلعم هست هر کس قدر بآن
سرور و شایسته بهم رساند در باطن و ظاهر صفات جلی و جلی و علم و اعتقاد
و عمل و عبادات و عبادات آنکس به آنقدر کامل باید دانست و هر کس در شایسته در

پذیری از آن قاصرست هماغه روی را ناقص باید دانست و لهذا بجهت
 کمال اتباع سنت سینه که اولیای نبی نقشبندی اختیار کرده اند گوی نقت
 برده اند و همین کمال مشابست بجهت کمال متابعت و دلیلست بر افضلیت
 ایشان و اگر همت ما قاصر همتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و به
 اداء واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتهیات در عبادات و عادات
 خصوصاً در معاملات قناعت کند آنهم بپای رغبتست گوشت نوافل و
 اتیان مستحبات و کمال اشتغال بسبب در عبادات و عادات از وی میسر نشود
 رسول فرمود صلعم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن
 وقع فى الشبهات وقع فى الحرام الحدیث فی الصبیحین وحق تعالی
 میفرماید ان اولیاء الا المتقون تقوی عبارت از ادای واجبات و
 ترک محرمات و مشتهیاتست نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقیح محرمات
 رذائل نفسست مثل نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل
 و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و
 در کتب فقه یعنی فقه مبین اند و اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از
 شوم نفس و شر شیطان ترک محرمات شود پس در آنچه اطلاق حقوق العباد
 باشد از آن اجتناب باید کرد که حق تعالی کریمست و رسول شفیع آنجناب
 امید عفوست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب
 بسیارست این رقمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم
 المسلمون من لسانه ویده و حدیث ان تحب للناس ما تحب

لنفسك وتذكره لغير ما تذكره لنفسك ورنجا کافیست هـ
 بباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
 یعنی مثل این گناهی نیست انتی و ما احسن هذا القضاء من ذلك القاضی
 گویم قاضی کتب سنت صحیح و عامل بر آن جامع باشد میان شرع و تصوف زیرا که
 هر آنچه را در اصلاح ظاهر و باطن آدمی دخل است و بکار معاش و معاد اومی تواند
 آمد همه اش در آن صحف مبارکه بروی روشن و بیانی واضح تر از مهر و خشان
 ند که درست قصوری که درین راه نیاید از طرف ناکرده کاری ماست ورنه
 ممکن نیست که اگر یکی مضامین کتاب الرقاق و دیگر ابواب آداب را که در
 کتب سنت مسطور است در دل نگاه دارد و در جذر طبع و قعر خاطرش جاد و تاثیر
 نمایان و جذبی شایان او را فرا گیرد و بی زاجر و واعظ و قسرها ستر تصفیه و
 نشود که اکابر صوفیه و سلف است بدان مشار الیه هم بوده اند اما درین هنگام که
 در اختیار اسلام و قیام بر نام ایمان صدر خنجر کار است از احسان مراتب ایقان
 خود حساب نتوان گرفت که حکم کیمیا و عقدا دارد و آمر و زچنانکه وجود علما حق پرست
 صواب گو اخلاص جو بهمان عدم است و وجود صوفیه صافی که بجز رضا حق
 و قرب رب مقصد دیگر ندارند و دنیا و مافیها را در برابر رضای او بجانانه سجود
 نشانند عزیز تر و نایاب تر گشته و این همه از تاثیرات غربت اسلام است در
 حدیث ابی هریرة رضی الله عنه آمده قال رسول الله صلعم یدع الاسلام
 غریبا و سبیحا کما بدأ لظولی للغریباء اخرجه مسلم ولفظ حدیث
 عمرو بن عوف مرفوعا چنین است ان الدین بدع غریبا و سبیحا کما بدأ

فطوبی للغرباء وهو الذین یصلحون ما فسد الناس من بعدی من
سنتی رواه الترمذی ودرین باب حدیثیست جمله صحاح از ان در کتاب
الاختصاص با کتاب والسنة و کتاب العلم از دو اوین سنت مطهر و مذکورست
و با جمله معدن هر کمال و مخزن هر صفت جلال و جمال و جاذبه اصلاح بهر ظاهر
و باطن و آله فروغ هر صورت و معنی از اسلام و ایمان و احسان همین درین
مقاصد حدیث و قرآنست و ماورای آن هیچ کمال متصور نیست تصویری
که در استحصال و حصول آن دست بهم میدهند از تلقا عدم عمل بموجب است
ورنه انسان را بعد از تکمیل مراتب تحصیل علوم کتاب و سنت احتیاجی بسوی
احدی از مشایخ وقت و صوفیه عصر و درویشان زمان باقی نیست و آنکه
صحتش اثری دهد و خفش دلی بر باید خود درین هنگام موجود نیست بلکه هم
اشیاء غفار مغرب و همپایه کبریت احمرست الا من علمه الله تعالی
ولم یعلم حاصل آنکه

مصلحت دیدن آنست که یاران به کار	بگزارند و طریقه یاری گیرند
---------------------------------	----------------------------

وصیت دیگر در مقاله توضیه گفته شد امر معروف آنچه بخاطر این فقیر
رنجند آنست که در فراض و کبائر ذنوب و شنائیر اسلام بغف امر معروف
و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه در ان باب تساهل دارند صحبت نباید داشت
و دشمن ایشان باید بود و در سایر اوامر خصوصاً در آنچه سلف یا خلف اختلاف
کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیثست و پس و عطف در آن
مستحسن نیست انتهی گویم در حدیث ابی سعید خدریست از آنحضرت صلعم که

فرمود من رأی منکر منکر افلیغیره بیده فان لم یستطع فیلسانه
 فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان رواه مسلم و این
 حدیث افاده کرد که تغییر منکر که عبارت از نهی است بر تنه گویست یکی بدست
 و این کار ملوک و نوابان ایشان است که زمام حکومت و نفاذ امر بدست ایشان
 نهاده اند و لکن وجود چنین سلاطین و امرا از عمر دراز فقو گشته خصوصاً از وسع
 سلطنت اسلامیة از میان بر افتاده و اکنون که فرمان روائی اکثر حاکم بدست
 فرقه ضاله است و تمام بهمت ایشان در بر انداختن اسلام و شعرا و از جمله امام
 است مقدور نیست که با دنی تغییر منکر بدست می تواند پرداخت و در بعض
 اقطار ارض که پاره حکومتی بدست اسلامیان است خود ایشامی بکار دین نیست
 و یکی بهمت و وقت و وقف هوا پرستی و عیش طلبی و سستی است و هرگز سری
 بجانب اسلام بر نمی دارند تا با امر معروف و نهی از منکر چه رسد بلکه اگر یکی از
 عالی همتان اشارتی تبرک چیزی از اسباب فسق و فجور ایشان کند در پی از آن
 میگردند و بدترین دشمنانش می شمرند و دقیقه از وقتش ایذا و حط او فرو
 نمی گذارند و امر او بمعروف و نهی او از منکر منجر به جدافت دیگر میگردد و درین حالت
 صون نفس حفظ عرض اسلام واجب تر از امر معروف و نهی منکر است چنانکه
 شیخ الاسلام ابن تیمیة رح در بعض مؤلفات خود بدان اشارت کرده و حکایتی
 ازین وادی در آخر انتقاد رجحان رقمز گشته فلیراجعه دوم که امر بمعروف و نهی
 عن المنکر زبان است این کار اهل علم باشد که مردم را بوعظ از محرمات و نهیات
 باز می دارند خواه مستمعین بپویش کار بند گردند یا خیر ایشان بهر حال از دهن خود

پاک میگردد و ازین جنس جماعه متعدد در هر قرن و قطر بوده و موجود است و هر چند
 بنا بر قلت اخلاص اندر زرگران و کوتاهی عمل خودشان سخن اهل و عطف چنانکه باید
 شاید در مردم درنی گیرد و الا ما اشارت الله تعالی باری این شیوه و جریان این طریقه
 خالی از منفعتی نیست گوئیم باشد و این مرتبه نسبت برتبه اول در درجه ثانوی
 است بنص شارع و بنا بر آن بر عدم استطاعت نفاذ آن بدست بوده و سود این
 تذکیر غالباً مخصوص بعامه است باشد و زمان بقار او خیلی کمتر و اما خاصه پس از
 برای ایشان طریقه تالیف و جمع کتب است در هر عصر و نفع آن مستمر و دائم است
 و لهذا تا در او اهل است و صدر ملت شیوه تصنیف بر روی کار آمده از ان دم
 تا این دم در هر قرن و عصر جم غفیر و جمع کثیر بدان قیام کرده و اهتمامی عظیم در آن
 باب بوجود آورده و باین وسیله صالحه آخر است از اول ملت در هر زمان مستفید
 و تنفیض مانند و از پیشینیان منتی عظمی بر رقاب پسینیان ثابت گردید و احکام
 اسلام و شعائر دین مبین در هر مائه از زمین بهجت بعبارات شتی و اشارات الی
 وحی بغرض آنکه در دل نشیند و بخاطر ناظر فرود آید جلوه گشت چه تلوین عبار و
 تنوع ضمائر اثری دیگر در دلهاست و کشتی آخر از برای خاطر با امارین گران
 هم ریا و سمعه را دخل پیدا شد چنانکه در تذکیر و عطف بود پس مؤلفات جماعه که بنا
 شهرت و قبول از دیاد جاه و دولت و نام آوری در نظر عامه خلق و خاصه فحول
 بتالیف پرداخته اند از اثر دورست و بقار آن بغایت قلیل و مجموعات عصا
 که اخلاص بهرستان ایشان است و مرضات الهی و تبلیغ احکام و اوامر شریعت
 ختمی بنای شیوه مرضیه دل و زبان اینان نفع دیگر دارد و در هر عصر قدر

منزلت آن در نظر اهل علم و اصحاب دین روز افزون میگردد و خلاف اعدا خدا
 و رسول زبانی در کار ایشان نمی رساند مثل موطا امام مالک و حکایت وی ح
 درین باب معروف است و درستان المحدثین و اتحاف النبلا مکتوب و باجمه
 تألیف کتب درین نیز یکی از باب امر معروف و نهی عن المنکر است و سودا این
 صنیع بغایت وسیع و بلند از حدیث شریف بروایت ابوهریره رضی الله عنه
 آمده قال رسول الله صلعم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله
 الا من ثلثة الا من صدقة جار یة او علم ینتفع به او ولد صالح یرحمه
 له رواه مسلم لکن دین زبان پسین که به روش قیامت است آفات بسیار
 درین کار پیدا شده و عصبیت و نفسانیت بیشتر در آن راه یافته و جهانی در
 سلاسل هوا و اعجاب نفس گرفتار گشته و در پی آزار یکدیگر گردیده تا آنکه تبری
 را از خود در تحقیق و دریافت نمی تواند دید و ناگزیر است که با هم عصر خود را بگذرانند
 و راست او را در چشم بنابر زمان که غالباً عوام کالاً انعام اندازار است باز نمایند گو
 دین وی بر باد رود و جرح معاصر بحق معاصر نزد تحقیقین معتبر نباشد الا معصمه
 الله تعالی و نوبت اختلاف با هم تا آنجا کشیده که از اصول و فروع مسائل بیچ
 مسئله بی خلاف مانده و در هر جانبی جمعی بهم رسیده و هر شوریده سری الهی
 تیره درونی را و سوسه شیطان در غده کرده در برابر اکابر ائمه معصومین خالی سلف
 ائمه قرون بالیه مبارزه و مبارزه نصب ساخته و هزار شبهه و شکوک بمطالع کتب
 فروع که عصایه آراء و عرق ابواء است و بملاحظه و فائز قفاوی که رختیه
 خامه شکسته متشقه فقهاست در تحقیقات عصایه صدر اول و اختیارات

مستنده ائمه قدیم پیدا نموده و آخر امت اول ملت را بشتم و سب و لعن یاد
 کرده مقلده اهل حدیث را بد میگویند و جمله ائمه اربعه و نظائر و شاهه ایشان
 را بدی یاد می آرند و بغوغه بالله من جمیع ما که هه الله مسلمانان بگو
 و مسلمانی در کتاب مؤمن متقی را چاره جز آن نیست که اکابر دین را بشناسد و کتب
 شرح بین از نفیحات متاخرین ممتاز ساخته در گوشه تنهایی بمطالعه مؤلفات ائمه
 حق بین و صواب گو سپردارد و با گفتگوی زید و عمر و جستجوی این و آن نیامیزد
 و هرگز با احدی از طلبه علم و علمای سواد دنیا طلب شهرت خواص صحبت نگزیند و
 گوش بر هرزه درانی و تراش خواهی این گروه هوا پرده نهند و از قلقه لسانی و شیوا
 بیانی ایشان از جان برود و هدایت و رشد را از دواوین اسلام و مجامیع ائمه سلف
 کرام و فحول اعلام جوید و بران صبر و قناعت و رزد و از مؤلفات آخر زمان
 خصوصاً آنچه در رد و قدح یکدیگرست یکسر چشم بصیرت و بصارت را فرو بندد
 زیرا که درک صحیح و درایت صریح و استقامت بر حق امری بس دشوار است پس
 قوت ثبات دران و قدرت استنباط ازان در خود ندارد و مطالعه این
 جنس رسائل و مسائل لابد خام طبعان کم علم و غافل مزاجان بی پروا را از جاد
 حق بوادعی باطل می اندازد و ماچار قصر بر کتب متفق علیها و حصه نظر در آنها
 کافی و وافی و شافیست قل الله ثم در هر هم فی خصوصه یلعبون و لهم
 انهم لفی سکر تهم لعیبهم و طریقی سوم امر بمعروف و نهی از منکر که انکار
 بدل است کما یخلق است که از حکومت و حکمت محروم افتاده اند و این اشاع
 علیه السلام ضعف ایمان گفته زیرا که فروتر از هر دو رتبه بالاست و این

ایمان ضعیف هم درین زمان بسین جز در افراد از اسلامیان نتوان یافت زیرا که
کثرت اختلاط با افراخ فرقه ضاله و صحبت هر وقت با حکام این قوم انکار شکر را
هم از دلایمی سلمانان راجوده و هم نواله و هم پیاله شدن را با این گروه تفاوت
پژوه جلوه استحسان نجشیده تا آنکه قرب ایشان را بهتر از قرب علم و اهل علم می نندازد
و مراسم و مواسم اینان را افضل از شکار اسلام می شناسد با آنکه در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که قال رسول الله صلعم لما وقعت بنو
اسرائیل فی المعاصی نهتهم علما و هم فلم ینتهوا فجالسهم فی
محالسه و اکلهم و شاربهم فغضب الله قلوب بعضهم بعض
فلعنهم علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا
یعتدون قال فجالس رسول الله صلعم و کان متکیا فقال لا والذی
نفسی بیده حتی تأطر و هم اطرا رواه الترمذی و ابوه داود و فی
روایة قال کلا والله لتأمرنَّ بالمعروف و لتنهونَّ عن المنکر و
لتأخذنَّ علی یدی الظالم و لتأطرنَّه علی الحق اطرا و لتقصرنَّه علی
الحق قصررا و لیضربن الله بقلوب بعضهم علی بعض ثم لیلعنکم
کما لعنهم درین حدیث دلیل سنت بر آنکه مجالست و مواکلت و مشاربت
علما را باین سبب برهم زدن و لها بیکدیگر و موجب لعنت خدا بر زبان
پیغمبر شد تا بجلوس و اکل و شرب با غیر قوم اسلام چه رسد و لهذا در آخر حدیث
فرمود که چنانکه بر آنها لعنت کرد بر شما هم بکند اگر مثل آنها ترک امر بمعروف
نهی عن المنکر و اطرق بکنید و باجمله اگر از آدمی سرانجام رتبه اول و دوم نشود

باری از رتبه سوم خود تبصیر راضی نگردد که بعد از آن آثار حق از ایمان
 نیست حیث باشد که نام با مسلمان باشد و ادنی کار اسلام و اضعاف امر ایمان
 هم از نابوجود نیاید در شکل اول و ثانی اگر عدم قدرت عذرست در شکل سوم
 مانع کیت حال آنکه در حدیث عمر بن خطاب آمده قال رسول الله صلعم انه تصیبت حق
 فی آخر الزمان من سلطانهم شد اند لا ینجونه الا رجل عرف دین الله فجاهد علیه
 بلسانه ویدیه وقلبه فذلک الذی سبقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به
 ورجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر ارجاه علیه وان
 رای من یعمل باطل ابعده علیه فذلک ینجوه علی ابطانه کله وعن جابر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم اوحی الله عز وجل الی جبریل
 علیه السلام ان اقلب مدینة کذا وکذا باهلها فقال یا کربان فیهم
 عبدک فلا تألم بمعصیة طرفه عین قال فقال اقبلها علیه وعلیهم
 فان وجهه لم یتجمع فی ساعة قط وعن ابی سعید قال قال رسول
 الله صلعم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیامة فیقول مالک
 اذ ابرایت المنکر فلم تنکره قال رسول الله صلعم فیکفی حجة فیقول
 یا رب خفت الناس ورجوتک وروی البیهقی الاحادیث الثلاثة
 فی شعب الایمان درین هر سه حدیث دلالت بر آنکه سکوت بر منکر بنا بر
 خوف مردم با رجائی رب و ابطان حب عامل خیر و نبض عامل باطل اگر چه مرتبه
 نازل است بسبب نجات می تواند شد و هر که را این حالت هم حاصل نیست گو که
 فکر ایمان و نجات خود بکند و علی کل حال درین زمان اخیر از مراتب امر معروف

و نهی منکر همین شق سوم در امکان است و از دو صورت اول یکی منقود و دیگر مطرود و مردود الا من شاء الله باجماع بر اعمال بر نیت و حالت دل آمد اگر تنهاست و دل در انجمن فسق بسته است حکم حاضر در آن مجلس دارد و اگر در محفل است و دل از آن صحبت کاره و حضور انجا با گناه است حکم غایب دارد در حدیث عرس بن عمیره آمده عن النبی صلعم قال اذا علمت الخطیئة فی الارض من شهد ها فکرها کان کمن غاب عنها و من غاب عنها فرضیها کان کمن شهد ها مرواه ابو داؤد -

وصیت دیگر آنست که در حق اصحاب آنحضرت صلعم عتقا و نیک باید داشت و نظر بر فضائل و مناقب ایشان که در کتاب و سنت واردست گماشته زبان را جز ثنای ایشان نباید کشاد و خوض در شجرات ایشان که تنقل مشهورست فیض ثابت است و انکار آن نتوان کرد و نباید نمود تلك امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون نمی گوئیم که اصحاب معصوم اند بلکه بکنین که از بعضی خواص یا خواص ایشان چیزی باوجود آمده باشد که اگر مثل آن از دیگران بطور رسد مورد طعن و جرح گردد و لکن ما را امر کرده اند کف لسان و حفظ جان از مساوی ایشان و ما منوعیم از نسب و شتم و طعن این گروه تعبدان بنا بر مصلحتی و آن صحت آنست که اگر فتح باب جرح و قدح در ایشان شود روایت از آنحضرت صلعم منقطع گردد و در لفظ روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود اکثر احادیث مستفیض گردد و بحد شهرت و تواتر رسد و تکلیف امت بحجت

قائم گردد و جرح بعض در آن نقل خلل نمی کند زیرا که معتقد در روایت صدق
 و ضبط است نه عدل مصطلح اگر چه جمعی از اهل علم جمیع صحابه را عدول گفته اند
 و در روایات عدل را شرط کرده و تفسیر عدالت مصطلح پر دخته اند اما ما را ثابت
 شده که با وجود شاجرات باهم و منازعات یکدیگر صفت صدق و ضبط در هر
 یکی از ایشان وجود دارد و در روایت از آنحضرت صلعم غایت تحریمی و نهایت حقیقی
 میگردند و آنچه از حضرت نبوت شنیدند بی کم و کاست بهمان الفاظ سموه
 یا معالی صحیحهم آن پیش آیند کان رسانیدند و بتقصیری از خود در تبلیغ احادیث
 راضی نشدند و این عملی است که بفحوا سی ان الحسنات یدهن السیئات
 ذلك ذکرى للذاکرین فوق جمله اعمال است در اینجا شاجرات و منازعات
 باهم از هم می باشد و فتنی عظیم برگردن تمامه امت ثابت میگردد و آنکه صدق
 بر قومی است که مدعی محبت اهل بیت است و صحابه را بد میگوید و الهه عترت را
 معصوم مفترض الطاعة منصوب للخلق می پندارد و دوحی باطنی در حق ایشان
 تجویز می نماید گو یا در حقیقت ختم نبوت را منکر است گو جناب نبوت را بزبان
 خاتم الانبیاء میگفته باشد در مقاله وضیئه گفته این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت
 صلعم سوال کرد که حضرت در باب شیعه چه میفرمایند آنحضرت صلعم بنوعی از
 کلام روحانی القافر نمود که مذہب ایشان باطل است و بطلان مذہب ایشان
 از لفظ امام معلوم میشود چون از آنحالت افاق دست داد در لفظ امام تامل
 کردم الی آخر ما قال و آنچه در اینجا ذکر کردیم تحریر نمود و باجمله فرق شیعه
 بسیار است و بعض از بعض در غلو پیشقدم و همگنان بر بطلان را سخ دم و بر

سب صحابه خصوصاً خاصه حضرت نبوت صلعم مداوم الاما شاء الله تعالی
 کریمه لیغیظ بهم الکفار تفسیرند سب این اشتر است و بالجمله چنانکه در
 حق صحاب عمقاد نیک باید داشت و ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
 سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا الایه
 می باید گفت همچنان در حق اهل بیت نبوت و عترت و ذریت رسالت معتقد
 باید بود و صلحا را ایشان بزرگترین و کثیر اگر ام تخصیص باید کرد و مناقب ایشان
 را که در احادیث صحیحہ عموماً و خصوصاً وارد شده نصب العین باید داشت
 قد جعل الله لكل شیء قدراً صاحب مقامه و ضیه میفرماید این فقیر را معلوم
 شده است که ائمه اثنا عشر اقطاب نسبتی بوده اند از نسبتها و رواج تصوف تقارن
 انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امر است باطنی تکلیف شرعی کار ندارد و
 نص و اشارت هر یکی بر متاخر باعتبار همان قطبیت است و امورا است که
 میگویند راجع بهمان است که بعضی خلص یا ران خود را بران مطلع میساختند
 پس از زمانی قومی تعمق کرده و قول ایشان را بر محلی دیگر فرو آوردن حق
 آنکه این ائمه اهل عبادت و زهد و مراقبت بودند و حسان را که قسیم اسلام و
 ایمان است و حدیث جبریل علیه السلام بران مشتعل بوده نیکتر و زیدند و چون
 تدریس علوم ظاهر است مدعی اجتماع احزاب متخزبه و جموع متکثره است و ملوک
 و سلاطین بنی امیه و خلفاء عباسیه با این حضرات با برکات بخوف زوال ملک
 خود بودند اشتغال ایشان باین مصالح اتفاق نیفتاد تا گمان باطن آنها

با یقین ظاهر بملاحظه این اسباب تبدیل نگردد و منجر بفساد دیگر نشود و مع هذا
 آنچه از دست بنی امیه و بنی عباس بایشان و ذریت ایشان رسید بر احدی
 از سیر شناسان و تاریخ دانان مخفی نیست و حاشا شد که عقاد و عمل ایشان
 برخلاف طریقه اهل سنت و جماعت بوده باشند این همه چیزها که طوائف و فضا
 نسبتش بسوی این بزرگواران میکنند و در تدوین اقوال و احوال ایشان
 و فائز منقطع و طوایم مختلفه ساخته و پرداخته مذہبی مستقل تبار و پودار و او را
 خویش با فیه اند همه حدیث مفتری و ظلت بر ظلت و کذب بر کذب است
 هرگز راجحه آن از کتاب غریز و سنت مطهره بدماغ نمی رسد و معاذ الله تعالی
 که اهل بیت نبوت خاصه ائمه عترت برخلاف طریقه اهل و جد خویش که جهانی
 بدان منور گشته متمشی شوند و بایجاد دینی مباین دین اسلام و اختراع مذہبی
 مضاد مذہب عامه اصحاب نبوت پردازند و باز خود را مسلمان و ذریت راست
 گیرند این گمان بحق ایشان جز از کسی که محروم از لذت توحید و اسلام و جاهل
 از طریقه ادیان انبیاء علیهم السلام است همچو شیعه از دیگری نمی آید و با جمله
 چون معلوم شد که حق مذہب اهل سنت است و باطل مشرب اهل بدعت و
 منجمله آنها اشارت بشیعه رفت پس این هم می توان دریافت که منجمله فرق
 مذہب اسلام که به مقتاد و دولت رسیده و قیل و قال آنها را و اهل امت سر
 بفک کشیده مذہب حق و مشرب صواب جاده و ضمه اهل حدیث است پس
 و بر کاتی و سعاداتی که درین طریقه مشهود و محسوس جماعه فزاو است بر احد
 از اهل معرفت و انصاف پوشیده نیست و در حقیقت صاحب سنت را که

مشتغل بکتاب احادیث است نوعی از صحابیت حاصل میگردد و نورانیت
 رسالت و خلوص محبت خدا و رسول و تقدیم آجل بر عاجل و دیگر صفات
 و خصال محمود و دوری از زایل نفس اماره نقد و قوت میشود تا اگر اباین
 کرامت نوازش فرمایند و از سستی تقلید با وجع تحقیق رسانند علامه ضلی شیخ
 مرعی در زینته الناطقین بذکر آخر خلفاء عباسیه مستعصم بآله نوشته
 قتله التتار بمکیدة و نیرة ابن العلقمی الخبث الرافضی بقتله
 انقضت الخلافة الاسلامیة والقی التتار کتب الائمة فی الدجلة
 حتی صارت کالجسر الخیل علیها و بذلک انقرضت المذاهب
 ما عدا المذاهب الاربعة لکونها قد انتشرت و ضبطت بالتدوین
 فاختیرت لذلك انتشی حاصله درین عبارت اشعار است بآنکه مذاهب
 مقتاد و دولت تا زمانه مستعصم باسد موجود بود و منجمه آنها یکی مذاهب سابقه
 است که بوجه انتشار و ضبط و ذهاب ما سواش اختیار کرده آمد و این دلیل
 بر آنکه پیش ازین واقعه بآنکه خاص تقیید یزیدی متعین نبود و فیه المراءو
 شک نیست که جدوث تقلیدات مذاهب بعد از قرون مشهور اما بانحیر
 چهارم از هجرت قدری یسیر بر روی کار آمده و مع هذا هر یکی از اهل علم
 بلا تکلیف بحسب دریافت و معلومات خود عامل بود تا آنکه بعد از زوال زمان
 خلافت اسلامی در ستمش صدور پنجاه و شش تقلید شخصی صورت وجود
 گرفت و در میان علما عصبیت و حمیت جاهلیت ظاهر شد و هر یکی از هر
 چهار مذاهب جهانی متمسک گردید و این مفسده بآنکه چندان سربالاکشید که

در آخر امت زلزل و قلاقل بسیار و بلا بل احوال بشمار بر آن مرتب گشت
و یکی دیگر را کافر و گمراه و مبتدع خواند و نفوذ با الله من فتن آخر الزمان
و آفات آن کون چاره کار مسلمان درین زمان غربت اسلام و او ان فتن جز
آنکه اعتصام بکتاب عزیز و سنت مطهره کند و بر ظاهرا دل این هر دو صلح
متممی شود و از جمله مل و نخل خواه رنجته سلامیان باشد یا بافته خراباتیان
چشم بر بندد و دیگر نیست

دلارامی که داری دل درو بند	و اگر چشم از همه عالم فرو بند
----------------------------	-------------------------------

در احادیث صحیحہ تحذیر عظیم از احداث در دین و عمل بر آن آمده و غایت
تحرص بر اعتصام بکتاب و سنت وارد شده و شک نیست که اعتصام از باب
اتباع است و تقلید محدث از وادی ابتداع و قد قال رسول الله صلعم
من احداث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد متفق علیه من حدیث
عائشة رضی الله عنها و در حدیث جابر است که قال رسول الله صلعم
اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر المهدی هدی محمد و شر
الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و رواه مسلم و این حدیث
چنانکه دلالت دارد بر خیریت قرآن و حدیث و شریعت محدثات همچنان
دلالت دارد بر آنکه هر بدعت گمراهی است و لفظ کل افاده شمول جمله افراد
بدعت میکند پس تقسیم آن که جماعه از اهل علم کرده چیزی نیست و در حدیث
عریاض بن ساریه آنچه در هنگام اختلاف است با یکدیگر می باید کرد چنانکه
ماجرای امور درست چنان ارشاد کرده من یعیش منکم بعدی فسیری

اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين
 تمسكوا بها وعصوا عليها بالنواحي الحديث رواه الامام احمد
 وابو داود والترمذي وابن ماجه ودر حديث ابن مسعود رضي الله
 عنه آية قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا سبيل الله ثم خطب
 خطوطا عن يمينه وعن شماله وقال هذه سبل على كل سبيل
 منها شيطان يدعوا اليه وقرء وان هذا صراط مستقيم فأتبعوا
 الآية رواه احمد والنسائي والدارقطني وابن ماجه وسمين حديث
 ابن عمر رضي الله عنه بلفظ ان بني اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين
 صلة وتفرق امتي على ثلث وسبعين صلة كلهم في النار الا صلة واحدة
 قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي رواه الترمذي
 وفي رواية احمد وابو داود عن معاوية ثنتان وسبعون في النار
 وواحدة في الجنة وهي الجماعة وانه سيخرج في امتي اقوام يتجار
 بهم تلك الاهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق و
 لا مفصل الا دخله از او ضج ادله وابين حججست بوجود اختلاف كثير
 دين است بعد از عصر نبوت تا آنكه بنفاد و دولت از اين امت در جهنم و
 يك ملت كه عبارت از جماعت اهل حديثست در غور خست بود پس نزد اين
 هنگامه همان سنت خود را نشان داد و نجات اخروي را داران منصرف فرمود
 بالجملة طالب نجات را علماي جزئ خلق باين خلق و تدوين باين دين نيست
 والله در الحافظ الشيرازي ما احسن ما قاله

جنگ بنهاد و دوامست همه را عذر نبیند | چون ندیدند حقیقت در فسانه زدند

والسلام علی من اتبع الهدی و صمیمیت و یکپارگی علوی در منبج سدید گفته
زمان قیامت قریب رسید و آنچه از آثار و علامات آن نبی منظم و رسول
مکرم صلعم پیش ازین بیکزار و دوصد و پنجاه و چهار سال بیان فرموده
بسیاری از ان درین زمان ظاهر و هویدا گردید محبت دین از دلها بدر
رفت و حب دنیا در سینه ها جا گرفت طلای سنت نبش بدعت آمیخت و
هم عالیه از عیار گیری قاصر آمد هوای طبع بر چراغ ایمان ریخت دانست
پاک بچاک رفت

قانون سلامت از جهان رفت	آئین امانت از میان رفت
پیدا است بر آستان دینی	دجال هستار و مهدی فی

فرق علماء را الا ماشاء اسدا بهتنامی در کار دین نمانده ریاکاران باریش و
عاصمه از ته ریش مردم میگردند و بداهنان از حق ساکت شده خود را از اهل مرتبه
صلح کل میشمرد شوق تحصیل علم که عبارت از آیه محکم و سنت قائمه و فریضه عادله
ست از خواطر این گروه بدرجسته و خرد همتان با کتساب فضائل که منطبق حکمت
و غیر بهاست بر همه کس بزرگی بسته و نیاردان دین فروش ملازمت و مصاحبت
بی دنیان را مایه فخر انگاشته اند و ظاهر آبادان باطن خراب مجادله اهل حق را
از کمالات علمی پنداشته مخالفی به احلال حرام چون فی کمر بسته باواز بلند
میسرایند که تقلید واجب است و نامردی مانند کمان از رستی گوشه گرفته
بازمان خانه سگود که عمل بسنت در نیوقت حرام است قصاص صفتی بجلال

کردن و بجهت نذر غیر الله بر خاسته تا کله پاچه بکف آید گوشت محمدی تیغ
 بیدریغ شرک پلاک شود و کسبت فطرتی بجواز مدد از قبور و سفراز برای نجات
 مقبور سخن آراسته تا قاب مالیده از دست نرود هر چند مردم از اسلام بدر
 روند شیخ حمزه که از ثقات فضلا و مکه معظمه بود میفرمود و چنین این است
 خراب کرده یکی تخریجات فقهاء دوم کتب متصوفه و از جمله نتائج تخریجات
 دوری مردم از عمل بر احادیث صحیحیه و فقه قدیم سنت صریحیه است و از ثمرات
 تصانیف متصوفه و ثلوق عوام است بر عقائد اتحادیه حلولیه و تخلف از صراط
 مستقیم توحید آری اگر است بنقاد و دولت متفرق گشته از خوبی
 تقریرات همین سیفهان است و اگر شرک و بدعت در عالم رواج گرفته
 بدولت تحریرات همین بید و تان است اعظام بکتاب و سنت متروک
 گردید و طریق انیقہ قرون ثلثه از دست رفته گوی پستی را اگر می شکام
 ست و پیر پستی را رونق بازار اگر عالمی ربانی بقضای حدیث صحیح
 ان الله یبعث لهذه الامه علی راس کل مائه سنة من یجدد
 لها دینها در هر زمانی از از منته پیداشده مکر بر احیاء سنت که بغلو متبعین
 فوت شده است می بندد و بتجدید دین تویم که در زمانه او حکم غربت پیدا کرد
 می پردازد در شتم مردم اظهارش موجب استبعاد و استعجاب میگردد و سبب
 قوی از برای ایصال ثمره عداوت و بغض و بعرض و نفی مال و مشیو
 و اگر خدا پرستی نجات جوئی حق پسندی مردم را بر عمل بحدیث ترغیب
 میدهد و احادیث نبویه و احکام فقه سنت مصطفویه را ببدل اوقات

و صرف اقوات اشاعت و اذاعت کرده از اقوال و افعال دیگران زبان
 و چشم می بندد یا کدام از عامه و خاصه بعبادت نخت بیدار سئمه را از سئل
 دین از کتاب و سنت پرسیده یاد یافته بران عمل میکنند و آنچه خلاف آن
 واقع شده و مقاد اهل بدعت گردیده میگذارند بسبب کثرت طرق و طعن
 اهل بدعت و بلوائی ارباب ضلالت چندان مضطر و مضطرب میشود که تنقید
 بران دشواری افتد گویا انگر در دست و آتش زیر پایی ست فصدق
 رسول الله صلعم فیما قال سیاتی علی الناس زمان الصابر فیهم
 علی دینه کالقبض علی الجمر و الحق منکران را با اهل حق پیوسته همین
 معاملات رو میدهند و حاملان منصب تبلیغ احکام خدا و رسول هر چه از دست
 مخالفان می بینند موجب عزت و آبروی خود میشمارند و بعضی از نادانان به
 کثرت ضالین فریب میخورند و می دانند که اینقدر انبوه کثیر از علما و جهل چگونه
 بر راه باطل سلوک خواهند نمود و آیین مدعیان حق که قلیل اند چگونه بر راستی
 خواهند بود و حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتاب خود شنیده توشق
 عقیده خویش میکنند و نمیدانند که سواد اعظم عبارت از اهل حق است و اهل حق
 از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما قال صلعم بدء الاسلام غریبا
 و سيعود کما بدء قطیبي للغریاء پس اگر از سواد اعظم مطلق انبوه کثیر مراد باشد
 معنی طوبی للغریاء چه خواهد بود و ازین عالم ست تقلید غیر معصوم و قبول
 قول غیر بلا حجت شرعی که درین زمان اخیر گروهی انبوه بی تحقیقت کار نموده
 بران عقیده باطل جمع گردیده اند و علما و سوء دنیا طلب جاه خواه اقبال دست

نیز از شیوه مضیه اثبات حق و احقاق باطل انحراف و زریده بحایت جانب مخالف
 کوشیده آبروی دین خود بر باد تباہ میکنند و ما شبه اللیلۃ بالکمرحۃ
 و لکن پوشیده نیست که نام مثنوی ست و معنی آن منسوب باتباع سنت پیغمبر
 آخر زمان ست پس خوشحال ما که رایان که با وجود عدم استحقاق این نعمت
 عظمی را با این لقب عالی سرفراز فرمودند درین حال اگر خود را بازمین آسمان
 بسنجیم و از فخر چندان بر خود بالیم که بر باد شاهی جهان و سلطنت دوران با
 و زیم میسر و و بد حال قدر نعمت ناشناسی که این لقب و الارثیه را در باب بزرگی
 خود کافی و وافی ندانسته گاهی بلقب قادری و شپتی و گاهی بخطاب خفی و شافعی
 مخاطب گردد و در طریقہ انیقہ سنت سنیه از دست داده و لقب مسلمانی که بخشیده
 ابراهیم خلیل الله علیه السلام است گزاشته راه نامی جدا گانه پیش گیرد و بر طرق ششی
 سلوک نماید و باز خود را در زمره سنیان و محمدیان داخل داند و نداند که اگر با وجود
 اختیار راه و رسم زید و عمرو و سلوک مسلک خالد و بکر نیز سنی باشیم پس از فرق
 باطله مثل شیعه و معتزله و نواصب و خوارج و قدریه و مرجیه و اشاعیه چه قسم
 امتیاز حاصل کنیم شاه عبدالعزیز دهلوی در رجوم الشیاطین نوشته اند که
 شیعیست و نهی دارد نهایت فراح که اعتقاد حلول و تناسخ و بد و قول بالوہبیت
 ایہ همه را گنجائش میکند چه اکثر این فرق باین امور قائل اند و با وصف آن در
 شیعه معدود بخلاف مذہب اہل سنت و جماعت که در آن بر سنت نبوی ست
 و اقتدار بجماعه صحابہ اعتقاد و عملا پس این مذہب نهایت تنگ و باریک تر از
 موسی است کہ ہر کہ ادنی مخالفتی با سنت و اجماع صحابہ نموده از دائرہ این مذہب بآمد

و در جائی دیگر از همین کتاب فرمود که در سنت می باید که اعتقاداً و عملاً اصلاً
مخالفت با سنت نبوی و صحابه کرام نباشد تا شخص سنی شود انتہی و آخرت
این همه خرابی که در ملت محمدی واقع شده محض از همین جهت است که عوام
کالا نعام و خواص کالاعوام مطلق العنان شده همچو ماکیان حرصی که به آواز
تی تی در پس برود و نداند که گیت هر که اندک رنگی از چرب زبانی و نرمی تقریر
در لباس کتاب بالیشان نمود یا پاره از صنائع و نیر نجات و طلسم و سحر در پرده
زهد و درویشی بر اینها عرض کرد بی تامل اقتدای او کردند و ندانستند

ای بسا ابلیس آدم رویی هست پس بهر دستی نباید داد دست

و نداریافتند که دو پله ترازوی شریع کتاب و سنت است پس قول و فعل
و اعتقاد هر یک را در آن دو پله میزان عدل باید سنجید اگر موزون آید سره و جید
و گرنه انمایست و زنه سبک و فرومایه و نشناختند که علماء و مشورع و صوفیان
مشرع در اتباع مقصود نیستند بلکه طفیلی اند و مقصود و مطلوب ات پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم کما قال سبحانه و تعالی لقد کان لکرم فی رسول الله
اسوۃ حسنۃ پس اسوۃ را بحق رسول ذکر فرمود و گفت که اسوۃ اجبار
و رهبان خوب است بلکه از حال ایشان چنین انکشاف فرمود ان کشیدار من
الاجبار و الیهیان لیاکلون اموال الناس بالباطل الا یتوبوا بالجمله بر جمله
اخلاف و اجاب فرض است که کمر سعی تبر و بیج سفت قولاً و فعلاً بر بندند و باشت
ستون و شروح علم حدیث بخوانند و تشنگن و آموختن و درس کردن بیکدیگر
رسانیدن و در هر قطر مها اکمن نسجها از آن فرستادن بهر داند و آرزو تعلیم و تعلیم

دیگر علوم و فنون بیگانه مثل کتب فروع و قیاسی فقهیه و تصوف و فلسفت
 کفار یونان و صنائع و بدائع نو ایجاد در روم و انگلستان حتی الوسع نظر پیوسته
 و عمل بر ظاهر کتاب و سنت پیش گیرند و مسائل و رسائل را بر وفق سنت مطهره
 رواج دهند و مردی عالم محدث متورع را که قول و عقیده او محض بر سنت رسول
 باشد با امت برگزیده اقتدا می او بکنند و هر جا که قوی یا علمی خلاف سنت یا بنده
 بحج و احقاق و ابطال و منع آن کوشند از هر نوع که باشد خواه بسیف و سنان
 و خواه بتقریر زبان و خواه بتصنیف کتب و خواه بتدبیر دیگر و بداند که عالم
 محدث فی الحقیقت مجدد دین است و محی سنت و مرد فقیه هرگز مجدد نیست و
 امارت محدث آنست که بر ظاهر نصوص و ادله کتاب و سنت و فقه این هر دو عمل
 نماید بی چون و چرا و اوقتی که حدیث شریف در امری از امور باید برگزیند بقول
 کسی امام باشد یا ماموم مجتهد باشد یا مقلد شیخ باشد یا استاذ پدر باشد یا جده
 التفات نکند و قیاس را در برابر نص بجوی نستاند و هر جا که خلاف سنت بنید
 اگر چه قول و فعل عالم فقیه باشد یا مکاشفه و کرامات صوفی نبیه آتش غضبش
 مشتعل گردد و خواهد که نشانش بر صفحه هستی باقی نگذارد و همین طائفه است موعود
 بنصرت من اسد و ملقب بظاهرن و مضمورین و مجددین چنانکه در احادیث
 آمده و گذشت حاصل آنکه در باب روایت و عمل بحدیث اتباع سلف امت و
 ائمه محدثین و اکابر اهل آثار باید نمود و رد و قدح اهل رای و فقها قیاس بیجا
 بجای خود باید گذاشت و اهتمام کارهای دین را بر خود فرض باید نمود و در
 سرانجام امور دنیاوی و تحصیل اسباب تنگ و نام و کیل لواحق عزت و شان

و کتاب فضل و هنر غیر ضروری که منفعت آن در دین هیچ نباشد منهدمک نباید شد که موت را وقت معلوم نیست و قیامت امری شدنی است و قریب رسیده و سایه بر سر افکنده و آثار صغری و کبری همه در وجود آمده ختم اند و بنا باحسنی انتهی حاصله تنبیه سیر و وصیت دیگر آنست که دنیا را چندان مقبره نباید داشت زیرا که اکثر خلق در طفلی و بیشتر کسان در جوانی می میرند و کمتر بسر حدیثی میسیند و آنانکه میسیند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میوزد و نمیدانند که کجارت و کیف که این طلسم اعظم بفرصت جبابی در هم سیکشند و این بمصباح مشکوٰۃ عالم بهمت شراری چشم بر هم میزنند

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود به نسیم فرّه بر هم زدنی خاموش است از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است بشرطیکه اجل وصیت دهد بغفلت میگردد و نمیداند که از کجا آمده است و چرا آمده و غرض از آفرینش او درین جهان فانی چیست و بنابر عدم حصول تنبیه قدر عمر گرانی که نفسش جوهری بی بااست معلوم نمی گردد و بعد از انقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب و هواست پس عمری که آنرا عمر میتوان گفت اگر مرگ دست برد نکند و ندرستی بدن و فراخ دستی هم میسر گردد دهمین بست و پنج سال است و اگر اوقات خواب را که برادر مرگ است برآورد مقدار مذکور هم بقصان بگیرد و جز اقل قلیلی بدست نمی ماند

گفتم که تو ای عمر چراز و دبر رفتی گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود و معذک این دنیا که مارا اندران این عمر ستار از زانی دشته اند مغفوض

او تعالی است در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم فرمود الا ان الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله وما
 والا و عالم او متعلم رواه الترمذی وابن ماجه و در حدیث سهل بن
 سعد است قال قال رسول الله صلعم لو كانت الدنیا تعدل عند الله
 جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة رواه احمد والترمذی و
 ابن ماجه و این هر دو حدیث دلیل است بر آنکه تمام دنیا ملعون خداست
 جز یا بواسطه و جز عالم و طالب علم و قدرش نزد خدا برابر پرستش هم نیست
 پس هر که دنیا را بر دین میگزیند وی ملعون را بر محبوب الهی اختیار میکند
 غایت ابلی باشد که باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر میشود لذات
 اخروی را که دائم باقی است برباید دهند و با امام ابدی گرفتار شوند در حدیث
 آمده و الله ما الدنیا فی الآخرة الا مثل ما يجعل احدكم اصبعه فی الیم
 فلینظر یسیر جمر رواه مسلم عن المستور بن شداد مرفوعا و از اینجا
 است که در زم دنیا و تحذیر از حب او آیات احادیث بسیار آمده که اگر همه دنیا
 نوشته آید کتابی مستقل گردد و شک نیست که نزد انجمن خرف پانده بهتر از
 جوهر فنا شونده است پس اگر آخرت باقی سفال باشد تا هم ازین متاع فانی
 بهتر است حیف باشد که گوش بر وعظ قرآنی و زجر نبوی ننهد تمام عمر در سر
 این کار و بار که مدار آموشد و بر بازی و خدعیت و دروغ و مذلت است
 بسر بند و بنقصان آخرت که نعیم مقیم است گرانند در حدیث ابی موسلی
 آمده که آنحضرت فرمود من احب دنیاها اضر باخرة و من احب آخرته

اضرب دنیا فاثروا ما یبقی علی ما یفنی مرواه احمد و البیهقی و شعب
 الایمان آری چون تقدیر حیات فانی آدمی بنا بر مصلحتی که الدنیا منزع
 الاخره است درین دارنا پائدار کرده اند و چاره نیست از آنکه جدائی از
 ضروریات انسانیت مثل جامه از برای سترتن و نان از برای سیری شکم
 صورت گیرد و ناچار اگر دنیا باندازه ضرورت دست بهم دهد بر آن قناعت
 باید کرد و همچو احم ضاله تنافس نباید نمود و رنه انجام کار بهمان انجام آنهاست

این مشور غشوه دنیا که این عجوز

مکاره می شنید و محاله می رود

ولمذا در حدیث ابی هریره مرفوعاً آمده الدنیا سجن المؤمن وجنة
 الکافر مرواه مسلم و عنه رضی الله عنه حجت النار بالشهوات
 و حجت الجنة بالهمکارة و این متفق علیه است لکن نزد مسلم بدل حجت
 لفظ حقت آمده و معنی هر دو یکی است و بالجمله این دنیا و زهرت و زینت او
 راه بسیاری از اهل علم و دانش بهم زده تا باینجا و دنیا و آباء او چهره
 انداخته حضرت صلعم ارشاد بسوی کفاف فرموده و گفته قد افلح من اسلم
 و رزق کفافاً و قعه الله بما اتاه مرواه مسلم عن ابن عمر و رضی
 الله عنه و در خصوص اهل بیت خود بدان دعا کرده و فرموده اللهم
 اجعل رزق آل محمد قوتاً و فی روایه کفافاً و این متفق علیه است
 از حدیث ابی هریره و ازینجاست که دنیا با سادات بنی فاطمه سازگار نیست
 نشیده باشی که مثل دیگر مردم از ملوک و بزرگان مال و متاع دنیوی با حدی
 از آل نبوی و عترت مصطفوی در وقتی از اوقات و قطری از قطار حاصل

و میسر شده باشد و شاذ و فاذ را حکم نیت و از تاثیرات این دعوت نبوی
ست که ائمه اهل بیت همواره دین را بر دنیا گزیده اند و هرگز سری بجانب
مکنت و دولت و حکومت بالا نکشیده قصه امام حسن معروف است که امامت
و خلافت حاصله را بعاوید رضی الله عنه گذشت و بعد از وی رضی الله عنه ائمه
دیگر نیز سلوک بهین مسلک کردند و معنای اکثری از آنها جام شهادت نوشیدند
ابو اشعث بن عقیب بن ربیع گوید عهد الی رسول الله صلعم قال انما یکفیک
من جمع المال خادماً و مرکب فی سبیل الله رواه احمد و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و در حدیث عثمان آمده ان النبی صلعم قال لیس
لا بن آدم مرق فی سوی هذه الخصال بیت یسکنه و ثوب یوارى به
عورتیه و جلف الخبز و الماء رواه الترمذی خلیل صاحب عروض را
دیدند که در صحرا زیر سایه درختی نشسته بود و از غایت افلاس و نهایت گرسنگی
نان خشک در آب تر کرده میخورد یکی گفت این چه حالت است فرموده

خبز و ماء وظل	هذا النعیم الاجل
---------------	------------------

و خود عیش حضرت نبوت صلعم در دنیا آنچنان بود که مثل وی در احدی
مشاهده نگشته تا آنکه یکبار بر بوریا خفت نقش بوریا در تن نمایان شد
این سعود گفت اگر فرمائی بساطی بگسترانیم و چیزی بسازیم فرمود
مالی و ولد دنیا و ما انا و الدنیا الا کراکب استظل تحت شجرة ثم راح
و ترکها رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و در روایت عبید الله
بن محسن آمده که فرمود من اصبیح منکم آمناء فی سربیه معافی فی جسده

عنده قوت يومه فكانما حيزت له الدنيا بحذافيرها رواه الترمذي
وقال هذا حديث غريب ودرمجموع من قانع حديث ابى امامه مرفوعا بان
لفظ آمده اغبط اوليائي عندي لمؤمن خفيف الحاذ ذو حظ من الصلوة
احسن عبادة ربه واطاعه في السر وكان غامضا في الناس لا يشار اليه
بالاصابع وكان رزقه كفا فافضله على ذلك ثم نقد بيده فقال عجبت
منه قلت بواكيه قل تراثه رواه احمد والترمذي وابن ماجه
وفرمودان لكل امة فتنه وفتنة امتي المال رواه الترمذي عن كعب
بن عياض مرفوعا ودر حديث عائشة ست يفسد الدينار من لا دار
له ومال من لا مال له ولها يجمع من لا عقل له رواه احمد والبيهقي
في شعب الايمان ودر حديث مرفوع حذيفة آمده حب الدنيا راس كل
خطيئة رواه رزين وبيهقي انرا مسلما از حسن ودر شعب الايمان روايت نمود
ودر حديث ابى الدرداء است قال قال رسول الله صلحوا قتل وكفى
خير مما كثر والهي رواه ابو نعيم في الحلية ودرين باب احاديث
بيارست حفاظ حديث انرا در كتاب الرقاق ايراد کرده اند انما حصل مسلم من
كامل الاسلام والايمان كسي است كه اين احاديث و اشباه و امثال آنرا در
نظير دارد و بران كار بنديست پس چنانكه مصلحت ديني و مصلحت دنياوي باهم
متعارض شود مصلحت ديني را مقدم بايد داشت كسي كه مصلحت ديني را مقدم
مي دارد دنيا هم موافق تقدير بوي ميرسد آنحضرت صلعم فرمود من جعل
الهموم همما واحدا هم للمعاد كفا الله هم دنيا كذا رواه ابن ماجه عن ابن مسعود في

و کسی که مصلحت دنیا را مقدم دارد گاه باشد که دنیا بهم او را دست بهم
 نمیدهد چنانچه درین زمانه و پیش از ان بشهادت کتب سیر و تواریخ مشاهده
 شده و خسر الدنیا و الآخرة گشته و اگر دنیا دست داد در اندک فرصت زوال
 پذیرفت و خسران ابدی لاحق شد هزاران را چشم خود دیدیم که بدولت رسیدند
 باز از آنها اثری نماند و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر می ماند حق
 تعالی فرمود اذ السماء انفطرت الی قوله علمت نفس ما قدمت
 و آخرت در ششم^{۱۲۸۵} هجری چون سفر حجاز سینت طراز پیش آمد در ملتزم پر
 کعبه را گرفته اول ادعیه حسن آخرت و توفیق علم و عمل بر زبان گذراندیم
 سپس زور و روی کعبه سوال سدر مق بی منت خلق کردیم بنا بر آنکه در نوکری
 اعدا بسیار بهم رسیده بودند و هر دم در فکر زوالش بودند و میکه مرحبت
 بسوی خانه اتفاق افتاد بی خواست بروجه اگر اه ترقی منصب عروج پایه دولت
 و از دایه شمت شد و هیچ ندانستیم که ماجر اچیت بعد که در سبب این حالت
 بنظر غور نگریستیم همه ظلمت و ظلمت و آفت بر آفت بخشیم می آید و میخوانیم هر نوع
 که ممکن شود خود را ازین ورطه هلاک بساحل نجات آریم میسر نمی شود

انچه نصیب است بستم می رسد	اگر نتوانی بهستم می رسد
---------------------------	-------------------------

درین نزدیکی بقصر قاسر معیشت یک روپیه سال و حکومت بر ده ملک نفر
 داریم اما خدا گواه است و دل دانا آگاه که حالت اولی که صدر روپیه ماهو
 بود و بر احدی فرمان مانی رفت و نماز پنجگانه در مسجد و تلاوت کتاب در خانه
 روزانه طوع ید بود بهتر ازین حالت میناید و از تجربه دریافت آمد که آسوی

دنیایم ویرانی آخرت است و نوع فرمان روایان از نوع مسلمانان
دیگر باشد

بیا در بزم زندان تاب بیتی عالم دیگر | بهشتی دیگر و ابلیس دیگر آدم دیگر
هر که از میان اینها اطوع در دین و اوسع در خلق گرفته شود باید دانست
که وی بادانی اهل اسلام نمی رسد تا بکسی که کعب بن لکع و از جنس نسا باشد
و نباشد ایمان در خلال دلش نرسیده و جامی از حلاوت ایمان نچشیده
و اصول و فروع خود و انبار جنس خویش را از دیگر امر و روستا بر روش گسری
و شیوه قصری یافته و بگوئی عمر در دید و شنید خصال آن قوم بسر برده چه رسد و
از وی کدام داستان سرانیده آید ع من دانه و دل داند و داند دل من
هر آنچه از ما در ظاهر حال از عمارت مکان و شرکت محافل و تحلل بر ملاسم و موسم
ریاست دیده و شنیده باشی اگر مسلمان بوده یقین خواهی کرد که همه بستر
قاسم و اگر اه خاطر فاترست

با دل گفتم که ای دل احوال تو چیست | دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست
گفتا که چگونه باشد احوال کسی | کورا بمراد دیگری باید زیست

مان و مان اگر چنان شود که ما را با بگذارند دیده آید که چکار میکنیم و چه
قسم رسوم جور بر انداخته بعدل سافج می پردازیم یا ازین دار آشیانه بدر
دیگر میسریم مگر باجر این است که یفعل الله ما یشاء و بیسکه ما یرید
زوال حطام فانی دنیا و زرقن این اوج موج ربخی بدل ماننی رساند حیفی که به
ما بگذرد آنست که در حالت از الاله این چیز با امید بقا عرض و نفس و دین است

و فرصت گوشه گرفتن و در زاویشستن و با امن ساختن میسر شدنی نیست
 الا ان یشاء الله رب العالمین و ما ذلک علیہ بعزیز درین غربگاه آنچه
 تسلی خاطر خیزن و دل غمین میخشد حدیث حفت الجنة بالمکاره و اشال
 اوست تا خواسته رب العزت درین میان چیست و حدیث انها الاعمال
 بالخواتیم امید نجات میدهد و کیف که از جناب ربوبیت آرزو داریم که
 ختام جمله مهام بر شیوه اسلام شود و مرگ مبرم در یکی از دو حرم محترم جایز گری
 فرماید و شیب در اسلام موجب خطا نام گردان شاء الله تعالی و ظاهراً است
 که این آفات که با اتفاق و بخت دانستگیر حال پر لال ماست فرزندان سعادت مند
 را فرا نگیرد و برین تقدیر ایشان را صبر بر تناع حاضر و قناعت بر کفاف و
 طلب رزق بکسب بجد اوسط یا عدم طموح بجانب مراتب علییه این سپنجی
 سرا با حفظ عزت و آبرو و بتزج مصالح دین بر منافع دنیا اگر بهمت بلند می
 کند و نشسته خلوص و اتیان حق بر خلق بدایع ایمان پیچید کافی و روانی است و به
 الموفق للصواب و صیت و بیکر آنست که آدمی تا از شکم مادر کنبار پدر آید
 او را چاره نیست از جامه و نان و مکان و ماطفل ست مادر و پدر کفیل او نید و
 بعد از آنکه بسر حد شعور رسید لابد باشد از آنکه کسبی برگزیند و دستمایه معاشی
 بهم رساند و بقیه عمر تا رسیدن بلب گور بسر برد و اسباب این اکتساب در دنیا
 از انواع تجارت و طرق زراعت و اصناف ضاعت و سباب وراثت بسیار
 بلکه بشمار است که جز او تعالی دیگری بصیر و علم آن نمی تواند پرداخت اما دین
 اقلیم هند که ما در آنیم ذوی الایات را که قسم بسپات علم یا شرافت دو دمانند

جز خرقه اجارت که بزبان عرف موسوم بنو کبری و چاکر سخی و جی دیگر باقی
 نمانده و این اجاره هر چند در شرع شریف جایز است و اجیر شدن از برای
 مسلمان و کافر حلال اما در خلال آن امور بسیار راه یافته که منجر بجرمت زنی
 میگردد و مردم بدان مبالغت ندارند مثل رشاء و سرقت و خیانت و غصب
 اتلاف حق برادر مسلمان بعصبیت و نحو آن پس مؤمن متقی و مسلم متحری
 را واجب است که درین اجارت مهاکمن خود را از آلائش منکرات و
 آمیزش مهملکات دور دارد تا ثمره مشقت یل و نهار او را لگن نرود و
 خود را و اهل خود را از نار جداتر اندازد قوا النفسکم و اهلیکم را
 نص است درین باب ورنه سلامت از ایمان بر خیزد و جان هم در دنیا
 بگوناگون اخطار گرفتار گردد و چنانکه مشاهدست در حدیث ابوهریره رضی
 الله عنه است که آنحضرت فرمود صلعم ان الله امر المؤمنین بها امر به
 المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات
 الحدیث روایه مسلم و آنچه بذریعہ غیر مشروع و وسیله ناجائز میسر
 شود همچو صور شار الیهاشک نیست که از جنس طیبات نباشد بلکه حرام
 و نجس بود و چون متصف بجرمت و خبث آمد برکت و رحمت از میان
 برخاست و ظلمت و رحمت فرو آمد و اثر دعا و سوال برفت و لهذا در
 حدیث مذکور آمده ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر ید
 یدیه الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه
 حرام و ملبسه حرام و غذی با کحرام فانی یستجاب لذلك رواه مسلم

و این نه خاص بر شاو جز آن است بلکه درین زمان غالب بیوع و عقود
 مفاسد شتمل آمده و انواع محرمات در رنگ قطره های باران در زمین دلها
 جا گرفته و تقادتی در طیب و خبیث نمانده و عامه خلق در آن گرفتار شده
 چنانکه در حدیث ابی هریره است مرفوعاً یا قی حلی الناس من زمان کبابی
 المرء ما اخذ منه امن الحلال امن الحرام اخرجہ البخاری و این
 حدیث یکی از اعلام نبوت است و زمان حاضر مصداق صحیح اوست و در
 احادیث صحیحہ بسیاری از وجوه محرمه مکاسب نص کرده اند مثل حدیث
 رافع بن خدیج که در آن مرفوعاً وارد شده ثمن الکلب خبیث و ثمن البغی
 خبیث و کسب البیضا و خبیث رواه مسلم و در حدیث تشق علیه ابی سعید
 انصاری جلوان کاهن را زیاده کرده و در حدیث ابی حمزیه که نزد بخاری است
 نبی از ثمن دم و لغت بر آکل و مؤکل ربا آمده و در حدیث تشق علیه از جابر
 وارد شده که در حمام فتح مکہ آنحضرت صلعم بیع خمر و قتیة و خمر و اصابم احرام
 گردانیده و نزد مسلم از جابر نبی از ثمن گربه مرفوعاً آمده و امثال این چیزها
 بسیارست و در کتب سنت مطهره و فقه آن مذکور و حصر آن در این محل دشوار
 بآئمه اگر اجاره گرفته گیرد و زمانه بطریق دیگر از وجوه معیشت مساعدت نفرما
 اینقدر خود فرض وقت است که در بجا آوری حکم حکام ظاهری تا تواند تجنب از
 جور و تحریمی عدل نماید و خود را از اختیار شیعه هم پیشگان و رضایه بنجاران
 دور دارد خواه این اجاره بر پانندیا از دست برود درین زمان یکی از عظام
 آفات این است که اگر شدنی خدا ترسی در دیوانی اند و او این عدالت این عصر

که در حقیقت ظلمت بظلمت و ضلالت بر ضلالت و جور بر جور است ایستاده
 می رود و همنفسان آنجا که خوگیر حرام خواری و خبیث ستانی بوده از قیام او را
 در آن مکان و ثبات او را بر آن خدمت دشوار تر از هر دشواری میسر اندوخت
 هزار بار یو و رنگ عزل و خروج او را از میان زمره خود بدل بنواهند و فرست
 که درین زمانه اگر کی کمر بصیحت آقا بندد و از ته خاطر جوایان و ارباب خیر طلبی
 بود قطع نظر از رضا و سخط هم پیشگان با سبایی که محیط احوال اهل ممالک است
 خودش نزدیک سیکه چاکر اوست تا شیوه عامه بکار بندد و رضای ظاهری را بر
 هواخواهی حقیقی تقدیم ندهد مزاج آقا از وی خوشنود و اگر نصیحت سیاف
 گزیند مطرود دل و مردود محفل شود و از همه نعم محروم افتد
 مرانصیب ز خوان جناب عالی نیست | که زندگانی ماصرف آشنائی نیست

الغرض مدار کار حصول دنیا و رسوخ در دلهای اهل آن بر زور و خدع و
 خیانت آمد و امانت و دیانت و نصیحت نفس الامر موجب جرمان شد و گو
 خانه آقا درین نوع مخالفت ظاهر با باطن بر باد رود و سودش مبدل بزیان
 گردد و این چنین افتاده است در طبع امر او و روسا و روزگار و ایشان را حسابی
 از دوست و دشمن واقعی در میان نیست همین ظاهر نزدایتی مقوم حکم حقیقت
 دارد و از هزار یکی و از بسیار اندکی پی بمقصد نفس الامر می ننگوزان نمی برد
 قاضی محمد صادق خان اختر در سالک صبح صادق داستانی از ماجرا و یاران
 مردم خویش و بیگانه بزبان خامه سپرده و داد نصفت و تجربه کامل
 داده و السببه به دوست و شخص حارزم با هوش را ناگفته است که دمی آنرا

مطالعه کند و آنچه در آن مرقوم است بنظر عبرت بنگرد و باب تغییر ناس را از
کتب حدیث خوانده از معامله با مردم بر بصیرت باشد و بغفلت و بی پروائی
در بازی این قوم نیفتد بآنچه در هر زبان رنگ اهل عالم در کسب معیشت دیگر
ست و در پیدا ساختن رسوخ نزد اهل دولت طرز آخر مرد عاقل حاجتمند را
اینقدر کفایت باشد که اگر بنا چاری در مبادی این ماجریات گرفتار گردد حسن
غایات را از دست نهد و بتواند نان اینجا خورد و کار آنجا کند و همچو جامعه منفل
و ملایان ساجد و پیران خاتگاه و قانغان اهل بیت بر نان دیگران قناعت
نفرماید و چشم بر مال این و آن بجمله خدا پرستی و رسول نمائی ندوزد بلکه هما
اکن کسب پر دازد که افضل یکا سب کسب دست خودش هست و انبیاء
علیهم السلام همچنین زیست کرده اند در حدیث مقداد بن معدیکرب آمده
قال رسول الله صلعم ما اکل احد طعاما قط خيرا من ان ياكل من عمل
يديه و ان نبی الله داؤد علیه السلام كان ياكل من عمل يديه رواه
البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبي صلعم ان
اطيب ما اكلتم من کسبکم و ان اولادکم من کسبکم رواه الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله قال قال رسول الله صلعم طلب کسب
الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البيهقی فی شعب الایمان
و در حدیث رافع بن خدیج است قال قيل يا رسول الله ای الکسب
اطيب قال عمل الرجل بيده و كل بيع مبرور رواه احمد و البخاري
کسب دست اطيب یکا سب و اہم امور است و این کسب شان چیزهاست

که دست را در آن دخل است شل زراعت و بیج و کتابت خواه قلیل باشد
یا کثیر و آنحضرت صلعم اخبار کرده که لیا تین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا
الدینار والدراهم رواه احمد عن المقدام بن معدیکرب و شک نیست
که درین زمان راهی بسوی حفظ آبروی دین و عزت اسلام جز وجود مال که
سبب منع از سوال خلق بود دیگر نیست اگر یکی هزار وجه کمال و الوف فضل
حاصل داشته باشد اما تمید است بود در نظر خلق حقیر تر از وی نباشد و هر که
ماندارست نزد تمام عالم از وی عزیز تر نیست

فضاحة سمجان ونخط ابن مقله	وحکمة لقمان ونرهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلس	فلیس له قدر علی وزن درهم

اینقدر است که جمع مال و متاع نزد عارف مسلم سبب حفظ حرمت اوست و نزد
محب دنیا موجب کنت و نخوت او تفاوت در نیت است و اصل در اعتبار
اعمال نیت باشد و افلاس اضطاری مؤمن اثر تقدیر است و آسودگی کافر
موجب ویرانی آخرت او حلاوت ایمان آنست که در تمیدی تقدیر صبر و تحمل
بکار برد و در فراغت حال بشکر و ثنای ایزدی گراید و چنانکه دولت مندی باعث
بر خرابی دین نگردد همچنان اطلاق حامل بر زوال اسلام نیاید

نه شادی داد سامانی نه غم آورد قصاص	به پیش همت ما هر چه آمد بود همانی
------------------------------------	-----------------------------------

جمعیت خاطر که حضرات صوفیه در تحصیل آن میکوشند نتیجه اش جز آن نیست که
دل با خدا باشد و از حول احوال عسر و سیر و فرح و ترح خاطر متغیر نگردد
و معذک طلب غنا از خدا ممنوع نیست خواه غنای قلبی باشد یا غنای قلبی

و آنچه از مرضیات الهی از دست تو نگر می آید هرگز از مفلسان متوقع واقع
نیست اگر چه بجات غنا هم بسیارست چنانکه آفات فقر بشمار و سخن در ترجیح
یکی بر دیگری بجای خود مسطور است و مناظره و جدال سعدی درین باب
در گلستان مذکور فقری که فقیر را مانع از عبادات مفترضه گردد و سبب وقوع
در محرمات سوال و جزآن شود و آبروی شرف و فضیلت علم یا عمل او را بریزد و
سبب خواری و ذلتش در نظر چشمان گردد و شک نیست که غنا را بر آن فقر فضیلت
ست و غنائی که موجب طغیان و عصیان رحمن شود و باعث تکبر و تجبر و نخوت و
غرور گردد و از اسلام و شعائر دین خافل و مهجور سازد و در فسق و فجور منهدم
گرداند بدتر از فقری است که در آن عماشاة بر مرضیات الهی و ارشادات
رسالت پناهی میسر و ممکن است و قناعت بر سدر متق بی مذلت و خواری
حاصل میشود

خوشا جهان تمیدستی و غریبان	زوال نیست در اقبال بی نصیبانش
----------------------------	-------------------------------

باجمله لكل وجهة هو مولیها و لولا الاعتبار لبطلت الحکمة
نزد ما آنست که اگر نانی بفراغت بمقدار کفاف خود و عیال و وابستگان
خویش بی مذلت بدست آید و خانه خالی از اغیار در گوشه شهری میسر گردد
و هیشکین کتاب با یکد و هم مشرب از احباب صورت بندد و کسی در پی آزار
این کس نبود و امر او را با وی آشنائی نباشد و در بزم خودش خوانند نعمتی بزرگتر
ازین حالت نتوان یافت و ایمانی سلامت تر ازین کیفیت جمیع نتوان
بسم رسانده

در گوشه شهر آشیانی دارد	آنکس که بخانه میسم نانی دارد
انصاف بد چه خوش جهانی دارد	نی خادم کس بود نه مخدوم کسی

و درین باب آیات ناصحانه بسیارست و بزرگان دین همچنین بسبر برده اند
و اگر در حصول این حال قصوری بوده است و فرضیه اهل و عیال برگردان افتاد
چار و ناچار هما اکمن دست و پایی باید زد و دستمایه بقدر ضرورت بدست می باید
آورد تا نذرت سوال و طموح نظر در اموال و تشنگ دین بلجوق خواری در نظر
مردم دنیا صورت نگیرد و درین هنگام قناعت بر قبیل کافیست و ترک هوس
کثیر وافی مآقل و کفی خدیو محاکم و الهی و اگر بی طلب آسودگی دستگیر شود
و لطف خداوندی کار سازی فرماید انکار از ان کفران نعمت باشد چه اینچه
مذموم است است شراف و قطاع ست نه اخذ بی طلب قصه عمر بن الخطاب رضی الله
عنه درین باب حجت موجه باشد درین زمان پسین که قیامت بر سر رسیده آفتابی
که از فقر در دین می آید و ضعفی که در ایمان پیدای شود چاره آن غیر از وجود غنای
حلال نیست تا اسلام بجا ماند و پانفری در دین دست نهد لکن از مراقبت حلال و
حرام و اجتناب از شبهات چاره نبود نعمان بن بشیر گفته آنحضرت صلعم فرمود
الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبها لا یعلمهن کثیر من الناس
فمن اتقی الشبهات استبرأ الدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات
وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتم فیہ الحدیث
متفق علیه و این حدیث را لفظاً است و شرح آن در از می خواه در دلیل
الطالب علی ارجح المطالب که درین نزدیکی ریخته خامه گردیده تفسیر این حدیث

بر وجهی مسطور شده که مثل آن در دیگر کتب نیست بدان رجوع باید کرد و متون
گفت که حلال صرف درین روزگار پرازمی نیست زیرا که وجوه حلت مال طیب
مستثبات بسیارست که با وجودش حاجت بققر مرقع و زهر خشک نمی افتد چنانکه در
کتاب اکیل الکرامة بیانش پرداخته ایم و پرده از رخ شاهد عابد داشته فغن
شاء زیادة الوقوف علیه فلایرجع الیه -

وصیت دیگر اخذ طریق تعلم و تعلیم اولاد و تلامیذ و قاعده مطالعه متون
و شروح و تالیفات چنانکه در مقاله وضعیه و رساله دانشمندی مذکورست
و تجربه متحقق گشته که هر که بدان شیوه خراسان کند و آن شیمه را فرا گیرد امیدست
که از برکات علم محروم نیفتد و آن اینست که نخست رسائل صرف و نحو درس کند
سه سه نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر رغبته طالب تعلیم نماید و انفع این رسائل چند
رساله است در علم نحو و هایت النحو و ضریبی و کافییه با شرح جامی و ملحق الارواح
و شافییه با شرح رضی میخوانند و بعضی مفصل از مختصری و تهذیب النحو و فوائد صمدیه
و غایة البیان و مسالک بهمیه درس میدهند و این طریقه خوب و کافیست و اگر
منفی اللبیب و غنیة الطالب را بدان ضم نمایند غایت عبور حاصل شود و مسائل
نزدیک و دور طوع ید گردد و در عرب از برای صرف و نحو کتب دیگرست مثل
الفیه ابن مالک و شذور الذهب و حاشیه صبان و جز آن و بالجملة دریافت این
هر دو علم در مبادی تحصیل از واجبات طلب علمست بعد از آن کتابی از تاریخ یا
حکمت عملی که بزبان عربی باشد بیاموزد مثل تاریخ اخلفاء للسیوطی و ابجد التاریخ
جیب السعد قد باری و تاریخ ابوالفدا که بغایت مختصر و جامعست و بهیچو

لقطه العجلان محرر سطور و میبندی در حکمت و نحو آن و در آن میان بر طریق تتبع
 کتب لغت و بر آوردن شکل از جای آن مطلع سازند و نظر در دو این لغات
 عربیه و بعض لغات فارسیه نیز از ضروریات تحصیل علوم است زیرا که علم لغت ام
 همه علمهاست و آله جمله فنا و بقدر دستگاه درین علم کتب علوم و ینیه و جز آن
 آسان میگردد و فهم فنون متنوعه باین ذریعیه جمیله و وسیله مرضیه بدست می آید
 و چون لغت دین و لسان شرع بین در عربی واقع شده ناگزیر آید از آنکه علوم
 عربیت را که افضل آن صرف و نحوست و اکمل و اجمل آن علوم لغت بر وجه اتفاق
 و حفظ بهم رسانیده آید ورنه بمقدار نقصان این علم نقصان در تحصیل فهم باقی
 مانند و احسن و اقلن کتب این علم صحاح جوهری ست سپس تاج العروس شرح قاموس
 باز فر هر سیموطی بعده بلغه فی اصول اللغة و کفایة المتحفظ و لف القاط و متبکر در
 بیان مؤنث و مذکر و بعض این رسائل اگر چه تالیف این زمان ست اما در بابیت
 و نفع فائق بر مؤلفات اقران و چون قدرت بر زبان عربی یابد موطای امام
 دار الهجرة مالک بن انس رضی الله عنه بر روایت یحیی بن یحیی همودی در سنن و دیگر
 آنرا معطل نمی باید گذاشت که اصل علم حدیث و اول تالیف در اسلام بهدین نبوت
 علیه الصلوة والسلام ست و کتابی ست مبارک و قدیم و خواندن آن فیضها دارد
 و ما را سماع جمیع آن مسلسل ست تا مؤلف رضی الله عنه و صاحب مقامه و ضییه ابر آن
 دو شروح ست یکی فارسی مصطفی نام دیگر مستوی در عربی و شرح زر قانی حاشی
 ست و درین نزدیکی تسبیح الامم و نفع العوام ترجمه اش کشف الغلطی دارد و سی رنجیه
 طبع شده بعد از آن قرآن عظیم را درس گوید بآن صفت که صرف قرآن بخواند بقیه تفسیر

و ترجمه گوید و احسن تراجم انفتح الرحمن است و در آن صاحب ترجمه نیز بار عایت کرده
 که منتیان را نافع است تا بمبتدیان چه رسد و آن چیز را در اول و یا بجه ترجمه کرده
 کرده و دیگر ترجمه فرزند از چند است و در دو زبان موضع القرآن نام و نفع آن
 تمام خلق را فرا گرفته و برکت و قبول و شهرت عجیبی یافته و آن هم نظر باید کرد و قدرت
 ترجمه بزبان خود کما یغنی حاصل گردد و این ترجمه نزد یکی از کرامات آن صاحب
 مقامات است و با جمله در حین ترجمه خواندن و گفتن بر آنچه مشکل باشد در نحو یا در
 شان نزول متوقف شود و بحث نماید و بعد از فراغ از درس تفسیری مختصر را
 مثل جلالین یا حاشیه صاوی بقدر درس بخواند و درین طریق فیضهاست و بعد
 از آنکه عبور بر مختصرات تفاسیر دست بهم داد و ذهن جولانی گرفت و سببستی
 شائسته بعلم تفسیر بهم رسید تفسیری را که جامع روایات و درایات باشد و مقرر
 بود از خط فلسفیات مثل تفسیر ابن کثیر و در نشور بخواند و اگر میسر نشود تفسیر فتح الله
 شوکانی را و اولاً و تفسیر فتح البیان را تا نیا درس گوید که این هر دو تفسیر درین زبان
 اخیر از اجل نعم الهی است و منفی است از جمله تفاسیر روی زمین و جامع مقاصد
 تنزیل است بر حسب مراد شارع ان شاء الله تعالی بعد از آن در یک وقت کتب حدیث
 را میخواند باشد و مجمع علیهم این علم امهات است پس کتاب آسان را مقدم
 بر دشوار مثلاً بعد از موطا نسائی خواند سپس ابن ماجه بعده ابو داود و باز ترمذی عقب
 آن مسلم و غیب آن صحیح بخاری و در اینجا تحصیل علم حدیث تمام شد و قسطی عظیم از علوم
 نبوت و برکات رسالت روزی روزگار طالب علم شد که قدر و قیمت آن جز بسبکه
 آشفته نجات آخرت و شیفته فیوض دین توهم است دیگری نمی داند و نمی شناسد

و بعد از حصول عبور برین کتب اگر توفیق ایزدی رہمنون شود دیگر دواوین
حدیث را از سائید و معاجم و اجزاء و سنن و جزآن هر چه از آن میسر آید بطور خود
مطالعه کند خصوصاً مشکوٰۃ المصابیح و تیسیر الوصول و سنن دارمی که درین زمان
میسرست پس توجه خاطر بکتب فقه سنت برگمارد و درین باب کتاب منتقی
و بلوغ المرام با شرح خود و بعد از روضه ندیه شرح در ربیه کافی است اما
اگر پیش ازین رسائل فارسی این باب را مثل نهج مقبول و عرف الجادی بخواند
اوله و نحو آن را که درین نزدیکی تالیف یافته در مطالعه کشد موجب سهولت
فهم در متون و شرح مذکورست اول سبل اسلام را بنید پس سبک الختام را
بعد از آن از نیل الاوطار استفاده ستانند انچه سبک که درین نزدیکی فقه الحدیث
در حمله ابواب شرایع اسلام بر وجهی انتقاء یافته و در پیرایه عربی و فارسی جدا جدا
بدون گشته که بسبب رفاه عام آمده تا اگر ابحاث بخوانند و کار کردن بموجب آن
توفیق بخشند و المهدی من هدا لا اله بعده کتب عقائد حق را با کتب سلوک
بخوانند و مراد باین کتب نه مؤلفات اهل کلام است مثل مقاصد و موافق و عقائد
نسفی و جزآن بلکه کتب اهل حدیث است مثل شرح سفارینی و رسائل شوکانی
و مقرئندی و کتب توحید شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن القیم و تطف الثمر و انتقاد
رجیح و نغیه الرائد و ما یقارب ذلک و در یکوقت کتب دانشمندی را مثل قطبی و
رساله شمسیه و غیر آن الا ماشاء الله مطالعه کند و بخواند و اگر میسر آید که مشکوٰۃ را
یکوقت بخواند و روز دیگر شرح قطبی بقدر انچه در روز اول خوانده است بخواند
یا یکروز منتقی و بلوغ المرام بخواند و روز دوم همانقدر بر شرح هردو عبور نماید

خیلی نافع است و مراد بدالشمندی کتاب دانی است و آن بر سه مرتبه می باشد
یکمی آنکه مطالعه کند کتاب را و حقیقت آنرا بر وجه تحقیق دریابد و این مطالعه در
اکثر احوال صواب باشد دوم آنکه درس گوید و حقیقت آنرا بشاگردان بفهماند
سوم آنکه شرح یا حاشیه بر آن بنویسد و در کشف حقیقت آن مبالغه نماید تفصیل
این را جمال آنکه مرد عالم چون خواهد که شاگردان خود را کتابی از کتب علوم درس
گوید بطریقی درایت و تحقیق لابد است او را از رعایت پانزده چیز و همچنین اگر
شخصی خواهد که شرح کتابی بکند لابد است او را محافظت بر این امور را اول ضبط
مشکل یعنی اسامی و افعال که در عبارت واقع شده است اگر محل اشتباه باشد حرکات
و سکانات او را بیان نماید و همچنین اعیان و احوال حروف بیان کند تا از تصحیف
محفوظ ماند چه خطی و چه لفظی دوم شرح غریب یعنی اگر لفظی قلیل الاستعمال
که معنی آن نزد شاگردان محفوظ نیست واقع شود بیان او بحسب لغت و اصطلاح
نماید سوم کشف مغلق در عبارت یعنی اگر ترکیبی عویص یا صیغه عویص که بر زبان
شاگردان صحب باشد واقع شود موافق علم نحو و صرف حل آن نماید چهارم
تصویر مسئله یعنی اگر قاعده که در کتاب مذکور میشود بدین شاگردان درمی آید
بیان آن عبارت واضح بکند و بعضی مسئله آن بیان نماید تا آنکه بدین شاگردان
در آید پنجم تقریب دلائل یعنی اگر در کتاب دلیلی بر مسئله قامت کرده شده است
مقدمات مطلوبیه آنرا بوجهی سوق گرداند که بلزوم مقدمات مرعوضه یا ایا اندراج
در بعضی نتیج مدعا باشد و رجوع کند بمقدمات بدیهیه که شک را در آن مدخل نبود
بطریق بدیهی که شبهه در آن نیست ششم تحقیق تعریفات به بیان فوائد قیود

و بسط قسمت و طریق انتزاع حد جامع مانع غیر مستدرک از میان آنها جامع
 آنست که جمیع افراد معرف را شامل باشد و مانع آنست که غیر از داخل شدن
 اندران منع کند، هفتم تبیین قواعد کلیه است ببيان قيود و بسط قسمت و مثال
 آن و وجه انتزاع آن قاعده از میان آن بوجهی که غیر مستدرک و جامع و مانع
 باشد هشتم کشف وجه حصر و تقسیمات یعنی بحسب استقرار یا بدلیل عقلی بیان
 کند که مطلوب در اقسام مذکوره محصور است چنانکه در اول کافیّه نحو وجه حصر کلمه
 در اسم و فعل و حرف بیان نموده و همچنین وجه تقدیم و تاخیر در فصول و قواعد
 بیان نماید نهم تفریق لتبیین یعنی اگر دو قسم با هم در بادی نظر مشتبه میشود
 یا دو مذهب مخالف در نظر مشتبه میگردد بوجه روشن فرق را در میان آنها تقریر
 کند و هم تطبیق مختلفین اگر در عبارت مصنف در وجه اختلاف وارد شود حل
 آن اختلاف نماید خواه اختلاف در هر دو بدلت مطابق باشد یا یکی مطابق و
 دیگر تضییعی یا التزامی یا از هم دفع شبهات ظاهراً و در مثلاً آنچه در تعریفات
 ممنوع است مثل استدراک و تعریف الشی بالاضفی و عدم جمع و منع یا آنچه در
 دلائل منع است مانند جزئیت کبر و مخالفت مصنف کلام امام این فن را این منع
 و معارضه و مناقضه اجمالیه بر کلام او نه در بادی الرأی شاگردان را بنظر می آید
 یا مناظره او بر قاعده مناظره نمی نشیند عنایت نموده دفع آن نماید و از دهم
 بیان حواله جامی که حواله کرده است بر آن و بیان وجه نظر جامی که گفته است و فی
 نظر و بیان سوال مقدر جامی که آن اشاره نموده باشد سیزدهم ترجمه عبارت
 کتاب بلغت شاگردان اگر لغت ایشان مخالف لغت کتاب باشد چهاردهم

تنقیح توجیهات و تعیین اصول آنها اگر درین امور رای مدرسین و شراح
 مختلف شود یعنی جمعی بوجهی شرح غریب کنند و جمعی بوجهی دیگر و زاعی درین
 توجیهات بهم رسد تنقیح آن توجیهات و تعیین بهترین آنها نماید و بهم برین قیاس باید
 ضبط شکل و حل عوین و غیر آن پانزدهم سهولت تقریر یعنی این ضلالت را ادا نماید
 بعبارت واضح و موجز و قریه بدین سهل التناول و از آنجمله است فرج یعنی عبارت
 مصنف را با عبارت خود بوجهی مخلوط سازد که مجموع تنقیح باشد چون این پانزده
 صنعت را احقاق نمود کامل شد در تدوین و در شرح کتب و استاد و شفیق را باید که
 شاگردان خود را اول برین امور بطریق اجمال مطلع سازد و ثانیاً چون در شرح
 برین امور گذرد تنبیه سازد که آنجا عرض شارح فلان درست و اینجا فلان امر و ثانیاً
 بفرماید که در مطالعه کتب این امور را پیش نظر خود سازد و در همین میانها فکر خود را بجا آید
 و را بجا مطالعه شاگرد را بر مطالعه خود عرض نماید و آنچه غلط است بر آن تنبیه سازد
 بوجهی که آن غلط ذهن او را روشن شود و بر طریق احتیاط و از مثل این غلط نیز تنبیه
 بگرداند و خاصاً بتحریر شرح و حاشیه کتابی فرماید و فضیلت او را امتحان نماید
 تا حق تربیت را بکمال رسانده باشد و این دانشمندی در کتب معقول و منقول
 و علوم برانیه و خطابه هم جاری است و در کتب منقول احتیاج تحقیق عبارت
 بیشتر می افتد و در کتب معقول احتیاج تحقیق مسدود و علوم برانیه احتیاج
 بار جلع یسوی مقدمات بدیهیه بواسطه یا بواسطه کثیره بطریق برهان می باید
 کرد و در علوم خطابه بطریق ظن می باید نمود و این است تقریر دانشمندی که از
 استاد خود کسب نموده ایم و این بنده این فن را از استاد خود مفتی محمد صدیق الدین

دهلوی کسب نمود و ایشان از حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی و ایشان از والد
 ماجد خود شیخ احمد ولی الله و ایشان از والد خود شیخ عبدالرحیم دهلوی و ایشان
 از میر محمد زاہد بن قاضی اعظم ہروی و ایشان از ملا محمد فاضل و ایشان از ملا
 یوسف کوسج قرا باغی و ایشان از میرزا جان و ایشان از ملا محمود شیرازی و
 ایشان از ملا جلال و وافی و ایشان از والد خود ملا اسعد بن عبدالرحیم و از
 ملا منظر الدین گازر و دنی و ایشان ہر دو از ملا سعد الدین نقضازانی شافعی و
 از سید شریف جرجانی خفی و ایشان از قطب الدین رازی و ایشان نقضازانی
 مذکور ہر دو از قاضی عضد و ایشان از ملا زین الدین و ایشان از قاضی بیضاوی
 و ایشان را سندی ست تا شیخ ابو الحسن اشعری و در کتب تاریخ مشہور و معروف
 ست بالجملہ محرر سطور باین سند مذکور اخذ کرد این فن دانشمندی و علم کلام
 و اصول را مخطوط با ہم و رجال این سند ہمہ مصنفین محققین مشغول بہ تصنیف
 و تدریس بودند بعد کہ غایت ایزدی رفیق حال شد علم ہول فقہ و علم کلام
 را بر طریقہ محدثین از دیگر شیوخ مین ساند کرد و شکل ثانی را بہتر از شکل اول نیت
 و ادنی را با علی بدل ساخت بعد این امور پانزدگانہ کہ ذکر شد حاجت نسان
 بدان در ہمہ حال و در تحصیل ہر علم منقول باقی ست و احدی را استغنا از ان سیرت
 و ہر کہ مراعات آن نمیکند در علم او قصور بین ست و بالجملہ چون این طالب بعض
 مقدمات فن دانشمندی مانند صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بلیغ و نحو آن
 یا در فتنہ باشد بعد از ان مطالعہ کتابی پیش گیرد و شرح آن کتاب پیش نظر
 دارد و استاد شفق او را برین قواعد کلیہ آگاہی بخشد و بعد از ان در ہر موضع

بر نکته کلام شارح مطلع سازد بسبب تمرین سلیقه فهم کتاب پیدا شود و شک نیست
 که احاطه بجزئیات و انشاء مثل آن بعد از احکام کلیات سهل تر می باشد مانند معرفت
 عروض نسبت بکسیکه ماست و او این شعر را میکند و انشاء شعر میخواهد و غیر این
 نامبرده که عمده در دانشمندی ایشانند و امثال ایشان فنون دانشمندی را
 مخلوط با علم کلام در اصول و غیر آن ساخته اند و منقول را با معقول آلوده نموده
 لباسیست که طالب تمیز فنون دانشمندی از این علوم نمیکند و آن همه هدایت
 اجماعیه و صورت گذاریمه را یک علم و یک فن می انگارند چنانکه حال اکثر خام طبعان
 اهل زمان است پس نه علم را نیک احاطه میکنند بسبب انتشار اطرافش در نظر آنها
 و نه دانشمندی را نیک تر می ورزند بسبب انتقال ذهن باین فنون جدا و متمیز
 از علم پس چون این قواعد را یاد گیرند و در ذهن از فنون دانشمندی امری
 جامع محدود و متمیز پیدا شود بادی غایت در هر موضع تصرف نماید و مسائل
 علم جدا دراک کند و از هر جانب بآنها محیط شود و ما امرید الا الاصلاح
 ما استطعت و ما توفیقی الا بالله و چنانکه این قاعده از برای مطالعه و
 تعلیم شاگرد و نحو آن مفیدست همچنین از برای تالیف ضوابط چندست که در
 ابجد العلوم از رساله تکمیل نقل کرده ایم و تالیف را در ترقی علم و عبور بر کتب و وفور
 فهم دخل تمامست و لهذا جمعی که نهادرست دهند و مطالعه کنند علم مؤلفان کتب
 و استعداد و استحضارشان بیشتر باشد نسبت بعلمان و آموزندگان صرف و
 تالیف ابتدائی طالب علم از قبیل استفاده باشد چنانکه تالیف منتیان از برای
 افاده بود و اعتبار در مؤلفات علماء تالیفیست که در حین کمال علم و عبور

صورت بند و سخن در آن بر طریق تحقیق و تنقیح رود و در نه بسیار است که
 در بدایت تحصیل چیز با محقق می نماید و بعد از آنکه عبور بر کتب کثیره آن فن
 دست بهم میدهد ساخته و پرداخته پیشین تقویم پاریسه می نماید بلکه تا مؤلف
 نشسته زندگی در سر و لباس عنصری در بردارد کتاب با انجام نمی تواند رسید
 و طره گفتگو سر از درازی نمی تواند چمید که بعد از نظر ثانی و ثالث و بهم حیرا
 نقصانها گل میکند و خارها در خاطر هوشمند میگذرد بی روزیکه مؤلف تمام شود
 تالیف هم رنگ مؤلف بگیرد و از یک لب بستی کار سالها سال انجام می پذیرد
 آورده اند که رکن قلم و سخنانی میر عماد کاتب صفهانی وقتی علم مناقشه افروخت
 و اعتراض بر کلام استاد البغافه قاضی عبدالرحیم نسائی متوجه ساخت قاضی جواب
 درستی تحریر نمود و باده صفائی بر مجلسیان عالم انصاف پیروز بدو جواش آنکه
 قد و قمر لی شی و ما ادعری او قمر لك امره و هو ان الانسان لا یكتب كتابا
 فی یومه الا یقول فی غده لو غیر هذا المكان احسن و لو ترك ذلك المكان
 اولی و هذه عبرة عظيمة و حجة مستقيمة علی استیلاء صفة النقصان
 علی طبیعة الانسان انتهى و هرگاه که حکام کتاب علام الغیوب جلت عظمت و
 عمت رحمة باقتضای صحتی رنگ بگیرد اند و خزان نسخ بر بار سخن پیشین بهم
 میرساند که ما نسخ من آیه او نفسها نات بخیر منها او مثلاً آت کتاب و
 احکام ساکنان حیض امکان و فزورتگان انفل سافین چه رسد که بطریق
 اولی قابل تبیل و نیازمند تقویم و تعدیل است هر چند نسخ اول شرف حکمت و
 نسخ ثانی تبیخ غفلت باشد اکثر مردم از طلبه علم و جرگه علما چون باین نکته نمی رسند

اعترض تناقض احکام و اختلاف مسائل و تبیین تحقیقات در قضا و ای علم
 محققین و مؤلفات سابقین پیش می آرند و جمعی از اهل بدع و اصحاب فرغ
 چون شترابی همار از هر کتاب روایات و احکام بحسب هوای خود می برآرند
 و امتیازی در تالیف او اهل و واسطه و اخر حال مؤلف نمی کنند و از اینجا شو
 تشبیه بسیار در عامه خلق و خاصه ایشان واقع میشود و نمی دانند که مثلاً
 تالیف غنویان زمان تحصیل و بدایت فضیلت امام غزالی رنگ دیگر دارد و آنچه
 بعد از ماست علوم و مقاسبات مراتب منطوق و مفهوم نوشته رنگ آخر
 دارد و ملا علی قاری گفته مات الغزالی والبشاری علی صدره و امام الحرمین
 عمری در سر علم کلام بسرا آورده و در آخر گفته اموت علی دین الحجاز و کدنگ
 جمعی از اهل علم و دین در رسائل بسیار رجوع کرده اند و بر آن آگاه ساخته چنانکه
 علامه شوکانی در مسئله خلع و الا قائل بود بآنکه خلع طلاق است سپس او را از نظر
 در ادله ظاهر شد که طلاق نیست بلکه فسخ است و همچنین مدرک رکوع را مدرک رکعت
 میگفت سپس در تحقیق ظاهر شد که مدرک رکعت نیست و علی هذا القیاس را
 در چند مسئله اتفاق افتاد و لهذا دفتر سری از تالیف او اهل زمان تکمیل از دایره تالیف
 و اعتماد بر انداخته شد و آنچه محقق قرار یافت نشاندی آن نموده آمد محمد را در
 بعض مسائل و رسائل سخن برد و قبول فرود آمد پس آنچه در آخر تالیف است الاخر
 فالآخر همان را قول صحیح معتد باید انگاشت و آنچه در اول او اهل است حسابی از آن
 نمی توان برداشت زیرا که در بدو زمان طلب بلکه او اسطر فراغ جمع و تالیف بر
 وضع دیگر بود و فراهم آوردن هر گونه سخن و کثرت قیل و قال و بزرگ گردانیدن

مؤلفات کجج روایات و درایات کتب فروع و جزآن از هر علم که در آن خائ
 نگارش باشد جولانی میکرد و خاطر موله بود و بعد از آنکه عبور بر جوامع تحقیقین معین
 جامعین میان علوم حدیث و فنون غریب اتفاق افتاد و در علماء از سمیه و فضلاء
 کتابیه و ارباب کمال و اصحاب جلال و جمال اختیار حاصل شد معلوم گردید که
 جمع مطلق و بهرسانی اقوال کثیره در سلسله از مسائل و حکمی از احکام از دفاتر خیمه
 و اطالت رسائل بفرامی روایت گشتی از طوایمیر غطیمه خبری نیست و هر حرف
 شناس از جمله این کاری توانست کرد چنانکه امروز از صنایع علماء روزگار
 مشاهده است آنچه مشکلست تنقیح حکم و تحقیق سلسله کجج اوله صحیح و نظر در آن و
 تاوئیه آن بعبارت موجزه جامعۀ مانعه ست پس بس ورنه این سلسله غیر متناهی
 ست پس طالب راغب و خواهان نجات را فرض وقت ست که میان اهل علم و
 مؤلفات ایشان اختیار کند و بهر خس و خاریا و نیرد و این اختیار حاصل میشود
 از صحبت تحقیقین علماء اولاً و از مطالعۀ منبع قدام و تالیفات شان ثانیاً و از
 موازنه میان تصنیفات شهرت طلبان و مخالف خداپرستان ثالثاً و از تعرض
 بنفحات الهی در عصر را بعا و از ترک عصیت و حمت جاهلیت در تحصیل مراتب
 اسلام خامساً و از عدم مجود بر تقلید آباء و شائخ و اساتذه سادساً و از سازنج
 گردیدن نزد دریافت حق از باطل سابقاً و از قنوع بر کتب مفتقاة فن حدیث
 و بذل فهم اندران براوضاع سلف صاحبین ثامناً و از اشیار طریقه صدر اول
 بر شیوه تاسخوین تاسعاً و از تقدیم کتاب و سنت بر جمله طلل و نخل و جمیع اقوال
 و احوال اهل علم عاشره و لکن مراقبت این امور عشره بر وجهی که تفصیل بسیار

میخواهد اندازد فکر و ذکر هر مدعی علم و صاحب مکابره نیست در حد کس اگر یکی
بدان موفق گردد غنیمت کبری است و صبر بر جفای گندم نمایان جو فروش
و فضیلت مدعیان مفاخرت جو و تعقب سفار هم عصر و مطاعن بهمنیان
اضحی که دوست کمتر از دشمن خسر در دست نیست ۵

انى بليت يا اهل الجحيم فى زمين
قاموا ورجال العلم قد قعدوا

وصیت دیگر در مقاله وضیه گفته میان ما و اهل زمان اختلاف است
صوفی نشان گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استعلاک و انسلخ است و
مراعات معاش و اقامت طاعات بدینیه که شرع بدان وارد شده از برای آنست
که همه کس آن اصل نمی توانند بجا آورده و ملا یدر آن کلاه یدر آن کلاه و شرع
بیان اصل فرموده است برای خاصه و شکلمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان
وارد شده چیزی مطلوب نیست و ما میگویم مطلوب باعتبار صورت نوعیه
انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده
که جامع است میان قوت بهیمیه و ملکیه و سعادت وی در تقویت قوت ملکیه است
و شقاوت در تقویت قوت بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال
و اخلاق قبول فرماید و در صدر خود در آرد و بعد موت آنرا مستصحب سازد
مثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستصحب می سازد و لذا
بتجربه و حجتی و غیر آن مثلا میگرد و بوجهی مخلوق است که می تواند حقوق بحظیره
القدس و تلقی الهام از آنجا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سر و زو جوت
اگر نسبت آن ملائکه ملائمتی داشته باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر به نسبت

ایشان منافرتی کسب نموده بود باجمعه چون نوع انسان بوجهی واقع شده است که اگر
ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم برساند حق تعالی محض
فضل و کرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان بدین
فرستاد تا نعمت تمام شود و ربوبیتی که اولاً مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر بارت
ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال شرع را از بسبب فیاض درین
کرده و حکم آن لازمست جمیع افراد نوع را بحکم سریان صورت نوعیه در ایشان
و خصوصیت افراد را در آنجا دخل نیست و فنا و بقا و استهلاك و غیر اینها مطلوب
انداختن اعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی اینها را راه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوعیه نیست بلکه لسان
حال این فرد از جهت خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز
بر آن معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشاره آری قومی این مطالب را از کلام شارع
فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر گذشت خود حمل نماید
و آنرا در عرف ایشان اعتبار نگونید باجمعه افراد در مقدمات السلاخ و استهلاك و
مشغول شدن هر کس و ناکس بآن و اعضاء است در ملت مصطفویه خدا رسم
کناد کسی را که سعی در احوال آنها کند گویند بعض استعدادات صلی داشته باشد
هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیه زمان دشوار خواهد بود اما ما را کاری فرموده اند
بر حسب آن میگوئیم ما را بازید و عمر و کار نیست انشی گوئیم چون اصل فشار این قتل
در یافت شد و آنچه مقصود بود از غیر مقصود ممتاز آمد از اینجا شناخته باشی که

جمله آن سائل و احوال که کلام شارح بر آن محمول نیست و ادله اسلام از کتاب
و سنت بر آن دلالت ندارند همه فضول و بی حاصل و محصول است و تکلیف هر
فرد بدان یا انهامک هر کس اندران خلاف مرضی خدا و رسول و مضاد مطلوب
شرع شریف باشد جمعی از اهل علم که سحایت انیقوم باده عقل و نقل پر خسته
کوہ کندان و گاه بر آوردن بیش نیست زیرا که در صراح ادله تکلیف شرعیہ بدان
وارد نشده و رسول خدا صلعم احدی را بجانب آن دعوت نفرموده و حق جل و علا
بالا تر از آن است که بر غیر تکلیف باز پرس فرماید و از هر فرد انچه نمی آید بخواند و
گرفتیم که بعض افراد فطره آشنا باین خلق آمده اند اما این خلق خاص آنها مقتضی
السلخ و استهلاک جمیع افراد نمی تواند شد بلکه خود بر آنها اعتراض شرع و درست
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فقیه عارف قضی
شمار اسد پانی پی رحمة الله تعالی را در بین وصیت سخن است چنانکه در شرح مقاله
وضیہ با یضاحش پر خسته و معرفت را مقصود آئی از هر فرد بشربیان ساخته و
نزد ما این سخن محمول بر پی نبردن بمدرعای صاحب وصیت است زیرا که هر دو
سخن را محمل دیگر است پس هر یکی از هر دو کلام در محل خود وارد شده و موجب
نظر در آن موجود نیست

طربنا بتعريض العذول بذکرک	فمن یواد العذول یواد
---------------------------	----------------------

و باجملة فکر نجات ازین ابتلاء اگر باز پرسى از آن بیان آید و عفو آئی روی
نمایند می باید کرد چه لطائف و ضامرو و تطوار احوال قلب و مواجید و از وی
خاطر را در ظاهر شرع هیچ حکم نیست و نه حجت و اضحه است بلکه اشتغال در آن

از وادی کنا منحوض مع الحائضین میاید چنانچه که مطلوب خالق از خلق نباشد ضرورت است که ایتان بدان مرضی حق نبود و لا اقل از سوره فهم و خطا در کشف و وقوع در خلاف با ظاهر شرع خود اسن حاصل نیست و نقد جدید را گذاشته در پس نسیمه منخوش شتافتن یعنی چه و این همه تعققات شدیده و تکلفات عمیق و توجیهات بارده و تدقیقات فاضله و تمقیرات دقیقه که احضرت تصوفه و از اصحاب فروع در سائل باطن و ظاهر بر روی کار آمده چهر است هیچ نعمتی بالاتر از آن نیست که بنده در هر کار و بار خویش پابند حکم بنده نواز خود باشد و تا ممکن است هرگز از دایره رضا و تسلیم و بند او امر و نواهی او پابیر و نهند و انکسار تحصیل مراتب اسلام و مناقب ایمان و مدارج ظاهر احسان فرماید تفصیل این اجمال را از رساله خطبه القدس که درین نزدیکی نوشته شده می بایست و ما توفیقی الا بالله علیه توکل و الیه انیب -

وصیت دیگر در تقاضای وضیة گفته ما مردم غریبیم که در دیار هندوستان آبابی ما بغرب افتاده اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فخر ماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله الصلوات و التسلیات نزدیک میگردد و اندشکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان عادات و رسوم عرب اول که فشار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دست ندهیم و رسوم عجم و هند را در میان خود نگذاریم اخر جری البغوی عن ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه ونحن باذریبجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزر و اوارتدا

وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس
ايكم اسمعيل واياكم والتنعروني الجحد وعليكم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعدوا واخشوشنوا واخولقوا واعطوا
الركب وانزوا وارمو الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل
يعني چون عرب از برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله عنه
ترسیمه نیکه مبادا رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس
بدیشان نامه نوشتند که از اربندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگز اربند
سوزه مار و بگذارید سراویل بار و لازم گیرید لباس پدرخود اسمعيل عليه السلام
را و خود را دوردارید از تنعم و بهیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب هر آنکه
آفتاب حمام عرب است و بر سرم قوم معد باشد و درشت لباس باشد و سخت
گزراں باشد و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را و بگیری و رام سازید
آنها را و جست کرده سوار شوید بر سپان و تیر اندازید بنشانهایکی از عادات شیعیه
هندو آنست که چون شوهر زن بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این
عادت اصلا در عرب نبود نه قبل از آنحضرت صلعم و نه در زمان آنحضرت صلعم و
نه بعد آن حضرت صلعم خدا رحمت کند بر آن کس که این عادت شیعیه را تسلاشی
سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این
عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل
دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نبی منکر همین است دیگر از عادات شیعیه
مردم آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلعم که شرف مادر دین و دنیا

با حضرت منتی بشود مهر ایل بیت خود که بهترین مردم اند و از ده اوقیه
 ونشی مقرر فرموده اند و آن پانصد درهم است دیگر از عادات ما مردم اسه ان
 ست در افراح و رسوم بسیاری در آن مقرر گردن آنچه آنحضرت صلعم و شاد و یا
 مقرر فرموده اند و شادی ست ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر از
 باید گذشت یا اهتمام و التزام آن نباید کرد دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسه
 ست در تاتم ها و رسوم و چلم و شش ما هی و فاتحه سالینه و این همه را در عیال
 وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت و ارثان سیت تا سه روز و اطعام این
 یک شبانه روز رسمی دیگر نباشد بعد سه روز نساء قبیله جمع شوند و طیب در
 ثیاب نساء سیت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد از بقضاء عدت قطع احداث
 نمایند سعید از کسی ست که لبان عرب و صرف و نحو و کتب ادب مناسبت
 پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه و علم
 شعر و معقول و هر چه ضروری پیدا کرده اند و ملاحظه تاربخها و ماجریات ملوک
 و شاجرات اصحاب همه ضلالت در ضلالت است و اگر رسم ما به تقضی شغال
 بآن گردد اینقدر خود ضرورست که این را علم دنیا دانند و ازین مأتفر باشند
 و استغفار و ندامت کنند و ما را لایبست که بحرین محترمین رویم و روی خود
 را بر آن آسانا مالیم سعادت ما این ست و شقاوت ما در اعراض ازین انتهی
 و این وصیت با وجود ایجاز عبارت حاوی فوائد بسیارست که از تامل در آن
 ظاهراً میشود و نظائر و اشباه این امور را بر این امور قیاس باید کرد و بزرگی
 و صنیع عرب عبار و صدر اول در هر آمد و شد قصر باید فرمود و آواز مراسم

و مواسم قرون ثلثه مشهود لما بالخير تجاوز نباید کرد که بعد از مضی آن زمان
 فشو کذب و محدثات و دیگر آفات که در حدیث شریف آمده واقع شد و آن
 از میان برخواست الا ماشاء الله در وصایای وزیر نوشته اول بدعتی که در
 اسلام صورت حدوث گرفت تاخیر در ذهاب بسوی مساجد بروز جمعه است
 بعض سلف درین عبادت انقدر اهتمام میکردند که پیش از باران بچراغ می رفتند
 علی الصبح چو مردم بکار و بار روند

بلاکشان محبت بکوی یار روند

بدعت دیگر مذہب رخص و خروج و اعتزال و جبر و قدرت که این همه
 مذہب سرایانچاست اندر بدعت دیگر گفتگو و تقریر سلسله وحدت و وجود
 حضرت واجب تعالی است قدس شانه

نه اندیشه در کنه ذاتش رسد

نه فکر یغور صفاتش رسد

از برای رد این عقیده فاسده حکایت باینه یز بسطامی که در فوائد القواد
 است بسند باشد فرمود او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شأنی گفته بعد
 از آن تا آخر عمر از آن استغفر شد و گفت این سخن من نیکو نگفتم چه بودی دوم
 این ساعت ز نار میگسرم و مسلمان میشوم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا عبده و رسوله گبری همسایه او بود چون باینه نقل کرد و جهود را
 گفتند تو چه را مسلمان میشوی گفت چه مسلمان شوم اگر اسلام آنست که خواجه
 باینه داشت آن از من نیاید و اگر این است که شما دارید مرا از هیچو اسلام
 عاری آید

چیز و سرکار غلط سلطان در علم عمل یفسانه زدن

ز غرور لال پیچیده تیر خطا بنشان زدن

قال را در حال و حال را در قال دخل نیست

این مدعیان در طلبش بی خبر اند	آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد
-------------------------------	-------------------------------

بدعت و دیگر تعظیم مفراطی و مرشد نمودن و شغل بر رخ صورت شیخ
فرمودن است و این کار منجر بکفر میگردد و العیاذ بالله تعالی

غیر حق بر چه دلت را بر بود	سدا راه تو همان خواهد بود
----------------------------	---------------------------

بدعت و دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن آنرا
تقریب نام کردن است و رسوم شوم شیون و مراسم ماتم از سیاه پوشی و
سینه کوبی و اشک ریزی و مجلس ذکر و قهقهه بلایجا آوردن و این همه طرود
و مردود دست بحضرت مبعود جل جلاله بدعت و دیگر عقد مجلس دوازدهم
ربیع الاول است بامید ثواب در معاد و ذکر ولادت و وفات جناب رسالت
در آن نمودن و طعام نخچین و ثواب آن بروح مقدس نبوت رسانیدن و
نزد ذکر ولادت برپا برخاستن و نحو آن و یازدهم ربیع الثانی محفل کرامات
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره آرستن که این افعال را در شرع مطهر سنت
سنور جواز نیست حکیم امت نبی کریم شیخ احمد ولی الد محمدی دهلوی در قول
جمیل فی بیان سواد السبیل فرموده و اما الآفات التي تعترض الوعاظ فی
زماننا فمنها عدم تمییز هم بین الموضوعات و غیرها بل غالب
کلامهم الموضوعات والمحرمات و ذکرهم الصلوات والدعوات
التي عدها المحدثون من الموضوعات ومنها ما لغتهم فی الشئ
من الترغيب والترهيب ومنها قصصهم قصة كربلاء والوفات و غیر

ذلک من المواسم وخطبهم فیها والله اعلم انتهی مراد بوفات و مواسم
 محفل سیلاد و یازدهم شیخ جیلانی و اعراس پیران و امثال آنست بدعت
 دیگر سوم و دهم و بستم و حنبل و شمس ماهی و سالانه اموات است و بر سر
 هر سال طعام بختن از برای آنها و این همه از رسوم شوم همدست که بنا بر
 اختلاط اهل اسلام با اینها در ایشان پیدا آمد بدعت دیگر عرس بزرگان
 است که مانا حج میشود و آنرا در زبان هند سیله و میدنی گویند دیگر ساختن قبور
 سنگین و گچ نمودن آن و انداختن قبر پوش و راندن گس از بالای آن و مالیدن
 صندل و شستن آن است و مقرر نمودن سده و چوبدار و فرارش بر مزارات
 امراء بدعت شعار و این همه اسراف در اتفاق محرم و افراط در امور منوعه
 شرع است و قوالان بد آواز و سطر بان فرامی نواز بلکه زنان فاحشه و فحشا
 که انجامی بر آیند و میرقصند حرام و مردود و جریعه عظیمه است دیگر تعیین کینفوع
 طعام است از برای هر کس از اولیاء اموات رضی الله عنهم که از برای ثواب رساندن
 بروح فلان و بهمان فلان قسم طعام می باید بخت و نحو آن دیگر طریقه پنج آیت
 است که پاره از طعام عرس را بترک میسازند و این همه ناشروع است طریقه
 ایصال ثواب بیت که در سنت ثابت شده کافی است بدون این قیود و رسوم
 سعد بن عباد از برای مادر خود چاه کند و گفت هذه کلام سعد رواه ابو داؤد
 والنسائی و عائشه از طرف برادر خود عبد الرحمن برداراد کرد و در هر نماز پنجگانه
 در قعده آخره دعا از برای جمیع مؤمنین و مومنات میخوانند درین باب جمیع طریقه
 ابلغ و اصوب است دیگر رفتن ست بقبور پر نور و اولیاء الله بنا بر تمهید در انجاء

حاجات و حصول مرادات که این را در طریقه انیقه شریعت حقّه جواز نیست حکیم
 امت محمدیه مولانا ولی الله دهلوی در تفصیلات نوشته کل من ذهب الی بلدة
 اجمیر اوالی قبر سلازمسعود او ما ضاهاها لاجل حاجة یطلبها فانه
 اثر اثما کبیرا من القتل والزنا لیس مثله الا مثل من کان یعبد المصنوعات
 او مثل من کان یدعو اللات والعزی الا انا لانصوح بالتکفیر لعدو النص
 من الشارع فی هذا الامر المخصوص انتھ بعدہ در وصایا سفر زیارت فرار
 مطهر معطر منور نبوی صلعم را جائز گفته و بعض احادیث وارده را درین باب
 روایت نموده اما نزد محققین در صحت آن احادیث و در دخول بودن آنها از
 برای احتجاج برین حکم سخن نیست اما رسم قدیم اهل علم بر آن جاری و ساری است
 که هر که از ایشان گنج میرود به مدینه منوره علی صاحبها الصلوٰۃ میرسد در وصایا
 گفته وقت فیض پرداز و ساعت دلنواز که حضرت ولی کرامت طراز و صفوی صفا
 و مساز و زاهد نفس گذار و عارف بلند پرواز و مجاهد کفر انداز و قبیح بخت بر انداز
 امیر المؤمنین و امام المسلمین شیخ امجد سید احمد غازی رح بعد از استسما
 بعبادت حج عظمت حج از مکّه معظّمه و بکرمه قاصد سفر قدس اثر مدینه طیبّه بلده
 مطیبّه شد چنان مشاهد گشت که گویا سید المسلمین و خاتم النبیین صلعم استاده اند و
 بضعه رسول فاطمه تبول در پس پشت آنجناب تشریف میدارند و هر دو دست و
 درباره فرزندار جنبند سید احمد بخت طلبند دراز کرده اند

نعره بلبل خوش خوان بسجودانی حیثیت	شه خوشا سومی چمن رو که ترا میخواند
چون نرول وی قدس سره در مدینه شد و قریب حرم مقدس در قصری رخت آفتاب	

از دیده خورشید خبردار نگردد	آن دیده که حیران تماشای تو باشد
پیام صبار زنده جاوید سازد	این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد

روز دیگر که صبحدم بجوم شد بصیر ظاهر و بصیرت باطن مشاهده انوار ختم رسل
صلعم کرد و خوانی پر از جواهر زواهر و بر و نهاده دید آنحضرت صلی الله علیه و آله
سید احمد میدانی که این چسبیت سنت مطهره و شریعت حقینست بگیر سید
بفرط شوق آنرا بدو دست گرفته بر سر نهاد و آنحضرت نزد حمل بیک دست
سبارک خویش بر سرش گذاشت

اقبال و دولت امشب ز وصلش	ما را غلام ست الحمد لله
از لطف ساقی کان باد باقی	عیشم مدام ست الحمد لله

انتهی مقصود صاحب وصایا از ایراد این حکایت بذیل ذکر بدعات و
محدثات شاید آنست که زیارت نبوی شمر بر کات صوری و معنوی است و
شک نیست که نفس زیارت مرقد مغیر و تربت مطهر جناب رسالت صلعم اشرف
و اکرم زیارات است درین سئله و در سئله انتفاع او بیا از ارواح اولیاء و انبیاء
بقدر رسالت حال بدون تقیید بر رسوم و بدعات رجال و اهل ضلال خود چندین
خلاف بیان اهل علم نیست اختلافی که هست در اختیار سفر خاص از برای قبول
بغرضهای مذکور است که شرع شریف بدان دستوری نداده و هرگز نیت سجد
نبوت میکنند بی شبهه مذکور زیارت میگرد و هم خرم و هم ثواب بدست او میرسد
اللبا و ابن طاب و از مزالت اقدام و مضائق افهام علماء بیرون می رود

و این طریق حاصل میشود و جمع میان روایات و تعصب و محبت جاهلیت
میان برین چیز و الله اعلم بعد گفته سید احمد رح میفرمود ما را هر چه حاصل شده
ست همه از برکت اقتدای سنت و اتباع شریعت حاصل شده

هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد | کلی میسر شودش روی پره آوردن

بدعت دیگر گفتن اذان است بر قبر بعد از تدفین که در بعض بلاد متبعین
آنرا میکنند و این اذان از سنت مسموعیت در عالمگیری گرفته بیکه عند
القبر ما لم یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارت و الدعاء
عند قاضا و در در البجا گرفته من البدع التي شاعت فی بلاد الهند
الاذان علی القبر بعد الدفن ابن حجر کمری از شافعیه و خیر الدین ربلی از حنفیه در
حاشیه بحر الرائق بر این بدعت پرداخته اند بدعت دیگر گفتن کلمه
الصلوة الصلوة است میان دو اذان جمعه و نماز تراویح و تورپشتی
در شرح مصابیح نوشته اما النداء بالصلوة الصلوة الذی یقتاده
الناس بعد الاذان علی ابواب المسجد فانه بدعة تدخل فی القسم
المنهی عنه بدعت دیگر گفتن الصلوة والسلام علیک یا رسول الله
یا علی رسول الله است بعد از اذان نماز که حدوث آن در نوشته شده و
بعض بحسنه بودن آن رفته و قول این بعض مردودست از کلیات شرع
و لهذا در قیامی ذخیره السالکین و جز آن بدعت سیئه اش بودن نوشته
بدعت دیگر نهادن انگشتان بر چشم و بوسیدن آنهاست نزد شاهد
ان محمد رسول الله چه احادیث مرویه در سند این عمل همه موضوع و

بی اصل است سخاوی در مقاصد حسنه و ابن دینار در تمیز الطب عن الخبیث
 و زرقانی و محمد طاهر فتنی و علی قاری و غیر هم رحمهم الله تعالی نص کرده اند
 بر وضع این روایات در کتب موضوعات و سیوطی در تیسیر المقال حکم بوضع
 آن نموده و صاحب خیر جاری از عبارت عمده القاری للعینی اخفی منع
 آن فهمیده بدعت و دیگر دست برداشتن بدعاست میان هر دو خطبه جمعه
 و این فعل مخالف سیرت نبوی و مضاد طریق مصطفوی است در لمحات گفته
 لم یصح فی هذا الموضع الدعاء من النبی صلعم و سنناتی در حاشیه هدایه
 گفته رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر مشروع و در جامع خطب
 آنرا حرام نوشته و شمله فی فتاوی جامع الروایات و ذخیره السالکین بدعت
 و دیگر معانقه است بعد از نماز عید که مردم بیجا با با هم می چسبند و همچنین مصافحه
 بعد از نماز عصر و فجر و آن نزد امام اعظم و امام محمد مکروه است و در دُرُخْتار که
 بتقلید نوی این مصافحه را لا باس به گفته شامی در حاشیه تعقیبش نموده و در
 مرقاة گفته و اما عند الخفیة فمکروهة بدعت و دیگر اسراف است
 در مواقع سرور و مواضع جور همچو نکاح و ختان و ولادت با آنکه در حدیث ابن
 عباس مرفوعاً همین قدر آمده الختان سنة للرجال و مکرمة للنساء
 رواه احمد و الطبرانی بدعت و دیگر رسوم ماتم و احداثی از گریه
 زاری و آه و ناله و گفتن الفاظ بی ادبی در جناب قدس الهی و بعضی از آن قائل
 را بسجد کفر می سازند

شرط است که در امر قضا دم نزن	زینگونه که گفتی تونه مردی نزن
------------------------------	-------------------------------

گل را چه مجال است که پرسد ز کمال | گز بهر چه سازی و چرا میشکنی
 در حدیث شریف آمده که لایحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان
 تحد علی میت فوق ثلث لیل الا علی نزع امر اربعة اشهر وعشرا
 رواه الشیخان عن امر حیدبة وزینب بنت جحش ودر حدیث ابن مسعود
 ست مرفوعا لیس منا من ضوب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی
 الجاهلیة بدعت و دیگر عارست از نکاح ثانی را مله و ایامی با آنکه در قرآن
 کریم آمده و آنکه الایامی منکم و در حدیث ابی امامه ست مرفوعا تزوجوا فانی
 مکاثر بکم الا ممدولا تکونوا کربا نية النصاری و رواه البیهقی و عار
 از سنت ثابتة اسلام قرینة کفر و نفاق ست و حدیث انس نزد ابن شبرکه مرفوعا
 بنفط ایما امرأة فعدت علی بیت اولادها فهي معی فی الجنة آمده سنائی
 این حکم نیست زیرا که در آن منع از نکاح ثانی وارد نشده غایت آنکه هر که شتبا
 نیست و فرزندان را می پرورد و سی را این اجر باشد سخن در زنان جوان ست که
 بی شوی بسر نتوانند کرد بدعت و دیگر افزونی مهر نکاح ست که بمات
 والوف بلکه لکوک میرسد و این خلاف طریقه سنت و مخالف سیرت سلف امت
 ست هر قدر کابین کمتر برکت بیشتر و دیگر قننه رقص و سرود و فرامیر لویان
 و نقالان و قوالان ست و این همه فسق بالای فسق ست چه نکاح یکی از
 عبادات دین و شرائع اسلام ست عبادت را باین خیر یا آیین حق استهزا و بدین
 پیغمبر صلعم نمودن ست و هوای خود را معبود گرفتن در هیچ کتابی از کتب اسی
 و نقه جواز آن مرقوم نیست تا با حدیث شریف چه رسد و دیگر شغل ست لبش

مجازی و امر و باز می که عین مفسده طرازی و ستم سازی است و گویا ازین
 خدای نیازی است در پرده پاکبازی نمی بلکه بر کشور ایمان و اسلام ترکتازی
 و ظلم پرداز می است خواه این اشتغلی با عجمی باشد یا مجازی

ای دیده که نادیده زین گوش کن این بند | دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد

و این طریق مضیق را بیل حصول حب حقیقی گردانیدن و سوسه شیطان
 بیش نیست از شلخ کبار شل سید عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین بهر در
 و خواجه معین الدین چشتی و خواجه بهاء الدین نقشبند و امثال و اتباع ایشان
 رحمهم الله تعالی و ایا ما مشغولی باین کار منقول نیست و نه از مولفات و مفوظات
 این بزرگان ثبوت این معنی آمده و نه احدی از مجتهدین مذاهب و فقهار بآن
 رفته بلکه اصلش از قوم لوط علیه السلام است که در قرآن شریف بر آن نفرین
 آمده و محبت مومنان منحصرت در محبت خدا قال تعالی والذین امنوا اشد
 محبا لله بدعت دیگر از کار و اشغال محدثه شل یاعلی یا حسین یا خواجه
 یا سیر یا قطب یا غوث و نحو آن بجای نام پاک الله گفتن و خواندن و یا شیخ جیلانی
 شمس الدین بر زبان آوردن و دو گانه وی رح گردن و پشت بجانب بغداد نکردن
 و اولیاد را حاضر و ناظر و متصرف در امور خلق اعتقاد کردن و نحو آن و این کار از
 بدعت گذشته بسر حد کفر میرساند فضل ذکر لا اله الا الله است ابو الشیخ در عظمه
 از ابی هریره مرفوعاً آورده فکر ساعه خیر من عبادۃ ستین سنة
 بدعت و دیگر اسناد مکرر و هه و القاب و خطاب ستم شده شل عبدالرسول
 و عبدالنبی و عبدالولی و رسول نجش و نبی نجش و حسن نجش و امام نجش و خواجه ش

و شیخ داد و امیر داد و پیر داد و نحو آن که صفار و امان این نامها
 آلوده چرک شرک است و خطاب اولی الامر همچو سلیمان جاه و آصف جاه و
 ثریا جاه سراسر کذب و زور آحادیت صحیح و آورده در باب اسما و این
 همه محذورات میکنند دلالت یا اشاره بخاری از ابی هریره مرفوعاً آورده اخفی
 الاسماء یوم القیامة عند الله رجل یسمی مملک الاملاک مراده البخاری
 بدعت و دیگر مدح کردن شعرا و نشیان ست امرا و مسلمین را بعدل و سخا و جز
 آن مثل مولی ملوک العرب و العجم و سلطان الخاققین و شهنشاه نشاکین آنحضرت
 فرموده در دمان مدح سربان خاک اینپاشید این ست خلاصه آنچه رئیس محرم
 وزیرالدوله وزیر محمد خان والی ٹونک در کتاب مذکور نوشته غفر الله لنا وله
 و جزاه عنا خیر او این کتاب و صایای او کتابی خوب است جز آنکه طول مفراط
 دارد در عبارت و مقتصر است بر حکایات و آنچه در دین بدعات بطور
 انموزج بعضی از روایات فقهیه ذکر نموده حجت است بر تعلدین مذاهب و نه
 اهل حق محتاج همچو نقول نیستند چه ایشان را روایت مغنی است از رای و
 اقوال جمهور و باجمله اصل کار در دین اتباع سنت مطهره سید المرسلین است
 صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین بازید و عمر و کار نیست پس بمت آنست که
 تابع دلیل باید بود و از همه قال و قیل باید در گذشت و در قدوه حق و اسوه
 صواب بمالات بخلاف احدی هر که باشد و هر کجا که باشد نباید کرد که دنیا
 روزی چند است و آخر کار با خداوند آنجا از اختیار رای فلان و بهمان
 نپرسند بلکه از بهین اتباع حدیث و قرآن حساب بگیرند بیشتر مردم اندیشه

رسوائی و زوال جاه و معیشت و جرح و قدح انباء عسور و دبدل اهل دهر
 مانع نشود از قبول حق و قول بصواب و این چیزی نیست صفت مؤمنین در
 کتاب رب العالمین آنست که لایخافون فی الله لومة لائم و در حدیث
 شریف وارد شده افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر پس بر
 جرح و قدح همنفسان و هم عصیان و جفا و مخالفان و ایذا و معاندان از حق
 بحت و صواب صرف بطمع جاه و دولت نمی باید در گذشت که در حدیث آمده
 اشدد الناس بلاء الا نبیاء ثم الا مثل فلا مثل شیاطین الجن و الانس در
 هر عصر بیار و بشیار اند و اسباب ترزل و مواضلال و صنائع و بدائع شرک
 و بدیع و محدثات در هر زمانه بکثرت موجود و نجات از تلوث بدان و ابتلاداران
 دشوار بلکه محال و زن و فرزند و اهل قرابت و احباب هم نواله و هم پیالان
 اقوی بواعث و اکمل عوامل برگزیناری در آنها در هر جا حاضر پس شاهبازی
 باید که درین رتخیز مصائب و طوفان ضلالت خود را بهت عالی و عسرم
 تسلای ازین ورطه هلاک بساحل نجات افکند و شعائر اسلام را بر جمیع مراسم
 عالم تقدیم دهد و در برابر رضا الهی و اتباع رسالت پناهی از جمله خویش و
 بیگانه بگسلد و از همگان کناره گیر شده همنشین مجالس علوم کتاب و سنت گردد

بیای عشق رسوائی جانم کن که بکیندی	نصیحتهای بیدردان شنیده ای ز دوانا
-----------------------------------	-----------------------------------

و رسد در القایل سه

ملت عشق از همه ملت جداست	عاشقان را ندیده ملت خداست
--------------------------	---------------------------

وصیت دیگر در حدیث آمده است که من ادراک منک و عیسی بن مریم

فلیقرء منی السلام این بنده آرزو دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام
دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم و اگر من آنرا ندانم هر کس که از اولاد یا
اتباع من زمانه هجرت نشان آنحضرت دریابد عرض تمام کند در تبلیغ سلام تا کتیبه
آخره از کتاب مجیدیه باب ششم بگذارد فی المقالة الوضیة و درین عبارت اشارت است بقرن
زمان نزول وی علیه السلام از آسمان بر زمین و اول کسی که این وصیت کرد چنانکه در
شرح وصایاست شیخ محمد بن اتحق بن محمد بن یوسف بن علی ست لکن لفظ وی شرح
اینست ولا یقبلوا کلاما من ذوق احد الا من ادراک منهم الامام محمد
المهدی علیه السلام فیبلغه سلامی انقی اما درین سلام حواله بحدیث شریف
نیست و چه قسم می تواند شد که در خبر ذکر ابلغ سلام بعیسی علیه السلام است نه بمهدی
و شیخ خوب الله رحمه الله تعالی که والد بزرگوار حضرت شیخ محمد فخر زائر آل ابدی
محدث گلی است رحمه الله تعالی بعد از نقل عبارت مذکور نوشته که از اینجا بنماظر رسید
که صاحب وصیت را با الهام معلوم بود که زمان مهدی موعود من الرب المعبود نبوعی
قریب است که کسی از مریدان و شاگردان ایشان بدان فائز می تواند شد اما مقصود
نه آنست زیرا که تاحال این امر وقوع نیافته و زیاده بر پانصد سال گذشته پس
مراد آنست که چون زمان مذکور مهتمست و تعیین آن باشد لال یا یکشف به نهجی
که تطرق خلاف بدان امکان نداشته باشد امری است که در عدم جواز آن
ارتیاب نیست پس قرب و بعد آن زمان هر دو امکان دارد در صورت قرب
هر کس که ازین مردم بآن سعادت فائز شود سلام مرا بآن عالی جناب رساند
چنانکه امم سالفه از کتب آسمانی و اخبار انبیاء علیهم السلام فرود قدوم برکات

از و حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در یاقته در مدینه سکینه و حوالی آن مصر
 سعادت قرنیه توطن بردند و سلف بخلف وصیت رسانیدن سلام بدان عالمیقا
 می کردند لای قوله بدین امیدین هم وصیت سکینه هر کس که برین نوشته من مطلع شود
 و آن زمان مبارک را تعیین کننده آن تا حال سالک مسلک خطا بوده است در ایام
 سلام مرا معرض درگاه و رضی الله عنه سازد و از برای مغفرت گناهان من از وی
 رضی الله عنه دعا خواهد استی گویم چون آمدن مهدی موعود دست و وی آخر نامه
 ست از نامه سلام رسانیدن سلام بجناب رفیع او مضائقه ندارد اگر چه ذکرش
 در حدیثی یاقته نشده و آنچه در آن آمده ابلاغ سلام بحضرت روح الله علیه السلام است
 پس پس و مانند در دوسه موضع از نزول اوقات خودم از وی رسانیدن سلام نبوت
 بجناب وی کرده ام و درین مقام نیز به جیست این بزرگواران بشمول مهدی
 علیه السلام بزبان خامه می سپارم و اگر چه زمان ظهور مهدی و نزول مسیح علیهما
 السلام نمیدانم و نه تعیین آن پیر اما قرآن حالیه و ایارات شرعیه مشیرت
 بقرب آن زمان بکثرت نشان و ما اقرب ما هوات و ما ابعد ما هوفات
 و کیف که مقدمات این ماجرا درین نزدیکی زمان روشن تر از آفتاب است و وقوف
 علامات صغری و کبری که متصل ظهور وی خواهد بود در روز افزون و این مائت
 سیصد و پنجاه سال و بعد از سه سال آغاز صد چهاردهم معلوم و
 ظهور وی علیه السلام در اول مائت تا ثور پس اگر در اس همین مائت آیه این نعمت
 بوجود آید استبعاد نیست و اگر تا سه صد مائت دیگر و پنجاهم که کشد نیز ارکان دارد و
 علی کل حال رسانیدن سلام نبوت بحضرت مسیح و رسیدن خود بخدت جناب

مهدی علیه السلام ازین هر دو هر چه پیشتر شود از اعظم سعادت و اگر هم مغایرت
و مباهات است امیدواریم که اگر زمانه ایشان را دریا بهیم خود باین سعادت قیام کنیم
ورنه هر که از اختلاف تا آن زمان سعادت اقتران را دریا بد جرح تمام کند بر
رسانیدن سلام رسالت و سلام احقر این است و بهم بعض سلام خود بران پیغمبر
و امام ملت و بر استحصال شرف خدمت تا چند آخر از جنود محمدیه و عسکر سپین از
عساکر احمدیه یا با ششم

عمر بگذشت بجز رمی اگر روز سپین	ختم بر دولت دیدار شود بانی نیت
--------------------------------	--------------------------------

وصیت دیگر آنکه منجمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی یکی آنست که در
سکونت و نینداری را منظور دارند چون دین زمانه مذہب رفض و تشیع و اکثر
خانهای شیوع یافته و در قصبات بسبب سبقت برادری با یکدیگر قرابت میکنند
و شرفدار را بیشتر نظر بر جلوسب یا رفاه معیشت می باشد پس ما را و اخلاف ما را
در سناحیت نظر بر رعایت دین باید داشت و دختر را بجا که نکاح پسرافضی یا ششم
برفض اگر چه از ذوی القربی و از اهل جلد خود باشد هرگز نباید در آورد و گو
صاحب دولت و عالی نسب باشد و نه دختر که ام شیعه را علی اختلاف انواع هم از برای
پسران و فرزندان خود باید گرفت و همچنین درین زمانه کثرت بدعات و محدثات بفتا
درجه و نهایت عموم رسیده و کم خانه از اهل علم و نسب باشد که از آن خانی مانده الا ماشاء
الله تعالی پس تا تواند باین شرکان و بدعتیان قرابت و قرابت نکند بلکه دین را
بر مال و جمال و حسب و نسب تقدیم دهد آنحضرت فرمود صلعم تنکم المرأة لاربع
لما لها و حسبها و جمالها و دینها فاطفر بذات الدین تربت ید الکره

البخاري ومسلم متفقاً عليه من حديث أبي هريرة رَفَعَ الباري كَفَتْ
 الكفأة في الدين متفق عليه فلا تحل المسلمة لكافر أصلاً ودرجاً
 وغيره من حديث مذكور كَفَتْ وفي حديث جابر فعليك بذات الدين والمعن
 ان الاثني بذي الدين والمروة ان يكون الدين مطهر نظره في كل شيء
 لا سيما فيما تطول صحبته فأمرة النبي صلى الله عليه وسلم بتحصيل حاجة الدين
 الذي هو غاية البغية وقد وقع في حديث عبد الله بن عمرو عند ابن ماجه
 رفعه لا تزوجوا النساء كسهنن نفسي حسنهن ان يرديهن اي يهلكن
 ولا تزوجوهن لا موالهن نفسي موالهن اي يطغيهن ولكن تزوجوهن
 على الدين ولا ممة سوداء ذات دين افضل وقوله تربت يدك امصقت
 بالتراب وهي كناية عن الفقر وهو خبر بمعنى الدعاء لكن لا يراد بحقيقته
 وبهذا اجزم صاحب العدة وزاد غيره ان صدور ذلك من النبي صلى الله عليه وسلم
 حق مسلم لا يستجاب لشروطه ذلك على ربه وحكي ابن العربي ان معناه
 استغنت ومرد بان المعروف اترب اذا استغنى وترب اذا افتقر ووجه
 بان الغنا الناشئ عن المال تراب لان جميع ما في الدنيا تراب ولا يخفى بعده
 قال القرطبي معنى الحديث ان هذه الخصال الاربع هي التي يرغب في نكاح
 المرأة لاجلها فهو خير عما في الوجود من ذلك لانه وقع الامر
 بذلك بل ظاهراً باحة النكاح لقصد كل من ذلك لكن قصد
 الدين اولى قال ولا يظن من هذا الحديث ان هذه الاربع يوجب منها
 الكفأة اي تنكح فيها فان ذلك لم يقبل به احد فيما علمت وان

كانوا اختلفوا في الكهانة ما هي انتهى ما في الفقه وبالجملة ازين عبارت
 که در شرح حدیث مذکور نقل یافت معلوم شد که دین مقدم است بر پهنه خصال
 و اعتبار نسب در کفارت چیزی نیست و معذرت میگویم که نکاح با زن مسلمة بنا
 مال و حسب و جمال ناجائز است زیرا که در حدیث مذکور آمده که تنکح المرأة کلابهم
 لئلا لها و حسبها و جمالها و دینها و لکن اینقدر است که شارع دین را برین بهتر
 چیز ترجیح داده پس اگر با دین یکی ازین اشیاء نشه هم جمع گیرد و فها و نعمت بلکه
 نور علی نور باشد و نه دین را بر همه مقدم باید داشت زیرا که روز قیامت سواي
 دین و تقوی چیزی دیگر بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند
 الله اتقاکم و دولت دنیا اعتبار ندارد که شتق از تداول است المال غناه
 وراثته و درستان المحدثین نوشته که پدر عبد الله بن المبارک غلام ترک
 بود مالک وی روزی از وی درباره که خدائی دختر خود که سجد جوانی رسیده شوه
 خواست مبارک گفت عربان جاهلیت دختر خود برای حسب و نسب میدادند
 و یهودیان برای مال و نصاری برای جمالی و در اسلام دین را اعتبار است ازين
 هر چهار هر چه پسند خاطر شریف باشد اختیار باید کرد مالک و عقل و می بسیار
 خوش آمد بخانه رفته باور دختر این شوره بیان کرد و گفت میخواهم که دختر خود
 را بمبارک دهم که در ورع و تقوی و دینداری سرآمد زمانه است گو غلام باش
 مادرش نیز راضی شد و دختر را با و دادند از وی عبد الله بن المبارک بوجود آمد
 انتی در تبه عبد الله در جماعه اهل علم معلوم است شعراء عصر در مدحش قصائد

پیرداخته اند و قطعات انشا کرده از انجمله این قطعه است ۵

اذا سار عبد الله من مريلىة	فقد سار عنهما نورها وجماها
اذا ذكر الاخير في كل بلدة	فهو انجم فيها وانت هلاها

اما حسن ما في النجم المقبول من شرائع الرسول که معتبر در کلمات دین و خلق
ست نه نسب و اگر اعتبار نسب و صناعت کنند پس اشرف انساب نبی هائم
ست و فضل صنائع صنعت علم و تزوج با غیر کفو در نسب و مال از اصحاب نوازل
ست بر کسیکه ایمان بخدا و روز آخرت نیاورده انتهی گویم این عبارت خلاصه
و فخر طویل و زبده اکثر قال و قیل و حاصل مباحث جلیل بعد از جمیل و عصاره مدلول
احادیث رسول جلیل است صلعم زیرا که در حدیث شریف بروایت ابی هریره رضی
الله عنه آمده که آنحضرت فرمود اذا خطب اليکم من ترضون دينه و خلقه
فزوجوه ان لا تغفلوا تکن ففتنة في الارض وفساد عريض و رواة الترمذي
در معنی این حدیث حدیثهاست و منطوق همه ما تقدیم امر دین بر امور دنیا
در باب تزوج و مؤید است حدیث عبد الله بن عمر و مرفوعا الدینا کلها متاع
و خیر متاع الدنيا المرأة الصالحة و ما مسلم چه صلاح عبارت از دینداری خدا پرستی
ست و هرگز در هیچ حدیثی از اعتبار نسب را نمی توان یافت و لفظ حسب که در
حدیث تقدم گذشته مراد بدان خصال حمیده است شرعا و عرفا که در مرد و آباء
او یافته شود لا غیر و لنعم ما قیل ۵

اعتبار شرف آدمیان از حسب است	بهر تحقیق نسب آدم و حوا کما فی است
------------------------------	------------------------------------

و علامه دوران عبد الله بن احمد بن ابی سودان رح را درین باب رساله مبسوط

ست که آنرا کتاب تعریف التیقظ والاعتباه لما یقع فی مسائل الکفاة من الشبهة
نام کرده و در تحقیق کفارت نسب و عدم اعتبارش در آنکه داد تحقیق داده فان
شئت زیادة الاطلاع فراجعوه و آنکه در احادیث ترغیب و نساء قریش
تزوج با بکر و سناخت با ولود و وود و حر اتر آمده مقصود بدان نه نسب است بلکه
مصلح دیگر است که خود در ان احادیث ذکر یافته چنانکه در حدیث ابی هریره است
قال قال رسول الله صلعم خیر نساء مرکن الابل صالح نساء قریش
احناه علی ولد فی صغرة و ارعاه علی نرج فی ذات یدة متفق علیه
پس خیریت ایشان را بنا بر رضو و رعایت فرمود و در حدیث جابر آمده مرفوعاً
فهذا بکر اتلا عبها و تلا عبك متفق علیه و در حدیث عتب بن عویم بن
ساعده انصاری است قال قال رسول الله صلعم علیکم بالاجار فان
احذب افولها و اتفق امرها ما و ارضی بالیسیر رواه ابن ماجه مرسل
و در حدیث مقفل بن سیرا آمده که گفت فرمود رسول خدا صلعم تزوجوا الولود
الودود فانی مکاتر بکوا لامر رواه ابوداؤد و النسائی و در حدیث انس
ست که قال قال رسول الله صلعم من اراد ان یلقی الله طاهراً مطهراً
فلیتزوج الحوائر رواه ابن ماجه و درین حدیث فضیلت تزوج با حرائر
ست و منع از نکاح با امار شرعیه نیست اما درین زمان وجود چنین امار معدوم
بوده و آنچه ازین جنس نزد اکثر مردمست خلاف صورت شرعی است و باجمله
تازن آزاد میسر آید کسی چه بکنیز گزاید و این ترجیح نه بنابر آنست که نسبت
است در کفارت بلکه بسبب آنست که زن آزاد صالح و شائسته می باشد

غالباً يعني نسبت بامت وصلاح زن مطلوب است وآن عبارت از حسن اسلام
 اوست وآنرا در حدیث ابی امامه آمده عن النبی صلعم انه يقول ما استفاد
 المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من نزو جة صالحة ان امرها اطاعته
 وان نظر اليها سترتة وان اقسم عليها ابرته وان غاب عنها نصحتة
 في نفسها وما له سراة ابن ماجة وتفسير صاحب که درین حدیث از کلام جناب
 نبوت ذکر یافت معنی است از جمله قیل وقال وراجع است بسوی او صاف
 اسلامیة و اخلاق ایمانیة نه بسوی نسب و کیف که در قرآن مجید نص است بر عدم
 نفع نسب روز قیامت کما قال تعالی فلا انساب بینهم یومئذ ولا
 يتساءلون حافظ در فتح الباری زیر کریمه وهو الذی خلق من المماء
 بشرا فجعله نسبا وصهرا الآية گفته قال الفراء النسب من لا یجل نکاحه
 والصهر من یجل نکاحه فكان المصنف یعنی البخاری لما رأى المحصر
 وقهر بالقسمین صلح التمسک بالعصر لوجود الصلاحیة الا فادل الدلیل
 علی اعتبارہ وهو استثناء الکافر اتقی واین عبارت ناظر است در آنکه
 اصل در کفارت اسلام وصلاح است پس پس بعده گفته وقد جزم با اعتبار
 الکفاءة یتخص بالذین مآلک ونقل عن عمرو بن مسعود ومن التابعین
 عن محمد بن سیرین وعمر بن عبد العزیز واعتبر الکفاءة فی
 النسب الجمهور وقال ابو حنیفة قریش کفاء بعضهم بعضا والعرب
 كذلك وليس احد من العرب کفو القریش کما ليس احد من غیر العرب کفو
 للعرب هو وجه الشافعیة والصحیح تقدیر بنی هاشم والمطلب علی غیرهم

ومن عدا هؤلاء الكفاء بعضهم لبعض وقال الثوري اذا نكح المولى العرسية
 بنفسه النكاح وبه قال احمد في رواية وتوسط الشافعي فقال ليس نكاح
 سكر الا كفاء حراما فارده النكاح وانما هو تقصير بالمرأة والا ولياء فاذا
 مضى امره يكون حقا لهم تركوه فلو رضوا الا واحد افله فسخه وذكر ان المعنى
 في اشتراط الولاية في النكاح لثلاث تضعيم المرأة نفسها في غير كفوا انتهى
 ولم يثبت في اعتبار الكفاءة بالنسب حديث واما ما أخرجه البزار
 من حديث معاذ رفعه العرب بعضهم كفاء لبعض والمولى بعضهم
 كفاء بعض فاسناده ضعيف واحتج البيهقي بحديث وثلاثة مرفوعا
 ان الله اصطفى نبي كنانة من بني اسمعيل الحديث وهو صحيح أخرجه
 مسلم لكن في الاحتجاج به لذلك نظر لكن ضم بعضهم اليه قد موافق شيئا
 ولا تقدموا ونقل ابن المنذر عن البويطي ان الشافعي قال الكفاءة في
 الدين وهو كذلك في مختصر البويطي قال الرافعي وهو خلاف المشهور
 ونقل الأبري عن الربيع ان رجلا سأل الشافعي عنه فقال انا عربي لا
 تسألني عن هذا انتهى كلام الفقيه گویم حديث قد موافق شيئا اگر ثابت
 شود نص نیست در باب کفایت نسب بلکه درباره امارت و خلافت است
 و نیز مذہب شافعی اگر چه مشهور نباشد موافق مذہب مالک است گو یا
 شاگرد دین سله همزمان استاد آمد و هو الصواب و از اینجا شناخته باشی
 که اقوی مذہب درباره کفایت نکاح مذہب امام دارالاجرة مالک بن انس
 رضی الله عنه و عصبه اهل حدیث قدیم و حدیثا بهین جانب رفته اند و خفیه

و غیره که اعتبار دیگر چیزها از اتحاد نسب و حرفه و مال و نحو بایسکند تا نارتی از
علم بران نیست و هرگز دیلی از ادله شرعییه ساعدت مختار ایشان نمیکند چنانچه
کثیر از خلفاء بنی عباس و بنی امیه و والدات همین امهات اولاد بوده اند چنانکه
از تاریخ خلفاء و جز آن ظاهرست و عصای اهل بیت خصوصاً امهات شاعش
را غالباً همچنین اتفاق افتاده چنانکه از کتاب نور الابصار فی مناقب آل بیت
النبی المختار ثابتست و گذرگاه کرده صحابه بسیاری را از اماما شرعییه در جباله
عقد خود در آورده اند چنانکه از کتب سیر روشنست و تمامه شرفا که معظمه
الی الآن و جمیع عمرتین و جز آن تا الحال بر همین طریق سالکست و ازینها
چه میتوان گفت که خود شایع علیه السلام را در ازواج مطهرات ازین قسم جمع
نساء اتفاق افتاده و جز چهار پنج زن همه با غیر قریشیه اند پس اعتبار نسب
کجا ماند خاصه از طرف امهات و این همه تعصب و نصف و حجت جا نیست که
اهل قصبات در اشتراط نسب والدات رعایت نمایند همه بی اصلست
ظلمات بعضها فوق بعض آنچه در شرع مطهر آمده اعتبار نسب از
طرف پدرست گو مادر از غیر قبیل و لطن و قحذوی باشد آری نکاح صحیح شرعی
با عدم سفاح و وجود دین و حسن خلق و صلاح ضرورت این غصبیت جهانی
عظیم را از پسران و دختران شمیم بشرافت و شیخوخت از سنت نکاح محروم
داشته و بسبب فتنه عظمی و فساد عریض گردیده چنانکه خبر صادق مصدوق در
حدیث تقدم بدان اشعار کرده بود پس حدیث مذکور یکی از اعلام نبوتست
و با جمله هر که راجی تھا و رب و راضی برضا رسول مقرب باشد او را ضرورت

چنانکه قرابت با غیر کفو مضرت نسب و شرافت نیست همچنین شسته دای
 باده عیان شرافت اگر رو افشای خوارچ یا قنبره اندر خند نسب ظاهر بی ایش
 مضبوط باشد سودی جز خسران ابدی در دین نمی بخشد و راجع به بیچ فایده
 و عائد بکدام عائد نمی گردد و الله الموفق و هو المستعان پس سعادت مند
 از ماکسی است که این رسم و اسم بدر از میان خود بردارد و ازین قیود خود
 را و اهل خود را با سازد و بر بخت شرع قصر نماید و اهل دین را برابر اهل دنیا
 برگزیند و مال و جمال را بهرین حال و قال و قال او نگردد بسیار دیده ایم
 و تو هم شنیده باشی که هر که بطمع دولت بخانه دولت مندان رشته رست کرد
 دست از دین شوی و هر که بجهت جمال افتاد مال او بد شد و دنیا در حق
 او دوزخ حاضر گشت و نعم باقیل به

جان ستم خد از دوزخ جاوید کرد	خانه در کوچه آسوده دالانم دادند
و الحمد لله تعالی که ما را اگر چه این ابتلار و داد اما از تبعاتش بتوفیق ایرزدی	
قدری نجات حاصل و از آنچه بر کران تو نستیم شد در آن مجبوری تمام و	
معذوری تمام است الا من اکره و قلبه مطمئن بالا ایمان	
پای بستند و ره سعی نشانم دادند	دست و بازو شکستند و گمانم دادند

و المهدی من هداة الله -

وصیت دیگر از نضاح سودمند که برای دین و دنیا سفیدست و در وصایا
 حضرت قاضی ثناء الله رحمه الله تعالی مذکور آنست که از اتباع خود زن و
 فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها

راضی باشد و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف
 مالا یطاق و رعایت با بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر گزاف
 باشند آن معتبر نیست و قبیحان خود را از ادب و فرمان برداری و خدمتگذاری
 راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول خدا فرمود صلعم لا طاعة لمخلوق
 فی معصیة الخالق رواه فی شرح السنة عن النّو اس بن سمعان و درین
 سنن است حدیث علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم لا طاعة
 فی معصیة انما الطاعة فی المعروف متفق علیه و عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلعم السمع والطاعة علی المرء المسلم فی ما احب و
 کراه ما لم یصر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة متفق
 علیه و باقران خود را از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان همسایگان
 با خلاص محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای سهل است برای
 معاملات دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر باد شده مگر وقتی که با هم
 منازعت و مخالفت کردند و از کسانی که اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسن
 و نکوئی شرمزنده و سرنگون باید کرد

آتش دو گیتی تفسیر این دو حرفست | باد و ستان مروت باد دشمنان را را

قال الله تعالى ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة
 كأنه ولي حميم وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا اذ وحط
 عظيم وما ينزعناك من الشيطان نزعاً مستعدن يا الله انه هو
 السميع العليم یعنی دفع بدی کن بخصالتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان

بینیکوی کردن بآنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو او دشمنی
 ست دوست و محب تو خواهد شد و نمی گنجد این چنین مگر کسانی که صبر میکنند و مگر
 کسانی که صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان برادرین کار مانع شود
 اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدیست که خدا سمیع و علیم است این حکم در حق
 کسی است که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصانه با وی دشمنی
 باشد مثل روافض و خوارج و کور پرستان و پیر پرستان و بدعت پسندان
 و مشرکان و مانند آن با آنها موافقت نکند تا از عقائد فاسده تو بکنند
 اگر چه پدر یا پسر باشد قال تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی
 وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة
 یفضل بدینکه در خاندان ما همیشه علماء و مشایخ بوده آمدند که در هر عصر متنا
 بودند و بعضی بامارت رسیده و همه نهیب الهیست و جماعت دهمشته اند الا حشر
 سطور و بعضی دیگر پدر مرحوم که خاکش سبز با دانه گمنان بریده طریق سنت و تقوا
 سپرد و سرآمد اتقیا در روزگار و ابرار زمانه گشت و عمر عزیز را در نصیحت خلق و
 گوشه گزینی و قناعت و توکل و صبر با کمال نزاهت و نفاست جامه و طعام
 سکن بسر برد قدس الله روحه و احاد علیهنا فقیه

از فرزندان فقیر ابو انجیر و ابو نصر سید نور محمد حسن طیب و سید علی حسن طاهر
 در تحصیل علم مشغول اند و بوجود کتب نفیسه و سحت رزق مخطوط امیدوارم
 که اقبال دینار حق ایشان بسبب حجاب از آخرت نگردد و تا تو اندر بهر برانین
 مراتب علیه و ینیه کشش و کوشش و رزند و امور دینار اچندان اعتبار نهند

که خوابی و سرابی نیست

دولت دنیا که تمن است با که وفا کرد که با ما کند

و بعد از آنکه حق تعالی ایشان را فرزندان روزی فرماید و در علم و عمل و مال و کمال و نیت و طویت و سیرت و سریرت ایشان برکت بخشد سعی کنند که این دولت لازوال را کسب و احاطه نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات بسیار و فتح سعادت بشمارست و شیوه و سرشته خاندان را که اتسام به علم و عمل و تقوی است هرگز از دست ندهند که بعد از علم دولتی در آن باقی که جالب رزق و سعادت و موجب ترقی دین و دولت باشد موجود نیست عالم را اگر رزق بقدر بهر سید نبها و نعمت ورنه در نفس خود از غیر مستغنی است و پیش هیچکس شرمند نیست و جابل را نه دین است و نه خوبی دنیا و علم عبارتست از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه سنت مشکفل آنست و این علوم بدون در یافتن ادله از قرآن و حدیث و تفاسیر معتبره و شروح حدیث و اصول فقه و اصول لغت و در یافتن اقوال صحابه و تابعین و علم صرف و نحو و بیان و معانی صورت نمی بندد قاضی صاحب فرموده در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند در یافتن حال صحیح و سقیم مسائل بدون این همه علوم میسر نشود پس درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال سطر بان است در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است انتهی یعنی بقدر

ضرورت و گذشته که علم عبارت از سه چیز است آیه محکمه و سنت قائمه و فرضیه
عاده و آنچه سوا می اوست فصول است و لغت و صرف و نحو و دیگر علوم آیه چون
از جنس معادلات علوم کتاب و سنت بوده است داخل است در جوار زیر که وسائل
را در بعضی محال حکم مقاصد باشد و هر چه داخل در عقل و فهم آن نیست خارج است
از ما نحن فیہ و ایداعلم بالصواب -

وصیت دیگر مرجع همه طرق بسوی تحصیل بهیئتی نفسانی است که نزد حق
مسمی باشد نسبت زیرا که این نسبت یک تناسب و ارتباط است با و تعالی و یکینه
و نور و حقیقتش کیفیتی حاله در نفس ناطقه است از باب تشبیه بلکه یا تطلع بسوی
جبروت تفصیل این اجمال آنکه بنده چون بطاعات و طهارات و اذکار مداومت
کرد و او را صفاتی قائم بنفس ناطقه حاصل میگردد و ملکه را بنده از برای این توجیه
دست بهم میدهد پس این دو جنس است از برای نسبت و زیر هر جنس انواع بسیار
از انجمله نسبت محبت و عشق است و اثرش رسوخ این صفت است در دل
دیگر نسبت کسر نفس و تیری از خطوط و لذات اوست و بعضی کابر این را
نسبت اهل بیت نامیده اند و از انجمله نسبت مشاهده است و این ملکه توجیه
نمودن بسوی مجرد و بیط است الحاصل حضور مع ائمه در الانوار است بسبب
اقتراان معنی محبت یا کسر نفس یا غیر این هر دو بیاد داشت و ازین لونها
چون ملکه در بنده نفس قائم گشت نامش نسبت باشد و نسبتها بسیار است و صاحب
سیر نسبت را ازین نسب جدا گانده می در یابد و غرض از اشتغال جمله خانواده با
تحصیل همین نسبت و موافقت بران و استغراق در آن است تا آنکه نفس ملکه

را سینه از ان اکتساب فرماید و لکن گمان نتوان کرد که این نسبت جز باین اشغال
 حاصل نمی گردد بلکه این طرق است از برای تحصیل آن بغیر حرصش اندر ان
 غالب رای نزد ما آنست که صحابه و تابعین تحصیل سکینه بطریق دیگر میکردند از انجمله
 یکی مواظبت بر صلوات و تسبیحات و خلوت است بهر آنکه محافظت بر شریطه خشوع
 و حضور و از انجمله مواظبت بر طهارت و ذکر مرگ و ذکر ثواب مطیعین ذکر عذاب
 عاصین است و باین ذکر با انفکاک از لذات حسیه و انقلاع از حظوظ نفسیه
 حاصل میگردد و از انجمله مواظبت است بر تلاوت کتاب عزیز و تدبر در ان
 و شنیدن سخن مواعظ و رفاق که در سنت مطهره آمده غرض که این جماعه مبارکه
 تا مدتی در از برین اشیاء مواظبت میکردند تا آنکه ملکه را سینه و میانه نفسانیه دست
 بهم میداد و بقیه عمر بران محافظت میکردند در قول جمیل گفته و هذا المعنی
 هو المتوارث عن رسول الله صلعم من طریق مشایخنا لا شک فی ذلک
 و ان اختلف الالوان و اختلفت طرق تحصیلها انچه و شیخ عبدالغفریز
 گفته مؤلف قول جمیل را شنیدیم میفرمود قول فصل درین باب آنست که نسبت
 صحابه و تابعین نسبت احسانیه بود و ترکیبش از نسبت طهارت و نسبت سکینه بود
 با اختلاط برکات عدالت و تقوی و سماحت و همین است محل صلی و مطمح اولی
 کلام خاص و عام ایشان چنانکه قصص و حکایات این اکابر و سلف شایان
 معنی است پس محل احوال و اقوال آنها بر همین معنی می باید کرد و انتهی گوئیم و همین
 نسبت احسانیه که از قرون گذشته فاضله با ثورست نسبت جمله ائمه حدیث و نقل
 اخبار است و لهذا ازین عصایه اشغال با اشغال مختصره صوفیه و رسوم ایشان

ثابت نشده و الصباح یعنی عن الصباح و درین عصر که شیخ کامل و کامل می
 نیست اگر کسی تحصیل نسبت منظور باشد چاره نیست از آنکه همین شیوه سلف
 را اختیار کند و اشغال صوفیه را از قبیل اجتهاد مجتهدین انکار و در اجتهاد صاحب
 دو ابرست و در خطایک اجر صاحب قول جمیل گفته در واقع طویل که در آن امام
 حسن و امام حسین و علی مرتضی را دیدیم از جناب مرتضوی از نسبت خود دم پریم
 که نزد شما همین نسبت در زمن آنحضرت صلعم بود یا دیگر مرا حکم باستغراق کرد و خیلی
 تامل فرمود پس ارشاد کرد که هی بی بلا فرق و نیز گفته که ارواح الهی اهل بیت را
 دیدیم یکی دست بدان دیگر زده دست و سلسله ایشان در عالم ارواح بحقیقه اکتفا
 بنهج غریب و رسوخ عجیب اتصال گرفته و سخن ایشان در باطن الباطن عالم ارواح
 افزون تر نسبت خارج بوده است و الله اعلم و صاحب مدامت را بر سینه
 احوالهای بلند و شانهای ارجمند باشد که قره بعد مره حاصل میگردد و سالک
 را باید که آنرا غنیمت شمرد و از علامات قبول طاعات و تاثیرش در صمیم نفس و
 سودا دل داند و بنحله این احوال و شیون یکی ایثار طاعت او سبحانه و تعالی
 است بر جمیع ماسوای او و غیرت بردن بر آن چنانکه قصه حضرت سلیمان علیه السلام
 که در قرآن مجید مذکور است فطفق مسیما بالسوق و الاعناق و حکایت ابولح
 انصاری در موطای مالک که در نماز نظر بسوی دُبی کرد که در حالتش مخرج
 خود میجست و نزد آنحضرت صلعم آمده گفت یا رسول الله چه صدقه شد معروف
 و مشهور است شما بدین احوال است و از آنجمله غلبه خوف خداست بر دجی که
 اثرش بر ظاهر بدن و جوارح نمایان گردد چنانکه حفاظ در حصول و نهیم البخاری

از آنحضرت صلعم حدیث سبعة یظلمهم الله فی ظله یوم لا ینفع الا ظلمه
 روایت کرده اند و فیہ ورجل ذکر الله خالیاً ففانضت عیناه ودر
 حدیث دیگر آمده که عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قبری استاد و چندان گریست
 که ریشش شریفش تر گردید و آنحضرت صلعم را چون نماز شب میکرد از زیر پایی همچو
 از زیر مجل می بود و این همه تاثیر غلبه نفوس الهی است و در کتاب غزیز این خوف
 را اضافت بسوی اهل علم کرده و فرموده انها یخشی الله من عبادة العلماء
 و در باره جنت ارشاد نموده ذلک لمن خشی ربه و کفته و اما من خاف
 مقام ربیه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی و این نسبت
 و علماء سلف از ائمه اربعه و هم وضعان ایشان بر وجه اتم یافته شده چنانکه
 از تراجم این اکابر بخوبی واضح است و از آنجمله روایاتی حسن و منام صالح از مر
 نیکو کار است آنحضرت صلعم فرمود الرؤیا الحسنه من الرجل الصالح جزء
 من ستة و اربعین جزء من النبوة و نیز فرمود من یبقی بعدی من النبوة
 الا المبشرات فقالوا و ما المبشرات یا رسول الله قال الرؤیا الصالحة
 یراها الرجل الصالح او تری له جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة
 و به تفسیر قوله تعالی لهم البشری فی الحیاة الدنیا و قول جمیل گفته مراد
 بر روایاتی صحیح روایت آنحضرت صلعم است در منام یا رویت جنت و نار یا رویت
 صاحبین و انبیاء یا رویت شاهد متبرکه که همچو بیت الله و مسجد رسول الله صلعم و
 بیت المقدس و رویت و قانع آیت مستقبلیه که مطابق رویت واقع شود یا قانع
 ماضیه چنانکه بوده است و رویت انوار و طلیات همچو شرب لبن یا غسل و من چنانکه

در کتاب الرؤیا از اصول مذکورست و رویت ملائکه چنانکه در حدیث آمده ان
 رجلا کان یقرء القرآن ذات لیلة فظهرت ظلمة فیها امثال المصابیح
 الی آخر القصة و رویت نبوی افضل من امارت زیرا که در حدیث آمده که هر
 مراد خواب دید وی فی الواقع مراد بدید زیرا که شیطان در صورت من نبی تواند برآمده
 و دیدن جامه سفید پیچودیدن شیر و شمشیر است احمد و ترمذی از حدیث عائشة
 صدیقه در قصه ورقه بن نوفل روایت کرده اند که آنحضرت بجواب خدیجه که از
 حالش پرسید و گفت که تصدیق نبوت شما کرد و پیش از بعثت شما در دفر بود من
 او را در خواب دیدم و بروی لباس سفید بود یعنی اگر دزدی می بود جامه سفید میپوشید
 و از آنجمله فرستاده و خاطر مطابق واقعست در خبرست از سید البشر صلعم
 التقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله مراد بفرستاده است راست حدیث
 صاحبست و منجمله آن اجابت دعا و ظهور مظلومش از جانب او تعالی است بنابر
 جدمهت و صدق طوبیت او و باین جانب اشارتست در حدیث سرب اغبر
 اشعث ذی طمرین لایق به یله لوقسم علی الله لا یسله سه

خاکساران جهان را بحقارت منکر	توجه دانی که درین گردش سوار می باشد
------------------------------	-------------------------------------

مراد باین جنس غریب اهل اسلام اند که طوبی للفریار در شان ایشان وارد شده
 نه گدایان بیدین و دیوانگان چرکین و با کجمله این وقایع و امثال آن دال بر صحت
 ایمان آدمی و قبول طاعات و سرایت نور در تیر دل و سپس این را نعمت می باید
 شمرد و شکر این نعمت خداوندی بصمیم خبان بلکه جمله بوارح و لسان او باید کرد
 بعد از حصول نسبت عروجی دیگر باشد که آنرا فانی اند و بقاء با ندهند و کلام

برین فنا و بقا گذشت لکن در قول جمیل گفته حق نزدیک آنست که این فنا
و بقا از آنحضرت صلعم بواسطه مشایخ نبند متصل با ثور نیست بلکه موهبتی است
از و اهب تعالی شانه هر که از بندگان خود که میخواهند میخشد بدون توارث و
شاید این معنی است آنچه از خواجه نقشبند رحمه الله تعالی مروی است که کسی او را
از سلسله مشایخ پرسید فرمود هیچ کی تا خدا با سلسله نرسیده بلکه مرا جذب کرده
و تا او تعالی برسانید و این تفسیه ماناست با آنچه وارد شده که جذب از جذبات او
تعالی موازی عمل ثقلین است با آنکه سلسله شیوخش روح معلوم و معروف است هر که
خواهان این عروج باشد وی را باید که بجانب سائر کتب صاحب قول جمیل رجوع
کند و تفصیلش از کتاب حجة الله البالغه بجوید.

وصیت دیگر عالم ربانی که وارث انبیاء و مرسلین باشد عبارت از کسی است
که محافظت بر خرد کار یکی آنکه درین علم گوید از تفسیر و حدیث و فقه و سنت
و سلوک و عقائد و نحو و صرف و اواخر اشغلی بعلم کلام و اصول و منطق نبود و
عقائد عبارتست از علم با ائمه و صفات و افعال او تعالی با خلوص از دلائل
عقلیه و علم کلام و اصول عبارتست از مباحث منطق و امور عامه و جواهر
اعراض و هیولی و صوت و نفس و بناء آن بر مقدمات عقلیه و دلائل بدعیه باشد
حق تعالی فرموده هو الذی بعث فی الاممین رسولا منهم تیلوا علیهم
آیات و ینزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة مراد کتاب قرآن کریم است
و مراد حکمت حدیث رسول رحیم و علم دین عبارت از همین دو چیز است پس
و فقه و سلوک و عقائد چون مستخرج و مستنبط ازین هر دو اصل است پس گویا

این دو اصل بجای تن است و این هر سه علم بجای شرح و نحو و صرف آلات فهم
 این هر دو اند پس بساوی را در اینجا حکم مقاصد داده اند و با جمله در تدیس مراعات
 چند چیز ناگزیر باشد یکی شرح غریب از روی لغت عرب دیگر حل عوین معلق از
 نحو سوم توجیه مسائل که باشد خبریه تصویرش بشود و حاصلش را بیان سازد چهارم
 تقریب دلائل تا نتیجه اش بلزوم بعضی مقدمات بعضی و اندراج بعضی در بعضی
 حاصل آید پنجم بیان فوائد قیود و تعریفات و قواعد کلیات ششم بیان وجوه
 حصر و تقسیمات هفتم رفع شبهات ظاهره چنانکه دوزنیهب یاد و توجیه یاد و عبات
 مختلف مشبه نمایند یاد و مشبه مختلف در نظر آیند یاد و سوال و جواب که در حقیقت
 مخالف و مختلف اند در ظاهر مشبه معلوم شوند پس بنین فرق را میان این هر دو تقریب
 متبیین خوانند چنانکه حل در مشبه مختلف نادره تطبیق مختلفین نماند خواه این اختلاف
 میان هر دو بدالات مطابق باشد یا یکی مطابق و دیگر تقضی یا التزامی و همچو لزوم
 چیزی که در تعریفات متنع است مثل استدراک و ذکر اخفی و عدم جمیع و منع نحو آن
 همچو لزوم چیزی که در بر این ممنوع است مثل خبری بودن کبری و سالبه بودن صغری
 و همچو رفع کردن چیزی که در قیاس استثنائی قاضی لزوم و در قیاس قترانی قاضی اند
 باشد یاد و در نمودن خلاف واقع درین کتاب بعبارت کتاب دیگر یا کلام امام آخر که
 از ائمه این فن است و با جمله عالم نمی تواند که ملازمه خود را فائده تام نبخشد تا آنکه تبیین
 این امور از برای وی نپزدازد و در اثناء درس او را نگاه سازد درین مقام
 این اجمال مفصل سابق شده فراجع و بنجمله امور محافظ علیها یکی تقصیر شغال
 است و ذکرش بالتفصیل در قول جمیل مرقوم و این وقتی رست آید که معلم حسب

استدراک
 عبارت است
 از لغت زاده
 در کلام با فائده
 و در تعریف
 اخفی چنان
 باشد که
 در تعریف از
 گویند هو
 اسطفا
 فیت
 الاسطفا

این نسبت و شان و حال باشد ورنه هدایت بسوی نسبت سلفیه کافی و
 وافی و شافی است و کلام بر آن گذشت پس اگر ذواکمال است می باید که
 او را هنگامی باشد که در آن بامروم نشیند و بسوی ایشان متوجه گردد و بر
 اینان القاء سکینه فرماید چه حجت الهی جز با استطاعت ممکنه و استطاعت میسر
 تمام نمیگردد و دوم صحبت است و حث بر اشغال قولاً و فعلاً و تصرفاً بالقلب و
 الیه الاشارة فی قوله تعالی ویزکیهم والله اعلم و این تزکیه نسبت بعباد
 است فرموده و در حق اهل بیت رسالت لفظ تطهیر ارشاد شده و این تخصیص
 است بعد از تقییم و در آن مزید شرف و کرامت ایشان است نسبت با جادوات و تزکیه
 تزکیه است بصحبت رسول کریم باشد و تطهیر عترت از خدای و مذکریم واقع شده و این
 ارفع است از اول اگر چه هر دو خوب است و علم بتطهیر هم بواسطه آنحضرت صلعم معلوم
 شده و الله میخص به حقیقه من لیشاء دیگر از امور شارالیهات خول بموعظه حسنه
 است او تعالی آنحضرت را فرمود و ذکر آن نفعت الذکری لکن درین تذکیر از
 قصص و ایهیه و حکایات مفصله بهرینزد و تخول بموعظت از آنحضرت صلعم و بعد
 جناب رسالت از اصحاب و ائمه و کتب اصول مروی است و در سنن ابن ماجه
 و غیره آمده که ان القصص لم تکن فی زمان رسول الله صلعم و لافی زمان
 ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بلکه مروی است که صحابه قصاص را از ساجد بد
 سیکردند و ازینجا دانسته شد که قصص غیر موعظت است و این مذموم است چنانکه آن
 دیگر محمود است و برین محمول است قول حافظ ع مجلس غلط و از است زایان اهد بود
 و قول خواجه میردرو رحمه الله تعالی

صدای شهره و اعطی که بس بلند شد	رہین گوش گرانی که داشتیم داریم
--------------------------------	--------------------------------

و قول ناطق را مثال او از دیگر شعرا

خون هزار وعظ بگیر دن گرفتہ است	صد آفرین بجزات گوش گرانی من
--------------------------------	-----------------------------

و باجملة قصص عبارت است از ذکر حکایات عجیبه نادره و مبالغه کردن در فضائل اعمال و جز آن که حق و صواب نیست و مقصود بر آن نه تدبیر و تعلیق نیست و تفرین مردم بجدت شریف است بلکه مراد تشدق و اعجاب و تمییز از مردم در فصاحت و حسن ایراد حکایات و امثال است و شک نیست که فرق در میان این هر دو امر مهم است و در قول جمیل از برای آن فصلی جدا گانه بسته چنانکه باید و از جمله امور موسمی الیها یکی امر بعبود و نهی عن المنکر است در وضو و نماز چنانکه یکی را بنید که استیجاب غسل نمیکند پس او را آواز بلند بگوید دلیل للعراقیب من الناس یا بنید که تمام طهارت نمی نماید فریاد بر آرد که صل فانك لم تصل و همچنین درباره لباس و کلام و غیر ذلک بگوید قال تعالی و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و لتلك هم المفلحون و آداب درین کار و بار رفق و لین است و لطف و عطف و قال تعالی و جاد لهم بالتي هي احسن و عفف و شدت کار امر او و ملوک باشد و انکار از دل کار عوام است و شرح این سخن دراز است و در محل خود مذکور خارج الیه و جملة امور شار الیهامو اسات فقرار و طلبه علم است بقدر امکان پس اگر خودش قدرت ندارد و او را یاران و برادران موافق اند ایشان را تحریض وحث بر مواسات و خبر گیری این کسان نماید و چون این صفات در یکی فراهم آید شک نکند در آنکه وی وارث انبیاء و مرسلین است و در ملکوت او را عظیم میخوانند و از برای می

خلاق خدا و ما گوشت تا آنکه ماهی در جوف آب چنانکه در حدیث وارد شده پس
 این چنین کس را ملازم می باید بود و از دست فوت نباید کرد که وی کبریت احمر
 و بال هما و اکسیر اعظم و عقار مغرب است و آنحضرت صلعم فرمود انما بعثت
 معلما و بر دو گروه عالم و عابد گذشت و علماء را بر عبادت فضیلت نهاد و فضیلت
 عالم را بر عبادت همچو فضیلت خویش بر اجاد است نشان داد و بر سر دین باب آست
 که علم حق فی نفسه چنان کمال و فضیلت هست که بسبب آن انسان منظر رب العالمین
 میگرد و همین است نکته در خلافت که بسبب آن قوت علمیه و قوت عملیه را تکمیل میشود
 و هر که خود را در منصب هدایت و دعوت الی الله نصب کرد و در چیزی از این امور
 اخلال نمود در وی رخنه است تا آنکه بندش سازد حاصل آنکه عالم کامل و مکمل
 مطلق کسی است که جامع باشد در میان علم ظاهر و علم باطن چه عالم ظاهر محتاج تحصیل
 نسبت باطن است بهر نوع که ممکن باشد از انواع مذکوره و عالم باطن محتاج تکمیل ظاهر
 است تحصیل علوم کتاب و سنت تا مجمع البحرین و مطلع النیرین و منبع النورین و بعد
 الظهورین گردد و یادگار سلف صلحاء و اولیاء عرفاء و وارث رسل انبیاء
 و جانشین علماء کلام باشد ورنه بقدر اخلال نقصان پذیر است -

وصیت دیگر طالب حق را ناگزیر است از چند چیز چنانچه صاحب قون جیل
 بیان نموده و گفته یکی آنکه هوشیار نگردد و با امر او آسوده حالان صحبت
 نذارد مگر از برای دفع مظلمه از مردم یا برانگیختن عامه ایشان بر خیر و این وجهی
 است میان احادیث دال بر مذممت طوک و میان مصاحب بودن بسیاری از
 علماء برره و کبریا و خیره با آنها دیگر آنکه با جهال صوفیه نشینند و نه با جهال تعبدین

پنشین شود و نه صاحب فقها و متقشفه گردد و نه با ظاهریه از محدثین و نه با خلافة
اصحاب معقول و کلام صحبت دارد بلکه عالم صوفی زاهد در دنیا دائم التوجه بسوی
او تعالی منصف باحوال علیه راغب در سنت تبع از برای حدیث رسول صلعم و
آثار صحابه طالب شرح و بیان از کلام فقها و محققین ماکین بجانب حدیث از نظر
و اصحاب عقائد ماخوذه از سنت ناظرین در دلیل عقلی بطریق تبرع و اصحاب سبک
جامعین میان علم و تصوف غیر متشددین بر نفس و تدقیق زیادت برنت باشد
و پنشینی نگزید مگر با سبکیه تصف با این صفات باشد گویم ذکر ظاهریه درین شمار
دور از کارست زیرا که اهل ظاهر خلص است اند و طریقه اتباع و دانیان الممکنه گشته
شمل و او و ظاهریه و ابن حزم اندلسی اللهم کرم ادب ایشان کسی باشد که عمل بر جد
بلا فهم معنی میکند و خلاف ظاهر مراد شارع عمل مینماید و این نصاح که در اینجا ذکر
یافت همه مبنی بر غایت شفقت و نهایت رافت است بحق طالب حق حافظ و یار

نخست موعظت پیر دانش این سخن است	که از صاحب ناجنس احترام کنید
صوفی جاہل ز هر بلاہل است و عابد بی علم دلیل الحاد و بدعت سعدی گفته	
خیالات نادان خلوت نشین	بهم بر کند عاقبت کفر و دین
و فقیه بی سنت زاهد خشک است که نور باطن و برکات قلبیه را نمیداند و خلافة معقولیان در اکثر عقائد اسلامیہ تردد دارند یا انکارش مینماید و از برکات ایمانیه و نور عبودیت بیگانه محض اند و از انجمله این است که در ترجیح بعضی مذاهب فقہار بر بعضی تکلم نکنند بلکه همه را بالا جمال بر منصف قبول نهند و گوید که مذہب من مثلاً صواب است و مذہب غیر من خطا زیرا که صواب و خطا در هر مذہب است تا	

آنکه هیچ ملتی از هفتاد و دو ملت از ان خالی نیست تا بندهب هر چهار آنکه فقها
 چه رسد و معند حکم بملک جمله فرق غیر فرقه ناجیه بنا بر آنست که یکد و حرف
 صواب در برابر هزار خطا نافع نیست چنانکه یکد و خطا در برابر الف صواب
 مضر نیست چه اکثر احکم کل است و شک نیست که ترجیح مذهبی در اکثر ازمان با
 بر تنقیص و تذلیل سایر مذاهب میگرد و چنانکه شایسته است و لهذا آنحضرت صلعم
 فرمود مرا بر یونس بن متی تفضیل ننمید و با جمله آنچه در باره مذاهب می باید آنست
 که هر چه از ان موافق صریح سنت و معروف آن باشد اتباعش کند و اگر بر دو
 قول مخرج و مروی است اتباع قوی نماید که اکثر بر آن بوده اند و اگر هر دو مذاهب
 برابر است پس بخیار دارد و همه مذاهب را همچو یک مذهب گرداند بغیر تعصب بگو
 و همین است شیوه مرضیه اصحاب علم و معرفت قدیما و حدیثا چنانکه از وضع شگونی
 در مؤلفات شریفش و از رنگ تلازمه اش در مجامیع شان پیدا و هویداست که
 اتباع حدیث را بدون تقلید مذهبی از مذاهب اربعه و بدون تقلید مشرب از
 مشارب الیهمه فقهاء اختیار کرده اند و هیچ جای ایشان را خروج از دایره این هر چهار
 مذهب معروف اتفاق نیفتاده الا ما شاء الله تعالی و النادر کالمعدوم و این دلیل
 صریح است بر آنکه احکام ثابت از سنت مطهره همچو فرد منتشست درین مذاهب
 و مذاهب واحد ازین مذاهب جامع اتباع حدیث علی الوجه الاتم نیست پس مقلد
 جامد بر یک مذهب هر چه باشد هرگز دعوی اتباع نمی توانست کرد و محیط احکام
 صحیحه ثابت نیست نمی تواند شد تا آنکه تفریعات را تابع تحریجات نکند و فقیهات
 را بر کتاب و سنت در عبادات و عادات عرض ننماید و هر که این چنین نیست روی

محروم است از برکات اتباع واسوه سید الانبیاء علیه الصلوٰۃ والسلام فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر و مراد بصریح سنت در عبارت تقدیم سنتی است که مرادش از انما
ماهرین لغت عرب تبادر گردد و مراد بمرعوش حدیثی است که در صحیحین متفق علیه
باشد یا احد چهار و ایش کرده باز انچه در چهار سنن است برتر تیبی که در علم اصول
حدیث الکه این فن ذکر کرده و اختیار فرموده اند و طاعن در آن ترتیب بی بهره
و بی نصیب از معرفت تحقیق الامر و ناگاه از اجامات سلف برین امر است
و مهون شان و شوکت صحیحین بتدع متبع غیر سبیل مؤمنین باشد و مراد بیک ساختن
هر چهار مذہب آنست که اختلاف شافعیہ را با حنفیہ مثلاً همچو اختلاف حنفیہ با ہم
شناسد که درین صورت او را اختیار است و طلب ترجیح و تطبیق و موافقت
حدیث صریح و جمیع بین الادلہ و جز آن و از انجمله این است که در ترجیح بعض طرق
صوفیہ بر بعض دیگر سرشته سخن باز نکند و بر مغلوبین آنها و بر مؤولین سماع
و غنا و جز آن انکار نیارد و خودش اتباع نکند مگر چیزی را که درست صحیح ثابت
ست و اصحاب علم از تحقیقین را چنین بر آن رفته اند این طریقه بسلاست بسیزیک
ست والله الموفق والمعین و ایاہ نعید و بہ نستعین -

وصیت دیگر آگاهی آمد که سلوکی که درین جزو زمان مرضی الہی است آنست
که سالک نخست ایقاف صفت طهارت کند باین طریق کہ خلوت اختیار نماید و
خوردن و نوشیدن تقلیل کند و غسل مکرر بر آرد و طهارت بر طهارت نماید و
ذکر یا نور و ملاحظہ نور منبسط در جو لازم گیرد در چند روز علی اختلاف احوال
نور طهارت روشن شود و اکثر حدیث نفس و اخلاط ردیہ و مویہ و سوداویہ

واستلزام او عیة تناسل از منی و صحبت حیوانات ملعونه مانع است از ظهور این نور
 طهارت پس از آن اجتناب نماید و علامت ظهور این نور و اوقات راحت بخش
 و اطمینان خاطر و انس نفس است بغیر آنکه لذتی حسیه حاصل گردد و فرو نشستن
 حدیث نفس است و بعد از آن با کتاب مناسب ملاز اعلیٰ پردازد و آن بسبب
 چیز حاصل میشود یکی آنکه خلوت گزیند و نماز بسیار خواند و بر سوره فاتحه و
 آیتی مثل ربنا لا تزغ قلوبنا الخ اکتفا نماید و در رکوع و سجود هیچ ذکر
 نگوید بلکه بجای ذکر نظر اندازد بر نور و چون خواهد که در نماز شروع کند پیش
 از آن وضو کرده متوجه قبله بنشیند و در دل خود رشته نورانی فرض کند که
 یکجانب او در سویدای دل است و یک جانب او متعلق بنوری که بالای عرش
 است چون این ملاحظه بخاطر نشست در نماز شروع کند و در اثناء نماز نظر دل را
 از آن رشته باز نگیرد و باین قسم نمازها مکرر قریب بد و صد رکعت هر روز بگذرانند
 البته با ملاز اعلیٰ مناسبتی پیدا شود دیگر آنکه کلر طیب را بزبان خود تلفظ کند و
 ملاحظه نماید که وقت تلفظ نوری از دهان و فروغی از زبان او برمی آید چون
 قریب سی صد هزار بار با تمام رساند او را مناسبتی بحقیقت اسم جلالت که در عالم
 ملکوت مستقرست پیدا شود سوم آنکه در خلوتها مناجات با خدای تعالیٰ بیا
 گوید و حاجات دینی و دنیوی بخرد و بزرگ خود را همه مذکور نماید و استعاذه
 از هر گزوه کند و حول و قوت خود را فانی بنید و حق سبحانه و تعالیٰ را بحضور
 خود تصور نماید علامت حصول نور صلوٰه راحت یافتن است در نماز و بمجرد
 حضور در صلوٰه نظر دل بجانب ملاز اعلیٰ کشادن و محبتی بآن فرقی در خود

یافتن و انجذاب و انشی نسبت ایشان در خویش دیدن و علامت حصول
نور اسم مبارک و لبسگی است باین نام بزرگ و شفقتی نسبت این اسم شریف
و انشی و لذتی در خوشیستن در یافتن و علامت حصول نور مناجات رقت قلب
و نیایش و لذت در مناجات است چون اینقدر سلوک کرد بتوزیع اوقات
بر طاعات که فعلی مشهور در میان صوفیه است مامور باید ساخت شک نیست
که بعد از تمسید این اصول صلوات و ادعیه ماثوره تهذیب نفس ساکب خواهد
سپس باید که در مقامات قلب نظر کند که آن صبر و یقین و وجدان و مانند آنست
و کدام یک از آن ظاهر شده و کدام یک ظاهر نشده پس آنچه ظاهر
نشده آنرا با اعتقاد استحسانش و بوقوع و رمضان آن ایقاظ نماید بعد
نسبت اولیسه را پرورش دهد پس نسبت یادداشت را بعد نسبت توحید
و زنده شدن درین جزو زمان مرضی الهی جمع جمیع نسبت و الله اعلم -

وصیت دیگر یکی از شعب امر بمعروف و نهی عن المنکر تذکیر است حق تعالی
آنحضرت صلعم را فرمودند که انما انت مذکر و موسی کلیم را ارشاد کرد و
ذکر همه بایام الله و این دلیل است بر آنکه تذکیر که در عرف و غطش خوانند
رکنی عظیم از اسلام و قاعده از قواعد دین است لکن مردم در کیفیت و غایت
آن و دریافت ماخذ و ارکانش قاصر اند تا آنکه آفتاد و عاظم زمانه و خللها
در آداب اشعاش راه یافته پس هر که عالم ربانی باشد و مقصدی و عظم و
تذکیر مردم گردد و او را ناگزیر است از آنکه مراعات چیزها کند که درین باب
معتبر و معتبر است مثل آنکه مذکر مکلف عدل بود چنانکه در راوی حدیث و

شاه شرط کرده اند پس طفل و دیوانه و کافر و فاسق و مبتدع خواه شیعه باشد
 یا ناصبی یا جز آن از بهمناد و دولت در خوردند گیر نیست و لهذا گفته اند
 او خوشترین گم است که راه بهتری کند | دیگر آنکه مفسر و محدث و عالم باشد
 بجماله کافیه از اخبار و سیرت سلف صالح و مراد بمفسر کسی است که مشتغل است
 بشرح غریب کتاب باشد و توجیه شکل آن و بانچه از سلف در تفسیرش مروی
 شده و کتب تفسیر در دنیا بیشتر از احصا است و انچه از آن مشهور است تفسیر
 بیضاوی و تفسیر کشاف است و اول از ثانی گرفته و یکی شافعی فلسفی است و دیگر
 معتزلی حنفی و هر دو در موضعی از مراد تنزیل و در افتاده اند و از فن حدیث
 ناواقف بوده پس در تفاسیر امام تفسیری باید کرد که جامع باشد بیان و آیت
 و ادایت مثل تفسیر فتح القدر شوکانی و فتح البیان مؤلف این فانی و فتح
 الرحمن شیخ احمد و موضع القرآن شاه عبدالقادر و در مختصرات تفسیر حلالین
 خیلی خوب واقع شده و در مطولات تفسیر حافظ ابن کثیر و ابن جریر طبری و
 واحدی و اشال اینها نافع تر است و حقیقت تفسیرات بر وجه بسط از کتاب
 اکسیر فی اصول التفسیر باید جست و مراد بمحدث کسی است که اشتغال دارد و کتب
 حدیث باین طریق که لفظش خوانده و معنیش فهمیده و صحت و سقمش دریافته
 اگر چه باخبار حافظ یا استنباط فقیه غیر متعصب باشد و کتب حدیث هم در
 دنیا بسیار است و جامع رطب و یابس لکن منجمله آنها مقبر تر از صحاح است
 نیست و انچه ازین هوشش نامها چیده و برگزیده اند مثل تجرید صریح و
 مشارق الانوار و مشکوة و تیسیر الوصول و جز آن در حکم اینهاست و احسن کتب

احکام حدیثیه نزد کتاب منتقى الاخبار و بلوغ المرام است و از برای حل معنی
 و شرح غریب و درک درایت این کتب شرح این کتب و مجمع البحار کافی است
 بهیچونیل الاوطار و سبل السلام و مسک التمام و درین نزدیکی احکام سنت صحیح
 بحمد تعالی بروحی منتق و ملخص و منتقى شده که بعد از ان احدی را حاجت
 مقاسات در جمع و حصولش باقی نمانده چنانکه از فتح المغیث و روضه ندیه و نهج
 مقبول و عرف الحادی و بدور اهل و واضح است و کذ لک در ابواب دیگر از علوم
 سنت رسائل و مسائل بسیار بکمال تحقیق فراهم آمده و حق البیج از باطل بجمعیت
 گشته مثل کتاب انتقاد در جمع و قطف الثمر و بغیة الراشد و عقائد و کتاب ادراک
 و تطهیر الاعتقاد و در تقید و عقائد حمویه و واسطیه و فتح المجید در رد اشراک و انواع
 و کتاب اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان در رد بدعات علماء و صوفیه
 و تراجم صحاح ستمه و موطا در فن حدیث و امور و بسیاری ازین کتب و رسائل
 میسرست و همچنین رساله اکیلی الکرامه در مسئله اباست و رساله ظفر الماضی
 و ذخیر المحتوی در مسائل قضا و افتا و رساله اذاعه و حجج الکرامه در احوال حشر و نشر
 و رساله شمار التعلیک در اجریات برزخ و این همه مؤلفات خلاصه الخلاصه
 و زبدة الزبدة و نخبه النخبه علوم حدیث شریف است و در مسائل شاذه و فاضله
 کتاب هایت السائل و دلیل الطالب و در اصول فقه کتاب ارشاد الفحول
 حصول المامول و اقلید و طریقہ مثل خیلی مفید طالبان حق است و بعد ازین
 مجامیع احتیاجی در دریافت حق صریح و صواب و واضح در هیچ بابی از ابواب
 دین باقی نمی ماند اینقدر است که عالی همتی باید تا همه یا بعض این تالیفات را

فراهم آورد و بنظر انصاف در آن ننگرد و نصیب خود از آنها بر باید و با جمله
 عمده در باب هدایت دین و سلوک راه یقین اختیار اعلی و کمال و اصح و ارجح
 علوم و اعمال است و ایشان مولفات اعظم علماء و فضل فضلا و احق الناس بخدا
 و رسول و اجمع آنها از برای احکام صحیح و مسائل ثابت و عقائد سلفیه همچو
 تصانیف ائمه حدیث و اتباع ایشان با حسان مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه و
 حافظ ابن القیم و حافظ ابن حجر و حافظ ابن کثیر و سید محمد بن اسماعیل ابن زبیر و
 ربانی برکه الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی و سند الوقت شاه ولی الله
 محدث دهلوی و اولاد و اخفاء ایشان و بلائذه و مریدان این بزرگواران
 الی غیر ذلک مما لا یخفی علی احد من اهل المعرفة بالحق والدین
 و باجمه چون معلوم شد که مراد بفسر و محدث کیست پس الحال می توان
 دریافت که مذکور مستحب است که باین همه فصیح اللسان بلیغ البیان
 هم باشد تا سخن با مردم بر قدر فهم آنها بکند و مرد لطیف الطبع رحیم الفوائد صاحب
 وجاهت و مروت بود علی مرتضی فرمود تکلموا الناس علی قدر عقولهم
 و اعتبار وجه و مروت بنا بر آنست که هر که در خلق و جاهت ندارد در نظر
 مردم حقیر می نماید و چون حقیر در آید سخن او مؤثر نیفتد و اگر بی مروت است
 مثل کسانی باشد که قول و فعل شان موافق نیست پس وعظ او ثمره نبخشد
 پس در وعظ و قائل تقدیر و حقائق توحید و جو و شود و مسائل عوالمه
 علم معانی و بیان ذکر نباید کرد که دورتر از فهم عامه خلق است و آن کیفیت
 تذکیر پس جز بعد از یکد و روز و وعظ و اندرز نفرماید و تکلم به نیت نصیحت نماید

در حال طلال بلکه چون در مردم رغبت بنید و عظم کند و پیش از آنکه رغبت
ایشان منقطع شود سخن تمام نمایند کما قیل ع ازان پیش پس کن گویند پس
و تذکر در جای پاک، همچو مسجد بنشینند و ابتداء کلام بحمد خدا و صلوة بر رسول
مصطفی صلعم نمایند و بر همین هر دو امر ختم سخن فرماید و از برای مؤمنین عموماً
و حاضرین خصوصاً دعا کند و کلام را خاص تر غیب و ترهیب بنسازد بلکه سخن
را باین و آن هر دو بیاورد چنانکه سنت اسد جاری است از ارداف و عهد
بوعید و بشارت باندازد چنانکه ترغیب موجب بیاباکی باشد چنانکه تنهاتر ترهیب
سبب ناامیدی است

در شتی و زخمی بهسم در بهست | چو رگزن که جراح و مرهم نهست
و باید که صاحب تذکیر معیر باشد نه محسب یا تعیم خطاب کند و تخصیص طائفه
و دون طائفه ننماید و بدو قوم یا انکار بر شخص واحد نشانه نکند بلکه کار بر بعض
گزارد مثل آنکه بگوید ما بال اقوام یفعلون کذا او کذا ازیر که در مواجهه بدو
و انکار حمل بر عداوت و اعظم میرود و این موجب انقباض خاطر ساعین میگردد
و اعتقاد دیانت و صدقش از دل ایشان می بر خیزد و همچنین حکم بسقط و نهل
نمکند که کلام نحیف و قول را یک و حرف خوش طبعی رعب و هیبت از دل می برد
بلکه تحسین حسن و تقبیح قبیح و امر بکار نیک و نهی از شی منکر نماید و اسعه نباشد مراد
با معه کسی است که همراه هر شکلم میرود و هر جایی هست هر شخص که او را خواند با وی
هر جارت و وعظ موافق هوای نفس هر مجلس گفت و غایت تذکیر که لمخ آن
می باید کرد آنست که صفت مسلمان در نفس خود تزییر و تصویر کند در اعمال

و حفظ لسان و اخلاق و احوال قلبیه و معاومت او بر اذکار و باز این صفت
 را بکمالا بتدریج بر حسب فهم مردم در سامعین ثابت و متحقق گرداند و نخستین
 امر بفضائل حسنات و سادوی سیئات در لباس و زین و نماز و جز آن نماید
 و چون باین چیزها متادب گردند و کار بند شوند امر باز کار فرماید و چون افکار
 در ایشان اثر کرد اکنون تحریر این نشان بر ضبط لسان و قلب کند و در تأثیر این
 چیزها استعانت بذكر ایام اسد و قلع الهی بنا بر افعال و ظاهر احوال او بجا
 و تصریف و تغذیه وی تعالی اعم خالیه را در دنیا جوید باز از احوال موت
 و عذاب قبر و شدت یوم الحساب و عذاب نار تبرسانند و همچنین این ترتیب را
 در بیان ترغیبات بحسب مذکور لحاظ فرماید و درین مواعظ و نصائح استمداد
 کند از کتاب غزیز مطابق تاویل ظاهر و از سنت معروفه نزد محدثین و اقوال
 صحابه و تابعین و جز ایشان از صلحاء مؤمنین و علماء متقیین و سیرت سید المرسلین
 صلعم در امور معاش و معاد و مراد تاویل ظاهر چیزیست که از لفظ قرآن
 نزد اطلاق مفهوم و تبادر گردد و اعتبارات صوفیه و اشارات باطنیه و نکات
 فاضلانه و لطائف شاعرانه در میان نیارد و قصص مجازفه و افسانههای مختلفه
 و حکایات مستغله ماضیه و حال بیان ننماید صحابه برین کار سخت انکار میکردند
 و این چنین داعطان را از ساجد بدر می نمودند و میزدند و این ماجرا بیشتر در
 اسرائیلات روینید بد که صحت آن معلوم نیست و هم در بیان سیر و شان
 نزول قرآن این بلا پیش می آمد و اما ارکان تذکیر پس همین ترغیب و ترس و
 تمثیل با مثال واضح و قصص صحیح مرققه و نکات نافعه است این است طریق

تذکیر و شرح و مسئله که واعظ فکر آن میکند یا از حلال است یا از حرام یا از باب
آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقاید اسلام پس قول جلی درین جا آنست
که مسئله را بیان کند که آنرا بخوبی میداند و طریق آموختن آن شناسد و متعین
را باید که رو به ذکر کند و لعب ننماید و شور و غلغله ننیزد و در حال غظ
با یکدیگر سخن نکنند و در هر امر از واعظ نپرسند بلکه اگر که ام شبهه بخاطر گذرد
او را با آن مسئله تعلق قوی نبود یا بود مگر مسئله دقیق است که فهم عوام آن را
بر نمی تابند از پرسیدنش در آنجا سکوت ورزد باز اگر خواهد در خلوت استفسار
نماید و اگر با این مسئله تعلق قوی دارد مثل تفصیل اجمال خوانستن و شکل لغت
در یافتن پس انتظار برداشتن واعظ با انجام رسد آندم از و دریافت نماید
و مذکر را باید که سخن خود را سه بار اعاده بیکرده باشد تا در خاطر گوش کنندگان
بخوبی بنشیند اش گفته که آنحضرت صلعم چون کلام میفرمود سه نوبت آنرا اعاد
 میکرد تا چنانکه باید و شاید بفهم در آید و این حدیث در تجاری است و لکن شرح
 حدیث گفته اند که این تکرار در کلام مهم بالشان است نه علی العموم در سخن و
 اگر در مجلس تذکیر مردم لغات گوناگون و زبانهای بوقلمون موجود دارند و
 مذکر را قدرت حکم بر السنه آنها حاصل است باید که بهر لغت و زبان حرف زند
 و از دقت و اجمال سخن اجتناب کنند چه ازین جنس کلام عموماً فائده دست
 بهم نمیدهد و آفاتی که وعظ زمان و مذکران جهان را در تنگی حال و قال شود
 بسیار است بضبط نمی تواند در آمد لکن منجمله اش یکی عدم تمیز است میان
 موضوعات و جز آن بلکه غالب کلام ایشان همین حکایت موضوعات و

محرفات و اقوال ساقطه و احوال غیر ثابتہ بطرق صحیح و ذکر صلوات و دعوات مختصره علماء و مشائخ است که نزد اہل حدیث معدود در وضع و زیادت بر دین باشد و از آنجمله مبالغہ است در ترغیب و ترہیب و از آنجمله است ذکر قصہ کربلا و وفات و ولادت و دیگر داستانهای مواسم و مراسم و اعیاد معینہ زیرا کہ در قرون ثلثہ فاضلہ این قصص رواج نداشت و کسی آنرا نمی شناخت و خلو این قسم افسانهای گذشته از روایات موضوعه یا ضعیفہ کمتر باشد بلکہ هیچ قصہ از این آفات خالی نیست بلکہ درین عصر نویش تا آنجا رسیدہ کہ در ہر سال قصہ ہامی مذکورہ بنوط زر صغ در نظم و شعر بافیدہ میشود و از قالب طبع برآمدہ مطبوع خاطر و مقبول قلب ہر عامی جاہل میگردد و در ہر وزن در خانہ سخنواذن و شنیدن آن لذت می بردارند

ببریدہ ز صلح کار و پیوستہ بفرع	اگر معتقد خدا و بسیار بشرع
--------------------------------	----------------------------

و صمیمت دیگر آنکہ علم آداب بروجہی کہ در سنت مطہرہ مدون گشتہ ہنجار خود باید ساخت کہ بعد از تحلی باین جلیہ تہذیبی دیگر نیست و منجملہ شعب این علم است سلام کردن بر ائسا و بیگانہ نزد ملاقات چنانکہ در حدیث متفق علیہ بر و ابن عمر و آمدہ مرفوعاً و تقریباً السلام علی من عرف و من لم یعرف و فرمود افشوا السلام ببنیکم رواہ مسلم عن ابی ہریرۃ مرفوعاً و احکام این سلام بروجہ بسط در احادیث مذکور است و منجملہ حقوق شش گانہ مسلم بر مسلم است و آنچه در بدلتش از بندگی و کورنش و مجرا و آداب دیگر الفاظ تراشیدہ اند ہمہ خلاف سنت و ضد طریقہ اسلام و مانا بشیوہ کفر و کافری است از ان اجتنب

می باید کرد دیگر اجابت دعا و شمیم عاظم و عیادت مریض و اتباع
 جنازه است و دوستان از برای مسلم آنچه از برای خود میخواهند این در حدیث
 علی نزد ترندی و دارمی آمده و سنت سلام از زمان خلق آدم تا ایندم شرح
 مستقر بوده آمده و زیادت و رحمة الله و برگشته و مغفرت اندران ثابت شده
 و از انجمله ستیزان است که سه بار اذن خواهد اگر ماذون نشود برگردد و این
 سنت از عمر دراز مهجور گشته گویا شریعت فاسوخه است و این دستور بی سلام
 کردن بر کسان خانه باشد و از انجمله مصافحه است و ظاهرش بیک دست است
 و هر دو دست در حدیثی مرفوع ثابت نشده دیگر معافقه است با قدم از سفر
 و جزآن و بوسیدن دست و تقبیل صبی هم آمده و از قیام تعظیم نمی ارشد
 اما قیام محبت جائز است قوموالی سید که و استادان از برای فاطمه علیها السلام
 و استادش از برای خیر الانام دلالت دارد بر آن و امر بتفصیح و توسع در مجلس
 در حدیث تنفق علیه از این عمر مرفوعا دارد شده دیگر آداب جلوس و نوم و
 ششی و عطاس و شایب و ضحک و تسمیه اولاد و اشیاء با حسن اسماء و بیان
 و شغف و حفظ لسان از غیبت و شتم و ایفاء و عذر و خلف در وعید و مزاج و
 مفاخرت و عصبیت و بر و صله و شفقت و رحمت بر خلق و بغض و حب فی الله
 و من الله و تاجرو و تقاطع و اتباع عورات و حذر و تانی در امور و رفق و حیا
 و حسن خلق و غضب و کبر و ظلم و امر بمعروف و نهی از منکر است و احادیث هر
 یکی از این امور در ابواب مستقلة از کتب حدیث مدون شده و علماء اسلام
 تالیف مفردة در آن کرده اند و مرجع همه درستی اخلاق ظاهر و باطن است

پس مسلمان را ناگزیر است که خود را درین میزان بسنجد آنچه سره برآید و مطابق
 سنت سنیه بود آنرا عادت و خوبی خود سازد و آنچه در ذات او موجود نباشد
 با کتساب آن بر وجه ماثور پردازد و بحیر و قهر خود را باین سمات اسلامی و صفات
 ایمانیه متصف گرداند و بعد از تحصیل این مرتبه و قیام در مقام آن نظر بر کتاب
 رقاق برگمارد و این بدایت را بنهایت رساند و در مقدار عیش نبوی صلعم و
 فضل تقوی باطلع اهل وحرص و استجاب مال و عمر از برای طاعت و توکل و صبر
 نفی و ریاء و سمعه و بکا و خوف و تغیر مردم و انداز و تحذیر امعان نظر بکار
 برد و از هر یک امر ازین امور حسنہ حصه مقدار خود بر باید و عادت اندازی
 ست که فراول علم حدیث را برکتی از برکات نبوت ناگزیر لازم حال میگردد
 و عمر او دراز میشود و مقتدی خصال مذکوره و متصف بشماکل مسطورہ نوعی
 از صحابیت بهم میرساند و این خاصیت در علم دیگر نیست و جز اهل حدیث این
 تاثیر نزد دیگر نمی توان یافت و اگر چه بعد از کسب این اخلاق که از معدن
 نبوت و مخزن رسالت باشد حاجت بعلم اخلاق مصطلح که در آن تالیفها
 ساخته اند نیست اما مطالعه کتب سلوک که علماء جامعین میان ظواهر باطن
 بجمع آن پرداخته اند و خصال حمیده را از خصال ذمیه اندران جدا ساخته و
 مطالعه و صایای اکابر اهل علم و مشایخ که با ولاد و مریدان خود کرده اند و
 سلسله وار از آنها تابا برسیده نیز شمر برکات و مؤثر حسنات و منجج بهم اعم و
 کاشف غم است آنرا مصل نباید گذشت که درین طریق فیضهاست ۵
 نصیحت گوش کن جانان از جان دوست اند
 جوانان سعادت مند پند سپردانارا

خواجه عبدالحق غجدوانی نقشبندی رح پسر خود خواجه اولیا کبیر را وصیتها
 کرده اند در اینجا نقل آن وصایای رود زیر که با وجود ایجاز عبارت جامع
 مطالب بسیارست فرمود ای پسرک من وصیت میکنم ترا که تقوی را شعار
 خود سازی و وظائف عبادات را ملازمت کنی و مراقب احوال خود باشی
 باینکه گرد آن برای و هر چه از آن موجب رضای اینزدی باشد پیاس آن
 نمائی و آنچه نه از آن مقوله بود در توبه و استغفار و طلب آمرزش از آن بیرو
 خود کشائی و دالم از حق تعالی ترسان باشی و حقوق خداوند و حق رسول را
 نگاه داری و حق مادر و پدر بجا آری و حق جمیع مشایخ را نگاه داری تا این
 خصلتها بر رضای حق تعالی مشرف شوی و فرمان خدا را نگاه دار تا حق حفظ
 تو شود و بر تو باد که خواندن قرآن را ترک نکنی خواه بظاهر خوان خواه پنهان
 یاد در صحف نظر کن و خواه از یاد و قرآن را با تفکر و خوف و گریه بخوان
 و در جمیع امور بقرآن پناه گیر که حجت خدای تعالی بر خلق قرآنست و یقیناً
 از طلب علم دور باش و علم حدیث و فقه بیاموز و از صوفیان مقلد دور
 باش که دزدان راه دین اند و راهنمایان مسلمانان اند و بر تو باد که ملازمت
 سنت و جماعت کنی و بر مذہب سلف باشی که هر چه محدثست مکروهست
 و با جوانان ناپر هیزگار و زنان اہل بدعت و تو انگران صحبت مدار که دین
 ترا ببرند و از دنیا بد و گروہ راضی باش یکی عالم دیندار دوم درویش تقوی
 شعار و همیشه با فقر صحبت دار و حلالی بخور که منقلح خیراتست و از حرام
 اجتناب کن که از حق تعالی دور نیفتی و برین باشی تا فردا در آتش دوزخ

در نمانی و حلال خوری تا حلاوت یابی و دائم از جلالت حق ترسان
 باش و نماز در شب و روز بسیار کن و جماعت را ترک مکن بی آنکه تو
 امام باشی یا مؤذن اجرت و در قباله نام خود منویس و در محله قاضیان
 حاضر مشو و با سلاطین و دراز طریق نشین و در وصیت های مردمان
 در میا و از مردمان گریز چنانکه از شیر سگیزه نری و بر تو باد که گنام باشی تا نیکو
 نام گردی و بر تو باد که سفر بسیار کنی تا نفس خوار گردی و دلهای شاخ نگاه دار
 و خانقاه بنا کن و در خانقاه نشین و بدج کسی مغرور شو و بخدمت کسی عین سباز
 باید که مدح و ذم خلق پیش تو کیان باشد و با خلق بحسن خلق معامله کن و بر تو باد
 که با ادب باشی در جمیع احوال و افعال با هر نیک و بد و بحسب خلق رحمت کن و
 باید که نخندی و از عقوبت حق بجهان و تعالی امین مباش و از رحمت او نا امید
 مشو و میان خوف و رجاء ننگانی کن ای فرزندی شیخ مر مریدان را بمنزله پدرست
 و از پدر هم شفق تر که او را بمقام قرب میرساند و تا توانی زن مخواه که طالب
 دنیا شوی و در طلب دنیا دین از تو برود و اگر نفس تو شتاق شهوت بود
 روزه داری و دائم در غم آخرت باشی و مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست
 نباشی و بر تو باد که در فقر پاکیزه باشی و از مردم جاهل حذر کن و شایخ را هم
 بتن و بهم بال و بهم بجان خدمت کنی و دل ایشان را نگاه دار و متدبای ایشان کن
 و سیر و سلوک ایشان را انکار کن مگر آنچه خلاف شرع بود و اگر شایخ را انکار
 کنی هرگز رستگاری نیابی و فردا را ذخیره مکن اعتماد بر ضمان حق تعالی کن
 و در مقام توکل قدم نه و جوان مرد باش و هر چه ترا حق تعالی داده است با خلق

خدا نبدل کن و از بخل و حسد دور باش و ظاهر خود را بسیار بی و اعتماد بوجه
 حق تعالی دار و از جمیع خلق نویسد باش و با ایشان انس بگیر و از حق گوئی مترس
 و با هیچکس از مخلوقات چنان صحبت مدار که از حق دور افتی و بر تو باد که ملائمت
 ریاضت نفس خود کنی تا او بصلاح آید و از آنچه ترا گزیرست زبان در گشتی دهم
 خلق را نصیحت کنی و بر تو باد که طعام و آب کم خوری و کم خیزی و کم گوئی و زینها
 نخسبی مگر آنکه خواب بر تو خلبه کند پس ساعتی خسی بعد از آن بر خیزی و در سماع
 بسیار نشین و سماع را انکار کن که اصحاب سماع بسیار اند و باید که خایه تو مسجد بود
 و اوقات تو با مجاهده و جامه تو کسه و رفیقان تو درویش و مال تو کتب فقه باشد
 و آرائش تو زهد و مونس تو خدای تعالی و هیچکس را برادری قبول مکن ای
 پسر کمن بر تو باد که در خلوت پنهان باشی و شکسته دل باشی ای فرزند نگاه
 دار و صیبهایی مرا همچنان که من یاد گیرم از شیخ خود قدس السرد و حمد و عمل
 کردم اکنون تو نیز یادگیری و عمل کنی حق تعالی حافظ و نگاهدار تو باشد
 در دنیا و آخرت اگر اینها که ذکر کردم در سالکی از سالکان پدید آمد مرثیه بخونی
 او را سلم باشد و هر که با و افتد کند او را بمقصود رساند این مرتبه هر کس را
 سلم نشود انستی گویم این همه وصایا جوهری بهاست جز دوسه جمله که بنابر آن
 بر اختلاف احوال شاخ و برگ مقتضای هر زمان است مثل آنکه سفر بسیار کنی وزن
 مخواه و نخوان که امر و زعم برین ضرور نیست و این وصایا را شرح است که شیخ
 خوب السرد رحمه الله تعالی در آن کشف هر جمله کرده و گفته که مضمون این وصایا
 مبارک بسیار نزدیک است با مطلب و صایای شیخ الشیوخ قدس سره که باین

عبارت دیده شد انتی بجز عبارت عربی شیخ اشینوخ را ذکر کرد و بجز لفظی
چند کم و بیشی در آن نیست بجز گفته که خواجہ بنجر وانی رح خلیفہ خواجہ یوسف
ہمدانی است کہ با شیخ عبدالقادر گیلانی معاصر بود و شیخ اشینوخ از آنجناب
مستفیدست ولادت شیخ شہاب الدین سہروردی در ۵۳۹^ق بود دست و پا
در ۶۳۲^ق و وفات صاحب وصایای فارسیہ در ۶۱۵^ق پس اتحاد ہر دو وصیت
شاید از آن راہ باشد کہ ہر دو کس را از شیوخ خود رسید چنانکہ از او آخر ہر دو
وصیت ظاہرست و یکی بزبان عربی و دیگری بزبان فارسی بیان کردہ و احد
اعلم بالصواب انتی و از آنجا کہ مشائخ نقشبندیہ در اتباع سنت و اقتدار ظاہر
شرعیست پیشقدم جملہ طوائف تصوف و سلوک اند و سلسلہ بیعت و ودان
بحضرات نقشبندیہ منتهی میشود لہذا بر نقل این وصایا قصر کردیم ورنہ وصیتہا
مشائخ و وصایای اکابر اہل علم از سلف و خلف کہ مصداق اخلاصنا ہم
بجاء لصدۃ ذکر سی الدائم بودہ اند بسیار و بیشمارست و ہر کہ از اہل علم است
و معرفت بعلم حدیث دارد و فرائد قرآن و سنت و باذل اوقات در دریافت
مدارک این ہر دو اصل اصول اسلام بودہ است و می مستغنیست از جملہ وصایا
خلق زیرا کہ ہیچ وصیت اگر چه از اعلم علماء و افضل فضلاء بسیارید ہرگز بوصایا
اکمل المرسلین و خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرسد و ہمچنین ہر کہ
خود را متعلی بآداب شریعت مطہرہ کردہ و اخلاق ظاہر و باطن خود را بمنزلان
سنت سنجید ہمہ کمالات در ذات او حاصل آمد و گویا جملہ مراحل سلوک و
منازل تصوف سنی را کہ بلسان شرع موسوم باحسانست طی کرد و امر و نہی

وجود مشایخ و علماء و نیندار حکم غقا و کیمیا گرفته و طالبان مخلص از حصول
صحبته همچو صاحب و صایا مایوس گشته چاره نیست از آنکه طالب آخرت
و باغی خیر و سالک سبیل نجات انماک در تحصیل علم کتاب و سنت کند و خودش
شیخ و استاد نفس خود گشته خویش را منضیع بصنع آداب و احکام حدیث شریف
گرداند و کثرت در روزگار نم گیرد و تلاوت قرآن بتدریس نماید و ربانیت و ریاضات
شاقه را که عاقله فقر او متصفوفه ایجاد کرده اند ترک داده بر عبادات حقّه و معاملات
صادقه که سلف صلحا از صحابه و تابعین و تبع ایشان بر آن مقتصر بوده اند قصدا
نماید و هر که چنین کند امیدست که برکات و سعادات آن زمان در تنگی ظاهر
شدن گیرد و آن حالت صالحه در صورت استمرار و دوام بر آن لازم حاصل این
کس گردد و حاجت بارشاد شیخی در میان نماند و کیف که علماء و مشایخ دین
زمانه هم بسیار اند و زمی صلحا دارند اما اگر از حقیقت الامر حساب گرفته آید
و پرده از روی کار برداشته شود و بواطن ایشان را نیکتر بشکافند دریابند که
در خانه کسی نیست.

خویش را بر لوک ترگان ستم کشان ندیم	آنقدر زخمی که دل میخوات در خنجر زود
<p>وصیت دیگر آنست که نزد ما از اسباب دنیا هیچ نیست مگر بعض عمارت که بضرورت بشریه از برای اخلاف بنا نهادیم و اسرانی که در آن بنیاد خدا آگاه است که بقصر قاصر بوده ورنه میدانیم که مال مبذول در عمارت برابست چنانکه خباب از آنحضرت صلعم آورده که فرمود ما انفق مؤمن من نفقة الا اجر فيها الا نفقة في هذا التراب رواه الترمذی و ابن ماجه</p>	

وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النفقة كلها في سبيل الله
 الا البناء فلا خير فيه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ودر
 حديث دیگر از وی رضی الله عنه ست مرفوعاً اما ان کل بناء و بآل علی
 صاحبہ الاملا الاملا یعنی الاملا بد منه رواه ابو داود و عن علی قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا المیسا رک للعبد فی ماله جعله فی الماء والطین
 وعن ابن عمر ان النبی صلى الله عليه وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان فانه اساس
 الخراب رواهما البیهقی فی شعب الایمان و دیگر قدری مال ست که بدو
 استشراف حاصل شد و حقیقتش آنست که و سیکه اطلاع از ریاست دادند
 گفتیم بنابر آنکه اولاً از یاده بر حاجت بود و دوم آنکه بعضی رقوم محاصل بر زمینداران
 از ان جنس است که شرع رخصت اخذش نمیدهد و گذشتن آن بخلاف قاعده
 ریاست در حد اختیار مانیست ناچار بقضای من ابتلی ببلیتین فلیختر
 اھو نفھما أنظم و نسق اورا چنانکه بود بدست کار پردازان دولت گذشته آمد
 و دخل خود برداشتیم و بانداز جمع جاگیرستاندن زر نقد در سال تمام از خزانه
 بآستانه مقرر کردیم لعل الله یحدث بعد ذلک امراً و نامی تو انیم دین
 آمدنی انچه از حقوق شرعی و صلوات رحام بر ذمت ما ست مؤدومی میسازیم و در
 اشاعت کتب علوم سنت می کوشیم آنحضرت صلعم میفرماید ان هذا المال
 خیرة حلوة فمن اخذها بحقه و وضعه فی حقہ فغمر بالمعونة
 هو و من اخذها بغير حقہ کان کالذی یأکل ولا یشبع و یکن شھیذا
 علیہ یوم القیامة متفق علیہ من حدیث ابی سعید الخدری

و الحمد لله تعالی که ما را در نفس خود حرصی بر جمع حطام دنیا نیست و دل بر کفایت صابر و پرهیزگامی نفس قانع و برین زیادت شاکر و کیف که در حدیث کعب بن عیاض است مرفوعاً ان لكل امة فتنه و فتنه امتی المال رواه الترمذی و در حدیث ابی هریره آمده قال قال رسول الله صلعم من طلب الدنيا حلالا استعفا فاعن المسئلة وسعيا على اهله و تعطفاً على جاره لقي الله تعالى يوم القيامة و وجهه مثل القمر ليلة البدر و من طلب الدنيا حلالا مكاثرا مفاخر امرا ثيا لقي الله وهو عليه غضبان رواه البيهقي في شعب الايمان و ابو نعيم في الحلية و شك نیست که اگر استغفار از سئله و سعی برای نیل بود این همه در کارند استقامت اخلاف ما را نیز زیبا آنست که طلب فرید دنیا نکنند و کفاف را اگر بی گراهند و حرمت میسر آید غنیمت بارده انکار نند و قلت مال را سبب حسن مال شناسند زیرا که اقبال دولت راه بسیاری زده و یکی در هزار و اندکی از بسیار باشد که بغیر و مال از جا نرفته

باده نوشیدن و بهیشتن سهل است	اگر بدولت رسی و مست نگردی مری
------------------------------	-------------------------------

آفتابی که در دولت و حکومت ست عشر عشیر آن در فقر نیست از آنجمله یکی حب و مح و بعضی ذمست مردم در مواجبه چیزی میگویند و در غیبت چیزی دیگر غایت ابلهی باشد که در میان ما وزن نهاده آید یا از ذم غائبانه ایشان رنجشی بدل رسد یا این حرکات بی برکات فرج و طرح زاید ما را گوش برین بزره سرائی مردم نیست اما گاهی مصلحت تقضی سکوت بر سمع خراشی میشود چه می باید

کرد باری احد رسد که هیچگاه فریبی نفس باین ستایش حاصل نشد و شنیدن
 ذم مردم نسبت خود خلشی در خاطر و فکر از آلتان از خویش دامن دل نگرفت
 و با بجمله این شستی از مال که فراهم آمده آنچه از آن بعد از بذل تا مرگ با بماند
 در آن حصص هر سه فرزندان بموجب فریضه عاده مقرر داشته ایم با سهام هر دو
 زوج باین تفصیل مسئله ۸۰ ابن ابن بنت زوج زوج اول
 منطوق کریمه للذکر مثل حظ الانثیین است و آخر منطوق این آیه عظیمه
 فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة و خواهر مارا و
 اولاد او را با وجود اخلاف ما خود حق درین مال نباشد قال تعالی ان امرء هلك
 ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو يرثها ان لم يكن لها ولد
 و فرضا اگر یکی از هر دو زوج بخش خود نستاند و بگیرد بلکه با و لا خود در شکل فریضه
 این چنین باشد مسئله ۱۴ زوجة ابن ابن بنت و همچنین اگر از هر دو
 از وراج یکی سهم خود بدیگری بخشد پس قیمت فریضه چنین می تواند شد مسئله ۱۲۰
 زوجة ابن ابن بنت لکن آنچه زودتر بنحاط میرسد صورت نخستین
 والله اعلم علی کل حال فرزندان سعادتمند را وصیت میکنیم که در مضار
 این فریضه عاده بتقصیری از خود رضی نگردند و باین ر بگذرد و در ورطه هلاک
 دنیا و عقاب آخرت نیفتند علی الخصوص در اد کردن سهم مادر دیگر خود آنکه
 این همه اوج و موج طفیل بهمت و محبت اوست و منت های بسیار از وی
 برگردن ما و شماست هرگز کوتاهی نمیتوان کرد و می باید دانست که آنچه نزد
 ماست همه بخشیده اوست و این همه بخشش بابی سابقه که ام استحقاق

از جانب او بوده چه

تو دادی همه چیز من چیز تست	تیاوردم از خانه چیزی نخست
----------------------------	---------------------------

والحمد لله تعالی که مهر سمی ادا کردیم و نفقه در هر ماه میدهم آنچه باقی است
 همین سهم فرضیه است و معذک اگر بعد از ما امری خلاف مفروض از ایشان
 نسبت شما ظاهر گردد و زیاده از فرضیه ستانند باید که انقباضی از آن بجا
 شما راه نیابد و متوکل علی الله شما از همه دست بشوید که مظلوم بودن بهتر
 از ظالم آمدن باشد با آنکه ظاهر حال مقتضی این معامله نیست و بر شما باد که
 کسب معیشت بپا مردی دست خودش بکنید و تا توانید بر جا گیر و تا نکار حاضر
 مطمئن نبوده نوکری را بر چنین گدازان تقدم دهید تا در نظر خلق خوار و زرد
 خالق بی اعتبار نباشید و با اولاد رئیس راه دانشندان سپردید و باید که شما را
 با بیچکس کینه در خاطر نبود و از طرف احدی غشی در دل نباشد که صفت مؤمن
 همین است و اطاعت امر او واجب است در هر عمر و سیر و نشط و مکره و مدام که
 نماز میگزارد و این جمله از برای آن گفتیم که حکم شریعت دیگر است و راه و رسم
 ریاست در مواجهه و غیبت و حیات و ممات هر یکی دیگر یکی را با آخرناستی
 نیست و جنس امارت مغایر جنس جمیع بنی آدم است چنانکه سعدی گفته بسلاهی
 بر خنبد و بدشنامی خلعت دهند رخ در خاطر ایشان جز بمحبت در رضای ایشان
 و تقدیم مرضی و مراد این طائفه بر همه مرادات خویش و بیگانه صورت نمی نهد
 و با جمله شارع علیه السلام فرضیه عاده را قسیم آیه محکم و سنت قائم گردانید
 چنانکه در حدیث ابن عمر و نزد ابوداؤد و ابن ماجه وارد است و گذشته و تعلیم

آن تحریر فرموده چنانکه در حدیث مرفوع ابی هریره آمده تعلوا القرآن و علموا
 الناس رواها الترمذی و لکن درین است تعالی آن از عمر و از چنان بر فقاذه که گویش شرح نسخ
 است و مانند گانش قلیل علامانش اقل قلیل و این نیست مگر یکی از اشراط ساعت و امارات
 قیامت پس بر شما باد که تعالی این فرضیه در خانه خود همیشه دستور دارید و هرگز تعلم
 آن فرو نگذارید که موجب رخنه در دین و فساد در دنیا است و سبب اضاعت حقوق
 بسیاری از عباد و حرمان اهل استحقاق از سهام فرضیه است و مواخذة آن سخت
 و تجاوز ازین عقبه کوه جزر کیسه ایمان بخدا و روز آخرت دارد دنی تواند آمد و درین
 علم که عبارت از فرضیه عادله است رسائل و مسائل بسیار فراموش کرده اند اما آنچه در خود تسک باشد
 جز آنچه در کتب فقه سنت است و در کتاب و حدیث آمده و دیگر نیست و فرض ثابت از
 کتاب و سنت در روضه ندیه و نیل الاوطار مذکور است و در ماوراء آن اجتماع دهری
 اجتماع است که محل نظیر بر نظیر و بنظر در منصوصات متفق علیها نه و در پیدایمی تواند
 آورد قدری است فراغ جده اندران در کار است پس بس سوم از اسباب ظاهری
 کتابخانه بس انفس نفیس است که بعد جانکاهی و زرافشان بدست آورده ایم و قدر
 و قیمت آن نمیداند مگر بر که علم علما و اکمل اتقیا و افضل محققین و اتقن مؤنین باشد
 و اغراین کتب مولفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی رحمه الله تعالی است
 شوالا مثل فلا مثل و این کتابها از بلاد دور دست عرب و عجم بهم رسانیده ایم
 و در درستی جلوه و وقایه آن مصارف گرانمایه بر متحمل شده و بعضی کتب را بقیه می باری
 کرده ایم که هست احدی بدان نمی گراید و بعضی نوشته دست پدر عالی قدر رحمه الله
 بوده و بر بعضی دستخط اصحاب تالیف و دیگر شیوخ مسلم الثبوت است و اکثر بر طبع

التفتيش في جمهورية مصر العربية
١٩٦٤

مصر و جزآن پس منجمه این کتاب خانه هر کتاب که قلمی است و از مؤلفات ائمه حدیث
ست بر شما باد که آنرا دوست تر از جان دارید و در حفظ آن از ته دل کوشید
و آنچه مطبوع است منجمه آنها هر کتاب که عزیز الوجود بوده و آکمال نسخه دیگران
میسر نمی آید آنرا حکم قلمی است و آنچه از ان تعلق بعلم ادب و تاسیخ و جزآن از علما
ایمه دارد حفظ آن سرسری کافی است و فرست این صحائف جداگانه و مسئله ایست
و غیره تعلیم آمد و می باید دانست که از امتعه دنیا و اتمه این سپنجی سهراب خیرتدبیری
میسری آید مگر کتاب که در بعض احوال هیچ فکر دست بهم نمیدهد پس ناگزیر است که قدر
آن از همه اموال بالاتر باشد چنانکه نزد جلالان هیچ قدرش نیست و به پیشیری از
و بر شما باد که در حفظ مؤلفات کاشش و کوشش بسیار بمان آرید زیرا که خلاصه عمارت
تمام عمر و نتیجه اشتغال جمله اوقات مادر علم همان است و هر کتاب از ان کتب و باب خود
مغنی از دفا تر آراست و با آنکه نشر این کتب بجمعه تعالی از شرق تا غرب از جنوب
تا شمال شده و بلاد عرب و عجم را فرا گرفته و علماء عصر و ائمه و محض بدین وسواد
گرفتن از ان تقریضا نوشته فرستاده اند و غایبانه ستوده لکن شمار ناگزیر است که
در آن نظر کنید و سعت رحمت الهی را دریابید و بدین و تدیس این کتب بعد از ما نیز اثر
تاثری از آثار باقی ماند و بسبب مغفرت و خلاص ما از آفات آخرت گردد و روح ما از شما
خوش شود و شود زیرا که در حدیث شریف آمده اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثه
الا من صدقة جاریه او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوا له رواه مسلم عن ابی هریرة
رضی الله تعالی عنه اما صدقه جاریه پس منجمه آن چاپها و سراسر و مسجد است که متعدد
بناساخته ایم و اما علم متفع به پس منجمه آن کتابخانه مذکور است عشت خانگی بعدت فرام کردیم

[illegible][illegible]

و اما در صلاح پس از شمایان و خواهر شما امید داریم که ما را بعد از حلول اجل سسمی در
 آخر نماز پنجگانه فراموش نکنید و پیوسته چنانکه ما از برای والدین خود و شما دعای
 مغفرت میکنیم شما از برای ما میگردانید و اگر زیاده توانید بفرمایید اللهم اغفر لی و
 لوالدی و لمن توالدوا و ارحمهم کما ارحم ربی فی صغیرا الخ اقتصار نمودن بسندست و همیشه
 از خدا ترسان و امیدوار بوده در اصلاح خود و اولاد خود بکوشید و یک لحظه از دعا و
 سؤال از حضرت خداوندی بجلت عظمت و عمت رحمت غفلت نورزید که ما را
 آنچه میرسد و نصیب آمده همه از آثار اجابت دعا است و محرومی از دعای خدا در
 خلوت و جلوت یکی حرمان عظیم از جمله سعادات دایرین و برکات نشأتین است و بر تائید
 اجابت یاس بهر ساندن نشان کفران است ممکن نیست که دعا پذیرا نشود الا لا بد است
 در آن از حضور خاطر و اخلاص توادد و الحاح در مسئله و درین باب کتاباست که در آن
 جمله آداب و واجبات ادعیه ذکر کرده اند و معلوم شما باد که قسمت اکثرت و اموال
 و کتب تا ممکن است در حیات خود نموده بشما تفویض مینماییم ان شاء الله تعالی تا بعد
 از اوقتی مر شما را روی ندهد و نزعی با خواهر و برادر در میان نیاید و همچنین ما نزد ایم
 تسویه و ربهات و عطا یا ملحوظ نظر است و در هر چه قصوری براه بشریت رود و
 باقی ماند و نش نبینان شرع بلا روی و رعایت احدی و بلا خصوصیت با هم شما
 است تا دمه ما به وجه از انواع مظالم خویش و بیگانه بری باشد و الحمد لله تعالی
 که نزد ما از امانات و ودائع و قرض و وام و دیگر حقوق انام چیزی موجود و
 واجب الادا بر ذمه ما نیست که درباره آن وصیتی کنیم آنچه هست همین چیز است
 که کشف حقیقت آن کردیم و آنچه درین چنین نگارش بیاد آمد تو شستیم و از او تعالی

سیزدهم سه سال باقی است و حیات فانی مرا هر چه چهل و هشت سال گذشته معلوم نیست
 که از انقاس مستعار چند نفس در گزرت و با فرمای رحیل چند منزل در پیش و انچه
 عمر میگذرد خواب در پی بیداری است و خجالت گنایان و نداشت بزه کاری معلوم است
 در پی دل آزاری حق تعالی را امیدوارم که دنیا را از برای ما حجاب آخرت نگر واند
 بلکه فر رعه مغفرت سازد و قید این جامی را سبب آزادی آنجا کند و دیکه وعده مؤخر
 بر سر وقت گزرنماید زبان و دل را بکلمه طیبیه شهادت گویان و تحفه آخریوم از ایام
 دنیا فرماید و بر رفیق اعلی رساند در حدیث عباد بن صامت است رضی الله تعالی عنه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول من شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
 رسول الله حرم الله عليه النار رواه مسلم و عن عثمان رضي الله تعالى عنه قال قال رسول
 الله عليه وآله وسلم من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة رواه مسلم ايضا
 و عن جابر رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثنتان
 موجبتان قال رجل يا رسول الله ما الموجبتان قال من مات يشرك بالله شيئا دخل
 النار و من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة اخرجه مسلم و احمد بن محمد و در علم
 خود در تمام عمر خویش شرکی و بدعتی نکرده ایم و از دیگری بر آن راضی نشده و اگر
 در علم آتی قصوری در علم فتوری در عمل رفته باشد بهر از دل و زبان از ان توبه میکنیم
 و او تعالی ثواب و رحیم است این است مرحومه را بر خطا و نسیان و اگر اوه مواخذة نمیرود
 و محبتی که در جان از اسلام و ایمان و احسان و خلاوتی که از ان در مذاق باطن می یابیم
 خدا آگاه است که چون و چندان است که ظاهر حال بجهوری و معذوری بنا بر موانع خارجی
 مساعدت و تصدیق آن کند و در چشم ظاهر بنیان جلوه دروغ و لاف زنی دهد

هر کسی در وطن خود شد یار من | از درون من نجست اسرار من

ولنعم ما قیل

مردم اندر حسرت قسم درست | اینکه می گویم بقتد رفتم تست

و از جمله نعم الهی برین پیچیده تر کس می پرسد کی آنست که آنچه در شرع حرام یا کبیره یا مکروه یا ناجائزست در ارتکاب آن میلی درخو و جبهه نمی یابد و هر چه حلال طیب و مستحب و مندوب است همه بالطبع فطره مرغوب دل ماست اگر چه ابتلاء و امتحان با اول نزدیک و از ثانی دور باشیم آنست که گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلاث من کن فیہ وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدا لا یحبه الله و من یکره ان یعوذ فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقى فی النار متفق علیه باجماع مسلمانان اضرأست که این هر سه صفت درخو و هم رسانند تا لذتی از ایمان ربوده باشد اثر صفت اول آنست که در بار حکم خدا و رسول حکم احدی را ترجیح و تقدیم ننهد اگر چه آن کبریا و علم علما و امامان و شیخ مشایخ و ابوالآبار بود و این حاصل نمی شود مگر با تباع کتاب و سنت و ترک تقلید احاد امت و اثر صفت دوم آنست که آدمی روز قیامت بجز دوست خود نباشد و در سایه عرش بود و حدیث المرء مع من احب و آنچه درین معنی دلالت دارد بر آن و محبتی که مسلم مؤمن را با اصحاب و عترت و دیگر ائمه و صلحا و اولیا و علمای اری نباشد بلا عرض و نیوی از همین جنس است پس کیسه بدلی آشفته محبت خداست و بجان شیفته مودت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی چه می توان گفت و الذین امنوا اشد حبا لله و اتبعونی یحبکم الله و اثر صفت سوم آنست که اگر

تمام دنیا در امن او نهند و خواهند که از اسلام روگردان شود و بگیتی دیگر گرداید پس
 از فی سبیل از وی بسوی آن بوجود رسد بلکه اگر نکره شود تا بهم دل برگردد و از توبه
 بزرگتر و در اینجا استخوان قوت و ضعف ایمان بر وجه خوب و بدست بهم میدهد در حدیث
 بن عبدالمطلب آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذاق طعم الايمان
 من رضى بالله ربا وبالاسلام ديناً وبمحمد رسولا مسلم وابوذر رضی الله تعالی عنه
 گفته ایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علیه ثوب ابيض و هو ناکم ثم اتيته و
 قد استيقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة
 قلت وان نرنی وان سرق قال وان نرنی وان سرق قلت وان نرنی وان سرق
 قال وان نرنی وان سرق قلت وان نرنی وان سرق قال وان نرنی وان سرق
 علی رغم انف ابی ذر و کان ابو ذر اذا حدث بهذا قال وان رغم انف ابی ذر متفق
 علیه و در حدیث عبا و بن حاتم آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله وان عیسی
 عبد الله الى قوله والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة علی ما کان من العمل
 متفق علیه ای حسنا کان او سیناً قلیلاً کان او کثیراً و معاذ بن جبل رضی الله تعالی
 عنه گفته قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله
 الا الله رواه احمد و بخاری و ترجمه باب زیاده کرده قال و هب بن منبه لیس مفتاح
 الاوله انسان فان جئت بمفتاح له انسان فتم لك والا لم یفتح لك و نیز در حدیث
 معاذ است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را میفرمود من لقی الله
 لا یشرك به شیئاً و یصلی الخمس و یصوم رمضان غفر له قلت افلا ابشر هم یا

رسول الله قال دعهم يعملوا رواه احمد و باجملة اصل نجات در قول باین مقاله
 طایفه است و عمل صالح معداوست و کمال اسلام بعمل باشد و مرگ بر آن سبب مغفرت
 ذنوب و موجب دخول در جنت است اما تناء الله تعالی و اخلافنا علی ذلك و چون
 امرنا که بر پیش آید باید که مراتب تجنیز و تکفین و غسل و دفن را بر وجه سنت صحیح
 مستفیضه ادا کنند و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح بجا آرند و بعد از تکبیر
 اولی سوره فاتحه بخوانند و بعد از مردن من از رسوم دنیوی هیچ رسم نکنند
 و کردن ندهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهاده از سه روز ماتم کردن
 جائز نداشته بلکه حرام ساخته است و از گریه و زاری خود را باز دارند و زنان خانه را
 از آن منع بلیغ نمایند این بنده در حالت حیات خود باین چیزها رضایزاده و با اختیار خود
 احدی را کردن نداد و خود بجمعه تعالی در خاندان ما رسمی از رسوم جاهلیت که شرع
 بمنع از آن وارد شده مروج نیست و رسم سیوم و چهل و نخوان همه بدعت و ظلمت و
 ضلالت و معصیت بحت است را آنچه از آن کتاب و سنت استشمام نمی توان کرد و گاهی
 در خاندان ما بنوده آری امداد بدعا و ختم قرآن و استغفار و درود و صدقه از مال حلال
 با خفاء مضائقه ندارد و در بعض اخبار آمده است در قبر همچو خرق متعوض است انتظار سیکه
 دعوت را که از جانب پدر یا برادر یا دوست بومی ملحق گردد و در کتاب ثار التکلیف شرح
 ابیات التبتیت مسئله چیزهایی که از زنده بمرده میرسد و از سنت صحیح و او که شرعی
 نقلیه ثابت است نوشته ایم و هم صیتی مختصر در آنجا تحریر ساخته آنرا در نظر آورده اند
 ممکن باشد بجا آرند و آنچه نتوانند ترک دهند و بنا کنند بر گور و گنج کردن آن
 انداختن جامه بر آن و نوشتن چیزی بالای آن و بلند ساختن آن زیاده بر

یک شبر موجب لغت خدا و رسول است هرگز چیزی ازین مانباید کرد این سوم
 را جمله صوفیه و سفاه اهل دول برآورده اند در شرع شریف اثری و عینی
 از آن نیست و بعد از آنکه شمار اطلاع بر مولفات مادر حیات ما حاصل گردد خود
 حاجت و صیت باین چیز مانیست زیرا که در جمله ابواب عبادت و معاملات که متعلق
 بحیات و ممات است احکام سفت مطهره را بر وجه تحقیق حق و ترجیح راجح تحسین
 نموده ایم و آنچه هر فرد بشر را از زمره اسلامیان در امور دنیا و دین محتاج الیه
 بوده است بکشف و تبیین آن بر طریق لائق و بسط فائق پرداخته ایم و لکن در اینجا
 مقصود تنبییه است بر بعضی آن امور باحواله باقی بر کتاب و باید که سلوک شما بعد
 از ما برادر و خواهر چنان باشد که روح ما را آلمی نرسد و در حال سیر و عشر نشاط
 و سخط با یکدیگر چنان باشید که گویا جان و مال شما جان و مال دیگریست و در حفظ
 آبرو و اثاث البیت و رفع فقر یکدیگر معاضد و مساعد بهدگر باشید

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	وگر عضو ما را نماند ترا

و چون این معامله با عاقله مؤمنین مامور به است با عذر که از یک مادر و پدر
 باشند چه رسد و مراد مادر مردن آنست که مرگ در یکی از دو حرم محترم پیش آید
 و اجل محترم و قضاء مبرم همانجا روی نماید اما اگر تقدیر مرگ درین سرزمین
 باشد در جایی تنها زیر خاک باید سپرد و در گورستانهای اینجا مقبور نباید کرد
 که تنها بودن سائر ترست از برای ذنوب یا در همسایگی کسی باید گذاشت که
 صلاح حال و آل او متفق علیه جمعی از مسلمانان بی خل و غش باشد زیرا که چو

صلحاء در حیات و ممات هر دو خوب است و گویا خام بی رونقی که کسی آنرا نشناخته
 و از قبور عامه مؤمنین و مسلمین ممتاز نبود برکتی دیگر دارد و گاه گاه برقی از برای
 زیارت آمدن و لقا تحفه و دعایا و نمودن موقوف بر توفیق و بهمت و تعهد شاست
 و یکی از انوار صله رحم است که بعد از فوت و موت موجب انس و رفیع دشت باشد
 از خاطر که با شما الفتی بسیار دارد و آینده آنچه مقدر است پیش آید چون مرگ
 وقتی معین نیست و فرقی در جوان و پیر نمی کند و حسابی از من و تو بر نمی گیرد
 پس یادداشتن آن مازم لذات باشد و معلوم نیست که پیغام اجل در کدام وقت از
 عمر شب یا روز میرسد و بکدام پنج روان از تن روان می شود و هر دمی که از ما
 میگذرد و هر نفسی که می برآید ما را با اوقات مرگ نزدیکتری سازد پس ناگزیر است
 که این وصایا نوشته پیش ما و شما و دیگران که معرفت دارند موجود باشد
 تا هر که بر امضای آن قدرت یا بد بذاته یا بغیره کوتاهی را در آن رواندارد و بیاید
 شما و یا و کسانیکم ایشان را درین کار دخل باشد بهر دو ذمه ما و شما و ذمه
 خود را پاک کند و توفیق بدست او سبحانه است بنده را با بخت و اتفاق و قدر
 و قضایستیز نیست و تکلیف شرع از بیچاره مرده و سگین میت مرتفع و وبال
 تبدیل بر کسی ثابت که در آن تفاوت نماید و بی موجب شرعی عصبیت خود را
 جلوه اظهار نمیشد قال الله سبحانه و تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانما
 اشه علی الذین یبدلونه و بالله التوفیق

تنبیه

اینست بیان نصائح و وصایا و خلاصه قول این مزیایا آنست که وصیت گاه

واجب است و گاه مندوب و گاه مکروه و گاه حرام و ثبوت مال جائز و کم از
 ثلث اولی تر و نخستین وصیت مابین اولاد از سنین بر اسلام و مردن بر اوست
 و نگزیدن دین دیگر بر ملت محمدی علی صاحبها الصلوة و التحیة و جنگل و ن بکتاب غرر
 و سنت مطهره و اعتقاد و عمل و انبیا رقی بر خلق و بیعت نکردن با مشایخ این زمان
 و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر بر مقدار امکان که منجر بفساد و زیان
 مال و جان نشود و بغف در ترک فرائض و ارتکاب کبائر و اکتفا نمودن در مسائل
 مختلف فیها قیاد یا حدیثا بر رسانیدن آیت و حدیث وارد در آن باب و اعتقاد
 نیک داشتن در حق صحابه و معترت و التزام نمودن مذاهب اهل سنت و جماعت و
 اصحاب اثر و حقارت دنیا و قرب موت در نظر آوردن و مرگ را بسیار یاد
 کردن و اعتماد نمودن بر مال و جاه و دل در آن نه بستن و بر مقدار کفاف قناعت
 فرمودن و کسب معیشت و نفقه از برای خود و اهل و عیال خویش کردن و اتم
 نگرفتن و از کسی چیزی نخواستن و در انفاق و عمر و سیر جاده اقتضا و پیروی
 و بر اقبال دنیا خوشدل نشدن و بر آدابارش رنج نبردن و در همه حال راضی
 بودن بخدا و در طلب علم از تیر دل کوشیدن و بموجب آن تا امکان و دسترس
 کار بند شدن و تحصیل علم بر طریق مقرر تعلم که در کتاب طلب الادب و رساله دانشمندی
 و اسجد العلوم مرقوم است نمودن و در حصص بعض فقر که قناعت و بقا و انسلخ را اهل
 مطلوب نشان میدهند نیفتادن و ظاهرو باطن و صورت و معنی و اندرون
 و بیرون و پنهان و آشکار خود را بر نیور واضح سنت مطهره و کتاب غرر و
 ظاهر نظم این هر دو اصل تحصیل آراستن و پیراستن و از مسئله وحدت وجود و

و شهو و دقایق این راه و نحو آن جدا ماندن و سکوت نمودن و عربیت نسب و
 عربیت لسان و اتصال تخمه را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فتح خود داشتن
 و در حفظ آن کوشیدن و تا ارکان آنرا از دست ندادن و صحت نسب را در پدران
 مقصود شناختن و در کفایت اسلام و حسن عادات و سیر را مقدم نمودن و در مهر و
 صدق و کاین سپهران و دختران و زنان خاندان خود مها اکین قلمت و کمی کردن
 و در سرور و شویون و ماتم و شادی اسراف مال و متلغ نمودن و کجای ثانی بیوگان
 را رواج دادن و بای هیچ کس از اهل علم و عمل و انبای دنیا در امری از امور دین
 و دنیا بحث علم و عمل نمودن و طرف نشدن و دشمنی نکردن و از تبس باحوال
 فرزندان عصر چشم پوشیدن و با کسی کاری نداشتن و از مواقع جنگ و جدل و رتر
 گریختن و از شرکت و رفتن و آفات حکام و جمله انام از خاص و عام خود در جسد
 دشمن و آنچه ناگهان بدون دخل و احتمال خود برسد و ابتلا بدان خدا نخواسته و
 دهر بر آن صابر و تشکیبامان و از او سبحانه و تعالی و غلا و ملا در هر لحظه و لحظه دعای
 حفظ و حصول از شر و آفات زمان و اعدا نمودن و سلام جناب نبوت صلی الله علیه
 و آله و سلم بحضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام بر تقدیر دریافت زمان پنجاب
 رسانیدن و مصلحت دین را در هر مقام و در هر حال بر مصلحت دنیا و می تقسیم
 بخشیدن و با و ابشکان خود از شتم و خد و فرزندوزن و کنیز و غلام و اجاب
 و اصحاب شیوه حسن معاشرت گزیدن و با دوستان تبلطف و با دشمنان بهدار
 پیش آمدن و علم آداب و اخلاق را از دو این صفت اسلام حاصل نمودن و بعد
 از مرگ با تقسیم حصص در جائداد موجوده از کتب و مکان و چیزان بموجب فالنظر

اسد ساختن و در آن اهل نوعی و ضرر ضرر و آلف حقوقی یکدیگر را داشتند
 و بابرادر و خواهر خود را مورد این مطابق شرع شریف معاونا و موافق بودند
 و زراعی بر سر دنیا و متعلق آن با هم برانگیختن و تا آنستن جان پاک را بطریق
 ختم نمودن و لا اله الا الله گویان از دنیا بسوی آخرت سفر کردن و لا تموتن
 الا و انتم مسلمون را هر دم نصب العین داشتند و بعد از امرانگزیرا به عا و صدقه
 یا آوردن و در کفن و دفن بالموجب سنت مطهره در هر تقیر و قطعه کار بستن و
 کنند و منصفه بران بنیاد ساختن و سازنده را بر شمع ما زین امور آگاهانیدن از
 رسوم جاهلیت که و او یلا و فریاد بر آوردن و مانند آن باشد هیچ رسمی بجا نیاروند
 و مقدار یک ذره خلاف کتاب و سنت در موات و حیات ما و خود را و انداختن
 و تفصیل این مجملات پیش از حادثه مرگ و ذائقه موت ما زین وصایا جستن آنرا
 در خاطر داشتن تا بر عین وقت حاجت و ضرورت حرجی بمان نیاید و ماماکن
 و حتی الوسع و اتمثال مطالب این رساله بجان و دل کوشیدن تا دانه ما و شما هر دو
 در هر دو سرای پاک گردد و باز پرسی و خلاف و صیتی ما زین وصایا دانگی حال نال نشود
 و بالله التوفیق وهو المستعان و علیه التکلیل

خاتمة الرسالة وعاقبة المقالة

ترجمه خودم که محتوی بر حال ولادت و یتیم و تحصیل علم و طلب معاش و سیر و سفر
 ممالک هند و عرب و جزآن از دیگر ماجریات است اولاد در خطه و آسایا در تحاف النبلأ
 و آثا در شمع نجم و رابعاً در اسجد العلوم و خامساً در خطبة القدس و سادساً

در ریاض المراتب و سابعاً در مغنم بارد و تاسعاً در تلج کلل و تاسعاً در قصاص و عاشر
و غیر آن باجمال تفصیل نوشته ایم و تلك عشرة كاملة و تزیید الله فی الخلق ما یشاء
و ذکر نموده ایم که سال ولادت مادر دوازده صد و چهل و هشت هجری روز یکشنبه نوزدهم
ماه جمادی الاولی است و در حین کتابت این عبارت سال پنجاهم شروع شده است

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنجاه روز در یابی
----------------------------	---------------------------

و معلوم نیست که طول یا قصر حیات باقی چندان است و هر چه باشد امید از لطف
عام خالق انا هم آنست که چنانکه از جمله حوادث و آفات زمانم تا امروز نگذاشته
ست و این هیچگاه رادر سایه عاطفت و ربوبیت خویش پرورده همچنان در
سائر عمر در صون و عون خود نگاه دارد و از مکاره اعداء و حساد دنیا و دین
عفو و عافیت روزی فرماید و ولادت شما که اکبر فرزند انید را تحاف و جز آن
به چو فرع نامی نوشته شده و آن روز چهارشنبه است و یکم حبه دوازده
صد و هفتاد و هشت هجری است وقت صبح صادق پیش از طلوع مهر در بلده
بهوپال و این روزی است که در آن یونس بن متی علیه السلام متولد شده و فتح
غزوه احزاب بردست صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و این ماه
ماهی است که معراج نبوی صلعم در آن بوده و شد الحکم برادر شمانیم شب روز یکشنبه
چهارم ربیع الآخر سنه دوازده صد و هشتاد و سه در بلده محمیه بهوپال علیه
لباس هستی پوشید و این تاریخ نیز موافق است با تواریخ مولید بسیاری از کسب
مشایخ و امرا چنانکه از نظر در کتب سیر واضح می شود و ولادت خواهر شما است در
هفتم ربیع الاول روز دوشنبه نیم شب در دوازده صد و هشتاد هجری اتفاق افتاده

و عتدش بر وفق سنت معظمه روز دوشنبه چهارم بیج الثانی در ۱۲۹۹ هجری مسجد
 حاجی صاحب زری موقی محل بحضور اعیان و اکابر ریاست از اخوان و ارکان دولت
 نبیالایت عید با درجی شهاب در راه المام صاحب بهادر نائب ریاست محمد جمال الدین خان
 دهلوی صدیقی عاغا هم اند تعالی بشهادت برادران اخیا فی شما محمد سحقی و محمد
 بعد از نماز و گریه بین العصر و المغرب بوقوع آمده و مولوی عبدالقیوم فرزند مولوی
 عبدالحی مرحوم خطبه خواندند و دستها بدعا بلند شد و رسمی از رسوم بدعت بدین
 نیامد و تسبیح و این تاریخها در کتاب اتحاف و رساله فرغ نامی و جز آن بکرات و مراث
 نوشته شده و درینو لکه دهم جلدی الاولی ۱۲۹۹ هجری ست عقود مست آموذها
 هر دو برادر در قصبه بسوه ضلع فتحپور که میان آله آباد و کانپور واقع است بنجائید
 حیدر علی صاحب که از نجبای سادات قریه یثیتی بوده اند در مجمع عظیم از اخوان اعیان
 ریاست بحضور اهل علم و قربات از اهل صهریان عصر و مغرب بخطبه خواندن سید پاک
 و عالم و ذک عبدالسلام نقشبندی حاکم اند تعالی دست بهم داد و دوش از بار ادا
 این مفروض بکسار گردید و سدا محمد بابر الله لکما و علیکما و فیکما و اخرج
 منکما اکثر الطیب و از برای هر یکی از شما و خواهر شما اقطاع جدا گانه از ریاست
 و تیول مستقل از و الیه دولت حفظها الله تعالی مقررست خواهر شما سالانه جاگیر
 شش هزار روپیه می یابد و شما هر دو سالانه دوازده دوازده هزار روپیه میستانید
 و یزید الله فی الخلق مایثاء و نظر مرحمت مادر مهربان و لیسعت شما و ثواب پنهان
 حفظها الله و یلم و ترز اند ترقیات شماست و این همه که اند دست مکرمت و احسانش
 شما بگمان رسیده و برسد بدون استحقاق و قبل از سابقه کدام خدمت است پس

بر شما با و شکر این نعمت خداوندی جلت نعمته و سپاس احسان این نعم مجازی د
دولته در هیچ حال از دل فراموش نکنید که هر که شکر مردم نکرد و می شکر خدا نکرد
و ادای شکر محسن صید فرید و قید عبیدست و کفران نعمت ولی نعمت مستجب عذاب
شدید پس ایما آیه کریمه اعلموا آل داؤد شکرا و قلیل من عبادی الشکورا انصب
خود داشته قیام یوما لک خدمت محسن بجان دل در حضور و غیبت فرض عین بشاید
و همواره خود را قاصر در شکر نعم او دانید

سنت منه که خدمت سلطان همی کنم | سنت شناس از و که بخدمت بداشت است

محبت طبعی و شرعی که بوجه اتحاد محم و دم مارا با شماست مقتضی آنست که چنانکه دین
پسینجی سر در بند حیات ستار جدائی خود از شما و جدائی شما از خود نمی پسندیم و در
یک شهر و یک محله و یک خانه روز را شب می آریم همچنان در در آخرت که حسن را
آنجا از برای اهل تقوی جاگزین یک منزل و نزیل یک محل باشیم آن منزل
که امست منطوق که میمان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس و من نزلت لکن نزل درین منزل و قفول باین محل نه با اختیار راست فسخ
دست قدرت شما اینقدر است که هر که شرک کرده و آلوده چرک بدعت نشماره
دل بکلمه طبعیه گردیده و نادشگاه خویش در اعمال صامحه کوشیده و خلوص صواب
و دثار خود ساخته و زبان را با استغفار و درود و تلاوت کتاب معبود آراسته و جان
و اعضا را از کبائر و مملکات و موبقات برکبران داشته و جان و تن را وقف مرضیات
الهی و اتباع سنت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و تحصیل ملکات بنحیات ساخته
و از زای و تقلیدات رجال و قیل و قال اجیال و اقوال که جهانی از عمر در آن

که قرار است دور داشته و با حق سبحانه گمان نیک بهم رسانیده و خاتمه عمر و کلام
 او بر علم یا قول لا اله الا الله محمد رسول الله شده است امید است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم باذن رب لغت جل مجده لب شفاعت وی کشاید
 و او تعالی که ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است بر رحمت و مغفرت گراید و عفو و
 آمرزش فرماید و ما ذلک علی الله بجزیر و اولاد صالح را با آبار آنا یکجا فرام کند
 در آخر کتاب شیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام فصلی مرقوم است که در آن ذکر
 مستحقین شجارت بخت بوده و آنچه ملائم این حال و مناسب این حال است در اینجا
 بسین گشته پس بر شما باد که در آن نگاه غائر کنید و حتی الوسع خود را بآن اوصاف
 متصف سازید تا الحاق ذریت آبا و اجداد بر اتحاد در وصف ایمان و تقوی و عمل
 جمیل و نیت صالح صورت بر بندد این حرف از برای آن گفتیم که ما نیز امید آ
 ریاس آبا و اجداد و سلف عظام خوشیم اگر چه در عمل قاصیم و قصور واضح داریم
 و علم خود که ام عمل نداریم چه اعمال ما در برابر عمل سلف صالح وزن پر کاهنی مقابل
 این نیاید اما او سبحانه و تعالی در کتاب غفر فرموده الذین امنوا و اتبعوا
 منکم اهل البیت بایمان الحقنا بهم ذریعتهم و ما التناهم من عملهم من شیء و احی
 و یعولکون از خالق نیست و من اصدق من الله قیلا و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ارشاد کرده المرء مع من احب و انت مع من احببت و وی علیه السلام
 صادق مصدق است و درین باب حدیثهاست که دلالت میکند بر معیت و رفاقت
 محب با محبوب اگر چه در عمل بر تبه او نرسیده باشد و محبت مسلم مؤمن با خدا و
 رسول خدا و یاران و عترت و ذریت و اهل بیت و از واج رسالت و جمله حدیث و

نقله روایت و اتباع اوز اهل علم و صلاح و احسان و جمیع سلف است و این ملت
 و مجتهدین دین و محدثین این چنینی است که انکار آن نتوان کرد مگر آنکه یکی را
 غشاه و تقلید و فسق و بدعت از برکات این الفت و دوستی از ازل آزال
 محروم و اعچی ساخته باشد و نفوذ بالله منه و محبتی که آدمی را با آدمی زار و دیگر
 باشد اگر خالص از برای خداست خواه آن محبوب زنده باشد یا مرده یکی از
 خصال موجب ظلال عرش ذوالجلال است و این خصال را بر وجه بسط در آخر
 کتاب دلیل الطالب بیان کرده ایم و هر چه را در مغفرت ذنوب مستقدمه متاخره
 دخل است آنرا بدان نظم ساخته پس بر شماست که در تحصیل این خصال و تکمیل
 این قال و حال چیست و چالاک باشید و چندان کشش و کوشش کنید که فردا
 همراه آبا و اجداد و اهل بیت عظام و اولیاء عالی مقام و محدثین فحارم و ربک
 منزل و مقام ساکن شوید و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع او
 بالاحسان شرمند و خجل نگر و بدید حیف باشد که از نسل شریف نبوی شمرده شویم
 و فردی از افراد عترت ظاهره و ذریه مطهره نبوت باشیم و مع ذلک بر غیر طایفه
 رسالت مآشی و سایر گرویم و غیر سنت مطهره نبوت را که عصای محمدین و جباغه
 آثار بین حرف آن را از صفحات روی زمین بهزار رخت و خفا یکجا فراهم کرده اند
 و بار منت لا تعد ولا تحصى بر قباب احم اسلام نهاده اند و راه هدایت تمام و ارشاد عام
 تمام نام از خاص عام و انوده دیانت خود سازیم و برگشته زید و عمر و از صراط مستقیم
 مصطفوی و اتباع هدی و یوم نبوی تفریح نایم خوشی و ناخوشی انبار جنس باخیزی
 نیست و رد و قبول خلق در برابر رضای خالق و قهی ندارد و آنچه هست مستحضر و رضا

خدا و رسول اوست معلوم اهل دنیا را گاه اقبال دولت و گاه وسوم متعارف
 پگاه و بیگاه و گاه اندیشه زوال عزت و خشم و گاه خوف فقر و قلت و ذلت و گاه
 هوس نام آوری و شهرت و گاه قبول در نظر عام و خاص و گاه تقرب بدرگاه امر
 و رؤسای ذی جاه و گاه فرید اقتیاز و اعزاز در هیچمان و گاه موافقت با اهل شهر
 و محله و گاه مراقت با اهل قرابت و ائمال این خصوصیات و سباب حجاب راه نسبت
 و عائق طریق معرفت و حقیقت می شود و دین پرستان خدا شناس و اخلاص مریزان
 نسبت اقتباس ادر برابر آثار حق بر خلق و اختیار صواب بر خطا و تسک بجلال محرام
 بین و ترک مشبهه این همه مواد فاسده لهو و لعب پیش نمی نماید و این حجب موانع
 در نظر باریک بین ایشان بقدر جوی نمی آرد و وزن پر کا هی نمی آرد و قل الله
 شود هر هوی خوض هم یلعبون پس سید از خلف ما بلکه تمام است کسی است
 که سلف است و ائمه ملت را قده گیرد و صدر اول و طراز نخستین را اسوه و آیین خود
 سازد و دنیا و فانیها را در برابر آن جفیه مردار شمارد و آخرت را در قیمت خرین نزد
 و معدن جوهر گیرد و این را فانی و آنرا باقی اعتماد کرده دمی از آن کتاب مارچ علیا
 و معارج حسنی و تحصیل ملکه موجب فردوس و مواد عفو و عافیت نیاساید و هما کن از
 دریافت مقامات احسان و تحصیل مراتب عرفان که عبارت از سلوک مسلک مشایخ اگر
 و محدثین عظام است بتقصیری از خود رضاند هر که شناخت طریقت و حقیقت مغز
 شریعت و دیانت است پس نخستین مراحل اسلام طی کند بستر مقاصد و شیب ایمان
 نیکتر و رز و پیش تکمیل مراتب احسان کند بعد از آن برین حالات استقامت نماید که این
 استمرار فوق کرامت است و یکی از عمده منازل یقین و مراحل دین متین است و حق تعالی

لا تأتينا بغير مستدركين آيد وجان ارتق بر كرمه طيبة شهاوت بدر وود و بجاى كرم
 كراين آمده بود و بر اين زمينه خندان بسوى گلزار خبت خرامد و در جوار قوس
 و خطيره انس عند مليك مقتدر بيارام هذا والعبد الآن يسأل الله تعالى
 الذى لا اله الا هو الحليم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن خاتمه ويذيله
 من خير الدارين مرامه وسيدته فى اقواله وافعاله ويبارك له وعليه فى
 نفسه وجميع فعاله وخصاله وينزع حب الدنيا من قلبه وقالبه حتى ينظر
 الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق المعرفة وحقائق الطريقة اللهم اجذب الى
 حنايك العلى جذبة يصبى عندها من سكر غرورة وافقر له خوخة يتخلص
 بها عن حجاب المظلم وشروبه ولا تخرجه من هذا الدار الا بعد ان يسبح فى
 بحار حبك ويغسل اذنان قلبه بمياه قرباك فانت اذا اشتئت وضعت فى
 القول والفعل سدا واذا اردت جعلت المراد

اذا كان هذا الدمع يجرى صباية على غير ليلي فهو دمع مضيع


ولست اقول كما قال من قال هـ

وكيف ترى ليلي بعين ترى بها سواها وما طهرتها باملا مع
 وتلد منها بالحديث وقد جرى حديث سواها فى خروق السامع

بل اقول كما قال الآخر هـ

الا ان وادى الجزع اضحى تراه من المسك كافورا واعواده رندا
 وما ذاك الا ان هذا عشية تمشت وجرت فى جوانبه بردا

واقول هـ

واقف تحت حکمه لخیر من حسن ختمه	انا راض بما قضی سائل ان افوز با
وما احسن قول من قال ۛ	
العفویرجی من بنی آدم	فکیف لایرجی من الرب
واقول عجیز الہذا البیت ۛ	
فانہ اراف بی منهم	حسبی بہ حسبہ بحسبی
اللهم اهدنی فی من ہدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انہ لا یدل من والیت ولا یغز من عادیات تبارکت ربنا وتعالیت نستغفرک وتوب الیک و صلی اللہ علی النبی وسلم	
	
خاتمہ طبع مع قطعہ تاریخ از ناشر ماہر ناظم ساجد سلوی فاضل حکیم اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمہ اللہ تعالیٰ	
کارکیہ می باید گرفت و شغلی کہ میتوان پذیرفت خدا را یاد کردن و نبی را درود گفتن میتواند شد بدین شیوہ در ساختن و بدان کار پر و ختن از گرامی گوہران دودہ نبوت کہ رحمت جاوید بر آنان باد آموختہ ایم و از ہمدان بزم رسالت کہ خدای برتر از ایشان راضی باد بر گرفتہ خوشامدیکہ ہم ہی بنیان	

برداشت و هم گام بر گام آنان گزاشت خود را سپاس گز ازیم که دنیا را پوی
 این کاروانیم و در بهای مروری درین وادی بهر سو نگران بود که توفیق
 یابوری کند و اقبال رهبری هم بدین جستجو که باز گفتیم راه بجائی برده ایم
 و سر و برگ یکف آدرده همانا دانش سواد بایضی و تبش نصاب کتابی
 پیشیم نهاده اند و از حکمت آموز آینه‌ها نشانم داده که هم بران سوال کار بین
 باید ساخت و هم بدین دستور بنیانی دون میتوان پرداخت مجموعه و صایایم نشین
 ست موسوم به مقاله فیضیه فی الوصیة و النصیحة و فرہنگ کار دانی دانشوران
 حقیقت آئین ست بهم آورده اند شیه دانش پیشه آرسطوی سکندر سریر فلاتون
 روشن ضمیر پیش نگاه بصیرت افروز دانش نپا حقیقت آموز کتابت آراخیسم
 نقاط محفل طراز ثریا بابطاجاده پجای تحقیق باده پالای تدقیق عدالت پرو
 و الاشکوه خورشید منظر بهرام خنجر کاؤس عنان فریدون نشان جمشید بزم
 سهراب رزم فرخ القاب عالی خطاب جناب والا جاہ امیر الملک نواب سید
 محمد صدیق حسن خان صاحب بہادر دام لہ المجہد و التفاضل ندانم این خسرو مند
 روشن دل خود از عالم دید و دانش چه قدر سرمایہ دارست کہ عطائش بدین
 پایہ و نوالش بدان مقدارست درین ایام سینت فرجام کہ دورہ و سادہ آرائی
 نونشاہ نوشیروان عدالت الفتوای سخنر امارت ست اعنی خبرت نشان خلوت
 نشین دولت قرآن دانش قرین پرویز اختر جمشید ساغر سعادت محرم سیادت
 توام جناب نواب شاہ جهان بیگم مخاطب بعالی خطاب رئیس دلاور عظیم طبقہ
 اعلائی ستارہ ہند و تاج ہندوستان در رئیسہ بہوپال دام لہا العز و الاقبال

فرمان جناب مولف بطبع این همایون صحیفه از شگرفان کار آگاه عرقریزه بیا
 بکار رفت تا باندک فرصت بدارت خان رفیع المکان ششی احمد خان صاحب
 صوفی عاقله الرحمن در مطبع نامی مفید عام واقع نزبت آباد اکبر آباد رونق
 انطباع برگرفت

قطعه تاسیخ

شوکت جسم در مقام بازی پید
 مشتری باز هره توام آفرید
 نقش توفیق سلیمانی دید
 کاتاب از خم افلاطون چکید
 ثبات و سیار از افلاک چید
 از فلک عقد ثریا را خرید
 دیدنیهای نهان بی پرده دید
 نعمهای پر عسائی را شنید
 سایه شب زنده داران را رسید
 زان همه سرمایه دینی برگزید
 یوز نتوانست بر آهو دوید
 پورستان مانده صد منزل بعید
 در کند آوردن گره و آفرید
 فتح باب گنج ناپید اکلید

داد حق نواب والا جاده را
 از برای طالع او کرد گار
 سر بهریش تار ساید از ورق
 باده اشراق پاود آنچنان
 بر بابط نثر تا پاشد بشار
 تا بسک نظم گوهر در کشد
 زین نالشی که حجابی بیش نیست
 زین دف و نی که درون آمدنی
 تافت بروی آفتاب فیض حق
 هر دو گیتی ارغوان آورد بخت
 تا بخود رسم شبانی برگرفت
 هفتخوان پیمای مردی کز رهش
 تنگ سهراب افکنان لشکرش
 یک اثر از جنبش ابروی اوست

حرف حرف دفتر لویان ثبت	جز و جز و ژند و ستار ادرید
نقل برداران لفظش را مدام	برز بانها رفته اقوال سدید
داد ترتیب وصیت نامه	مغز از گفتار دانا یان کشید
پند آموزانه آینهها نهاد	از برای فهم رسم داد و دید
هر چه با آن رفت ایسا از خبر	هر چه فرمان کرد و فرقان حمید
نفر گفتاری که از راه خرد	میتوان بروی اساس کار چید
هر که اتوفیق آمد پیش رو	هر که اشد رهنمون بخت سعید

سر بسیر سرایه بنیش فزای
مصرع تار بخش آوردم پدید

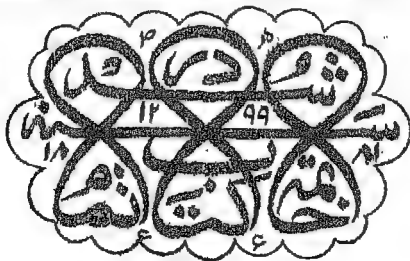
خاتمه کتاب مقاله فصیح از شاعر نازک خیال
طهور نظیری نظیر افتخار الشعر افاض طالع نواب سید
به شهر میر سلیمان الله هم این خردمند

که تا که عطانش بدین
که پیر و پادشاه آرائی

در محالمت شور و شین زینجا زو
که چین ناز به پیشانی تقاضا زو
می نشاط به پیرانه تو زو
که بند سحر بپای غرور عطا زو

فروغ انجمن معدلت امیر الملک
چنان بلند برآمد بنای همت او
چه یوسفی ست که دولت بخت خدای
حضور همت او این اوست سائل را
خوشا کسیکه بمنجانه عنایت او
قبول عام اسیر بیان اوست بخت

<p> یادست او نبود کلاک غنبرین چیت بلند بر دچنان شعله بصیرت را قدم گزاشت بمیدان شوکت انشا هزار زمره تازه و گره بر لب برون ز فکر و در صورت وصیت را زهی کتاب که بعد از شنیدن و صفش خوشتم که بر سر افواج جل و بیا کی سر بر سر زخمش آچنان بدل جا کرد باده اشراق پیشیکه از عبارت اوست بر براط نثر صورت و بیچ دل کنز تا بسک نظم گوشت شک حال صورت او زین نمانش که ز حجابی بیش نیست زین دفونی که درون آمد تافت بروی آفتاب فیض نهد گفته را رسا و آید </p>	<p> که کوس دولت و اقبال لفظ معنی زد که آتشی به نهانخانه معسازد علم بعرصه مرد آرمای انشا زد نفس به پیچ و خم نغمه و صایا زد بنوک نشتر قدرت رگ همیلا زد کسیکه حرف زد از عالم تمتازد جنود شوکت میدان علم و تقوی زد که خمیه در طرف ساخت سودا زد هزار ناوک غم در دل متفنا زد ره تردد و غارتگر ان لینا زد که رنگ روی پرچم پرگان بصفا زد طپانچه موج بروی غور و دریا زد که برق بخیر صدد و دمان عوی زد گل ز گلشن توفیق حق تعالی زد که تیر بر بدنه ناوک سیجا زد </p>
---	---



ترجمہ حضرت مولف دام مجدہ حرہ

نخستین ترجمہ کہ حضرت ایشان نگاشته اند خاتمہ کتاب خطہ ست سیفر مایند
 ما انا باء بهذا الوادی واول مدی لذلک الرحیق فی النادی بل علت بسنة
 الائمة الهداة و سلکت مسلک العلماء الثقات ان کر ^{صورت} ^{از شنیدن و صدق}
 میمنت لازم ایشان درین عالم مظاهر و مبین و ان بروی ^{اشد} ^{در پنهان} ^{جمل و بیابانی}
^{۱۲۲۲} در بلد کمری ملی موطن اتم مغفرت تو اسکر ^{چنان} ^{اذا} ^{رأس} ^{عکرم}
 و باقار سال ششم خودش داعی جمل البیک اجابت ^{چنان} ^{اذا} ^{رأس} ^{عکرم}
 در سیه در کانپور و نواح وطن و دہلی و سفر بہوپال و تحصیل علم حدیث از ابن سار
 قاضی محسن بن محمد سعید انصاری مینی و استحصال سند از شیخ محمد یعقوب
 مهاجر مکی متوفی در مکہ مکرمہ روز جمعہ بست ششم ذی قعدہ ۱۲۲۲ فرمودہ
 و گفته تاریخ وفات ایشان کریمہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا یحزنون
 ست ثم قال و قدر زرقہ بحدیہ سبحانہ طبعاً سلیلاً اعوجاجہ فیہ
 و قلباً مستقیماً لانزعاج معہ احبا العلم و اہلیہ و علیہ جلیت و البعض
 الجہل و ذویہ و لہ خلقت و در اتخاف النبلا بشرح کتب تحصیلہ نام نہا
 و نشان بحث و مقام پرداختہ و اتصال اسانید بشانخ کرام بیان نمودہ و نوشتہ
 کہ بعد از تحصیل علوم و حصول مرتبہ اجازت و روایت توفیق الہی و تگیری
 کرد و در خدمت علم شریف حدیث در مقام استقامت نشاند و جز علم
 سنت از ہمہ ضائع و علوم بیگانگی دست بہم داد و طریقہ او در تالیف و تصنیف

نقل ترجمه عبارات قوم و رجوع بکلام ائمه دین و اکابر عجمین است و تخریج
 این مقام از فضول کلام و در باره مولفات زمان بدایت طلب علم نوشته که دل
 به هیچ یکی از این اشی نیست زیرا که ضعیفاته القوی ظامیه الروی و اهیه العده
 کثیره العده دست الی قوله الحق حذر انکه ملکات می افزاید ساخته و پرداخته
 پیشین تقویم پاریه بنظر می آید سپر بعض اشعار فارسی و ابیات عربی تنجیه
 فکر خود ایراد فرموده و قصه سفر حج در ۱۱۵۰ بعبارت شیرین و اشارت
 نمکین تحریر کرده و این حکایت را هم بعبارت عربی در آخر رساله رحله اصدیق
 تحریر نموده و تلمذ خود با احاد و مخاد بیان فرموده یعنی نخستین شیخ ملت جناب
 رسول خداست صلعم که اسم سامی و نام ناعیش محمد است سپس محمد نام شافعی و
 احمد نام ابن جنبل بعده احمد نام ابن تسمیه و محمد نام ابن القیم عقب آن محمد نام
 صاحب سبل السلام و هم نام شیخ السنت شوکانی است باز احمد نام شاه ولی الله
 محدث دهلوی است و قس علی ذلک الا ما اشار اند و درین کتاب بذکر تالیف
 تفسیر خود فتح البیان پرداخته و گفته

روز قیامت هر کسی در دست گیر دانا	من نیز حاضر می شوم تفسیر قرآن و نقل
----------------------------------	-------------------------------------

پس سبب و پنجم شعبان ۱۲۸۰ ه را عقد نکاح نخستین خود با دختر نائب ریاست
 و ۱۲۸۱ ه را تاریخ عقد ثانی خود را بار بیسه معظمه بهوپال نشان داده و از ۱۲۸۲ ه
 مخاطب بمقتضای المام و نیابت دوم ریاست شده و از غره صفر ۱۲۸۹ ه بخطاب
 نوایی با جمله لوازم آن از اقطاع و شلک سلامی و استقبال و نذر خوان و ارکان
 ریاست و جز آن امتیاز انداخته و در آخر ترجمه مذکور نوشته که این همه عروج

منزلت در نظر من بیچ و بیچ می آید و بر دعامی حسن خاتمه ختم سخن فرموده و در
 کتاب شمع انجمن بزرگ اسفار ششم خود بلا و عرب و عجم پرده ختمه و در کتاب بجزر العلوم گفته قد
 ختمه الله بکرمه الوافر لهذا العهد لا ختمه دین احکام الاسلام علی الوجه الماثور عن السیاد
 والسلف الکرام علی نوع علم یسبق الیه احد من علماء الدیار الهندیة والله یختص برحمته نیش
 و در جزر سوم از کتاب مذکور ترجمه جمعی از اکار علوم متداوله نگاشته و ترجمه پدر و برادر و بر
 پسر خود و تحریر فرموده و زیر ترجمه خویش نوشته ثم التی عسی النسیان والذرحال بصحیفة بهو یال من
 بلاد ما لولة الدکن فنزل بها نزول المطر علی الامن و اقام بها و توطن و اخذ الدار واسکن و قول و تولد
 استوژد و ناب و آلف و صنف و عاد الی العمران بعد خواب کان فضل الله علیه عظیم الی قوله مع ما هو
 مبتلی به من سیاسته الیاسة و فقد لاجة و لانصار و کثرة الاعداء الیکاهلین و المرحومین الله ان
 یجعل من قال فیهم و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الآخرة لمن الصالحین بعده اسماء و سولات خود
 مرتباً ذکر نموده و همچنین بر و آسمی آمواد و کتاب حضرات اجمالی پرده ختمه و شمار آن بنصبت و یک
 کتاب باین مختصر و مطول رسانیده و خط حضرت سلطان روم عبدالحمید خان و سید خیر الدین
 صدر علم اسلامبول ایام خود نقل فرموده و آمدن نشان مجیدی از بنی را نشان اوده تمانی
 اهل علم و مؤرخین و شعر ارا بر حصول این مراتب عظیمه ذکر نموده و عقبتان کتاب ابر ترجمه مستطاب
 نواب شاه جهان بکیم صاحب و الیه عالمیه ریاست جمعیته هم فرموده و گفته ان زمانها هذا و ان السعاده
 و اوان ترقی العلوم و موسم المسرة لکل خادم و محند و مرکب و هی تاجر الهند و رأس لرؤس قد قبل
 فی المثل السائر لا عطر بعد عروس و در کتاب حقیقه القدس جغرافیة بهو یال و قنوج نوشته و
 را تحقیق اوده و هم در ریاض المراض بذکر این هر و ببلده پرده ختمه و در تفصیل ترجمه خود
 نگاشته و از کیف و کم صورت و معنی خبر داده و نیز ترجمه شریف اوجی جم از اهل فضل و علم در

متعدد واولا اكل وخراتيم وواوين مدونه نوشته اند از انجمله ترجمه ملخصه باول تفسير فتح ليبيا
 ست از سيد ابو الحسن والفقار احمد نقوي واز انجمله ترجمه شيخ عبد الرشيد شوياني ست ضمنا در
 رساله نزل من اتقى بكشف احوال المنتقى ومستغلا وكتاب قطر الصيب في ترجمه الامام ^{الطيب} ^{عليه السلام}
 ودر رساله مذكوره گفته هوالامام الهمام الذي تحاط به الخروق ويفر الشيطان من ظله كما
 كان يفر من ظل الفارق وجهه في بث السنة والكتاب ما يتجاوز الممكن ويفوق واقع الحق
 وابطال الباطل والباطل له نهوق ومحايلاته التقليد والليل لا يبق بعد الشروق وعند الراجح
 من المرجوح واما ط الأراء والشقوق الخ واین رساله در ششمه ام به علي مطبوع شد وقطر الصيب
 در سلا مبول مطلوب گر ویده بعد سید ابوالخیر میر نور محمد خان طیب در روض بساط تمجید
 شریفش پر داختم و گفته واما حضرة الاب الرحيم فترجمته مدونته في مؤلفاته ومؤلفات
 غيره كما قلته كاملة جامعة الى قوله سا ذكره في الدنيا سيد المثل وطلعت اخبار طالع
 اشهب في الفلك الاول انشرت تاليفه الممتعة في شاسع البلاد وولعت به طبائع الخضر
 والباكر وروى له منامات صالحة الخ و نیز ترجمه شریف وی در اواکل و اخر کتب مطبوعه مصر
 قاهره مطبوع وناماست مثل نيل الاوطار وجملة العینین وغيرهما شيخ علامه محمد قاسم صری
 در خاتمه روضه نذیر شرح در برهیه مؤلفه حضرت وی در هیچ کتاب مذکور نوشته شرح
 سالك فيه حفظه الله تعالى مسلک الانصاف وجانب في الترجيم بسبيل الحق والاعتدال
 وذكر مذاهب الاسلاف وما وقع بينهم من الوفاق والخلاف مع ترجيح ما عظم البرهان
 من غير نظري ذلك الى خصوصية انسان را بيا ان الحق احق بان بعض بالثبوت عليه
 وان ما سواه يطرح في نزوايا الامهال ولا يقول عليه الخ كويم حالت جملة مقالات ومؤلفات
 دام مجده بهمين ست كه اين علامه را بان افصل فرموده و بهر كه بالغ مبلغ علم نافع و عار ج معرج

تحقیق صادق است دل و زبانش بدان گواهی میدهد و اما اعدا جمله پس از
ایشان هیچ پیرس چنان همان قوم است که امام محمد شاکر و امام ابوحنیفه رحمهما
الله تعالی درباره ایشان رشاد فرموده لوملککم لاعتققتهم و آن کیفیت که او غایب
بروی حسد نبوده اند و از دست لئام به فساد غلام غیر غلام نگشته این نیز یکی از
سنن انبیاء علیهم السلام است معذرت در استقرار این حقیقت گزرا جز چهار نفر دیگر
معلوم نیست که خارج بغض این امام در دلش خلیفه باشد و با وجود عدم سابقه
معرفت با احدی از این قوالم اربع زبان بسط گفتن کشاده یکی در مدرسه
دیگر در آوده و سوم در سلمت و چهارم در پانی پت و هم کجائی فی سکر هم یهون
و عن العلم بالجهل و الحسد مشغولون نازم بر علوهیت و سموخت و نهایت
مناات و غایت حلم و وقار این عالم نامدار که مبالا فی بهنیق این طائفه نکرده و حساست
از نسیق این جبرگه نبر و هر که در بحر بر از کند بر روی او آید و هر که بر مهر خاک اندازد
بر سرش افتد معذرا عصابه از اهل سنت و جماعه از علماء ملت بکشف جای این طائفه پرده چیده
و در غلو باین آماخانه ایشان سانیده و برابر زغی اینها کرده و بطرد و در معقول ناقبول
شده و لئاحمد و گرفتیم که فراحت در تالیف میکنند باری باید فرمود که مقاومت در تاسیر
قسم می توانند که در آنجا حسد خبر سوختن حسات سوود دیگر ندر و اینجا ابراز و در غیره و
بغیظ که نتیجه آخر نیار و اینکه گفتیم عارضی از کلام بود مقصود غیر از بیان حقائق حالات
ترجمه نیست خدا را منت که آنچه از حالت ایشان میدانیم آنست که امر در حل و عقد ریاستی
بست است و فرمانش بر پشت لک کن نافذ و حکام وقت اعظم واجب میفرمایند و حرف و سخن او را
پذیرا مینمایند استقامت رفتن از اعداء درین حالت نزدش آسان خیر است لکن تا قدم درین عالم نهاد

احدی البسط گفتن و خط نمودن و در فرمودن زار نداده و پند و نصیحت بی آشفته
 خاطر می نماید هر نفر مرده و با احدی خبر حسان و عطا و صدق و ضفا سلوک نموده و دست
 باز آید عرض کی از اهل علم و انبیا جمل و اخوان دنیا نکشود بلکه با هر دشمن جاده دوستی سپرد
 و با هر جاهل علم بجای برده و اعرض عن الجاهلین و اذ اخاطبهم الجاهلون قالوا اسلاما
 را کار نبوده و ما انامن المتکلفین را هر دم پیش نظر گرفته و از احدی منت نستانده و با
 احدی خشت در خیر نموده اگر نیک نگری معلوم شود که بلوغ این مرتبه نحو صله بهر چه قسمت
 است و ترقی برین پایه بقدر هر جریان نصیب و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها
 الا ذو حظ عظیم او سبحانه همین نیت خیر طوبی او را دریافته است که چنین قبول عظیم در دنیا
 و دستان خویش از رانی داشته و از مکائد و مصائد حرف گیران و دشمنان محفوظ نموده
 الذین امنوا و عملوا الصالحات یسجل لهم الرحمن و کذا زبان شرق و غرب بشنا می دعای می مهر
 است و جان اهل تقوی و دیانت بجانب نبوت و احترامش معطوف آفات و لطف خفی و جلی خست
 خداوند عالم اصل مجده هر لحظه در صد کار و بار اوست و رحمت عالمه آبی غم نواله هر دم حافظ ضما
 و اظهار او درین نزدیکی از نکارم مؤلفاتش و در نسخه زیر طبع است کی عون الباری کل
 ادله البخاری ددم السراج الوهاج من کشف مطالب صحیح مسلم
 بن الحجاج و تاجر مکمل و طبقات اهل حدیث علاوه این هر دو و بدو را همه
 خود از قالب طبع برآمده آفتاب جهانبگرددیده و روض انخسب این حیثیت نامه که
 می بینی از مطلع اگر ه ساطع شده روشنی دیگر لعالم و لها بخشید آنچه در کالیف انطباع و در او
 اسلام و صارف چاپ کتب سنت خیر انام صلیم تا این زمان نبل شد یگونی عدد و عدد و
 کتاب و نفقه بک مبلغ میرسد و این همه صحف و اسفار عجم را تا عرب شرق را تا غرب گرفته

و اکابر و اصاغر من عالم را در بر آورده قره الاعیان و مصرت الاذهان
 مؤلف سلیم فارس افندی فرزند صاحب جواب را باید ملاحظه کرد که شاهد
 عدل این دعوی است و جاسوس علی القاموس را که درین و لا باس را
 جلوه تازه گرفته باید نگریست که تالیف این چنین کتاب غریب از برای چیست

جوهر جام جم از طینت کان در گریست | تو توقع ز گل کوزه گران میداری

در باب و بابیت تحقیقی که در روض خصب و تلج مکمل و مواد العوائد خصوصاً
 در آخر رساله موسوم با ستم تاریخی تاریخ بلده بهیو پال تحریر فرموده اند شبهات اعدا

اهل حدیث را از صفقه دلهای حکام گورنٹ عالم کرده و مکائد اهل بدع و
 اصحاب ای را منقحه با جمله تالیا من میان را که بر او شامت و شامل
 فلان می توان شمرد بهتر آنست که ختم این کلام بر دعای حسن ختام

نموده آید اللهم اید بر روح القدس و احفظه من مکائد الاعداء و الجبله
 بما تحفظ به عبادک الصالحین و اختر له بالحسن و زیاده

حرره عظیم حسین عفا الله عنه فی ۱۲۹۹ هـ

بسم الله الرحمن الرحیم

کاتب الحروف محمد بن لکنوی محمد بن مولوی محمد یادی علی خوشنویس

مرحوم و مغفور

جدول تصحیح غلط مقاله فصیح

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴	۳	یعقوب ان	یعقوب یا بنی ان
۸	۷	وامر باحسان	وامر باحسان
۹	۹	صمیمه	صمیمه
۲۱	۲	باز علاج	باز علاج
۳۵	۱۷	قبول از دیاد	قبول از دیاد
۳۷	۷	عمر و جستجوی	عمر و جستجوی
۴۰	۸	خواهی	خانی
۵۲	۱۰	آثار تی	اشار تی
۵۵	۱۵	آخرت	آخرت
۶۰	۱	فائروا	فائروا
۶۸	۱۹	آبیات	الهیات
۷۱	۲	طیب	طیب
۸۱	۹	ستاند	نماید
۹۱	۱	اگر	اگر
۹۲	۱	الطب	الطیب
۹۷	۳	لایخافون فی الله لومه	لایخافون لومه

صواب	خطا	سطر	صفحه
سکینه	سکینه	۱۰	۱۱۴
فقه سنت	فقه سنت	۱۱	۱۱۷
تبيين	تبيين	۱۴	۱۱۸
واو لثا	اولثا	۱۳	۱۲۰
احاد	اجاد	۵	۱۲۱
ذکر	نکر	۱	۱۳۲
تو	لو	۱۳	۱۳۷
نفقة	نفقة	۱۹	۱۴۰
قران	قرآن	۱۷	۱۴۴
سر بسر بایه بنیش فرای	سر بسر بایه بنیش فرای	۸	۱۴۸
۹۱ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۹۱ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۹	
۱۲ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۱۲ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۹	
و عرّه	حرره	۱	۱۷۰
النادی	النأوی	۳	۱۷۱
الدمن	الامن	۷	۱۷۲
بالنواجذ	بالنورجذ	۱۷	۱۷۳
تمام شد			

